

کتاب در سبب الزمان
فی تاریخ هند و اسلام
بیان التوارخ و سلاله الامم
از با نقاشات عالمه سر
محمد علی کتابت شهر ازم
در سبب بیابین از وطن در آمد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تاج زیبای سخن حمد مالک الملکی است که تاجداران عرصه عبر افاشنه اطاعت بروش همت گذارند و سپاس بقیاس
سزاوار شاهنشاهی است که تحت نشیمن دوی زمین علقه انقیادش بکوشش دارند قبت سرا و شامان کرون فرزند
بدرگاه او بر زمین نیازند مقدری که رتق و فتق عالم بدست همت سلاطین دادگر سپرده بدبری که نظم و نسق طبقات
بنی آدم بقبضه اقدار خواقین عدل پرور آورده خدائی که بر خلق رحمت گزیده شامان زاپی معدلت آفرید بهترین
مقالی که بعد از توحید باری تعالی جل شانّه تقرب بان جویند لغت سید کانیات و منقبت امام متقیان که آن یکی
ببروی بازوی نبوت علم اسلام بر اعلیٰ علیتین برافراخته و آن دیگر بر سر سنجید لایت لاکم فی آثار اعیان الساطین هر
نگون ساخته صلوات و تحیات بعد ازین مسرد و برگزیده خدا بر آن یازده نقبا که هر یکی چون مصطفی سزاوار است
بر آورده و هر فردی چون مرقضی روز نقاب طهارت بیرون کرده بنی بر او هستی و حسد از اولی به همه چون بنی
هم چون علی اما بعد مؤلف این کتاب میرزا محمد ملک الکتاب چنین مروض برای خاطر فیض مظاہر سلاطین و الملکات
دانش و شهبانان عرصه فتح الغضا و آفرینش میدارد که چون علم تاج علی است شریف و منی است لطیف که بر اسطه آن
بصباح معاش و معاد توان رسید و بعلا تا آن بفاسد عالم کون و فساد آگاه توان کرد و دید زیرا که صاحبان طبع
سلیم و ارباب ذہن مستقیم عمارت این فن و دارست این علم استخراج نواید و استنتاج نتایج که عمل این
باعت صلاح حال باشد تواند نمود چه بنی آدم در معرفت کثیبا با از طریق عقل متیر و یا از راه حس حاصل می شود
و محالست که بر آثار و اخبار سلف اخلاف را بجز عقل بلا سماعت آگهی دست دهد و از جمله محسوسات بعضی از
مشاهده و بعضی از مسوسه عانتت و امورات کل عالم متعلق به اعانتت زیرا که ممکن نیست که شخص واحد هر جزوی را

با لکجه مشاهد نماید و بر صفت را بذات واحد خود تجربه آرد پس لامحالہ بقول نقات احتما و نموده بساعت باید پرداخت از
 اینجا است که گفته اند سخن شنوی اصل سعادت است و حکمت آرزوخت احوال اسلاف حاصل آید باز علم تاریخ خوانند
 پس چون سبب استماع بر وجه حسن و بیخ اطلاعی دست دهد باشد که وجه قباحت را که در آن نقصان و وبالست دریافته
 بشکام روی فادو کند آوند کلب حسن را که عمل بر آن وجه ترقی در کمال دانسته اختیار کنند و همین ترک و اخذ موجب سعادت
 سردی و باعث دولت است چنانچه جبهان و تعالی در فرغان حمید مقصص و اخبار امم سابقه را بیان فرموده که برخی از آنها
 بسبب اختیار اکثر امور بر کردار آن گشته و گرونی بخت کتاب بعضی وجوه آسوده شدند تا ناظران از آن عبرت گیرند و سلسله
 از این نصیحت پذیرند بنا برین برخی از احوال بر کردگان و ادوار مکان و کین یعنی سلاطین ذوی الاقدار تا کین مندر پستان
 در نهایت اختصار با وجود تراکم اشغال مرقوم نمودیم و حکمت گشته حکام خاصه را در میدان بچولان در آوردم و بر چهار
 مقاله و بر بنیت المکان و تاج التواریخ و سلاطین المیر و سوم مرقوم توقع از اول ایشان آنکه اگر از نظر خورشید اثر ایشان بگذرد و
 بنظر تامل در آن نکریه از احوال گذشتگان عبرت گیرند و دل برین مجوزه را در فریب دنیا نزنند

مقاله اول مشتمل بر شرح فصل اول در بیان عقاید حکامی همنود و در ادوار عالم و خلقت بنی آدم و سلاطینی که
 قبل از نبوت آدم در عرصه عالم زندگانی کرده اند فصل دوم ذکر فرمانروایانی که بعد از ظهور خان با استقلال از زمان حضرت
 سلطنت کرده اند فصل سوم در بیان ظهور اسلام در هند و زوال دولت رایان هند

مقاله دوم در بیان حسب و نسب سلاطین کورکاتیه از ابتداء سلطنت امیر تیمور کورکان تا انتهای امارت بهادر شاه در
 بنده مشتمل بر بیچده فصل

مقاله سوم در بیان حالات و بسط مقالات شاهان صوبه اوده از ابتداء دولت منصوریه سعادت علی خان تا اشرف
 دولت واجدیه و اجد علی شاه مشتمل بر دو واژه فصل

مقاله چهارم در بیان شرح احوال و نشر اقوال تاجداران ذوی الاحرام که اکنون بر وساده ریاست هند نشکون و تحت
 حکومت دولت قوی شوکت انگلیس مشتمل است بر پنجده و پنج فصل

فصل اول از مقاله اول در بیان عقاید حکام همنود و در ادوار عالم و خلقت بنی آدم
 بر تاشانیا این بار بچیز عبرت و ناظران این تماشاگاه است با محضی نما آنکه مملکت هند و ستان بزرگترین و قدیم ترین
 ممالک جهانست از جهت شمال بر ارضی تبت و چین منتهی میشود و از جنوب شرقی بحد شرقی پیوندد و از جانب جنوب محیط جنوب
 اتصال آید و طرف غربیش بحر عمان باشد بعضی از اماکن شمالی آن خوش آب و هواست همتا و قسم غلایفت میشود
 و انقدر حقایق با فقه و اشجار و ریاض و نباتات مفیده و معدنیات وجود اهر شینه که درین کشور یافت میشود در هیچ یک
 از بقاع ربیع مسکن نیست بخار با در و جیا با قوت و اشجار با عمود الحق کشور نیست که بر اکثر کشور باقی عالم

شرف دارد و همیشه این کشور مسکن حکما و عالمی مقدار و دانشمندان و لاتبار و پادشاهان ذوی الاقدار بوده بلکه بعضی دانش
 .ان را کمان امینت که مبداء اختراع جمیع علوم و فنون این کشور بوده است ساکنان این کشور بسبب غلبه صارت
 : و اضعیف القلب میباشد هر کس ضعیف القلب باشد لا محاله مکر و حیله و نفاق و ترس بر مزاجش مستولی میگردد و مانند
 اگر مردم این کشور بدین صفات متصف میشوند و تا اثر آب و هوای این ملک است که خلق آن با کسی بغرض
 آشنا و در استثنای اصدق و صفات بیدین مثنی ز و سیم بیلای غرور است ملاحظه در خانه عالی و عرضه خالی میباشد و لاف
 و تعزیر کزاف گذارند و مرض نخوت در شیخه عرض عام است ابتدای عرض این کشور بهشت درجه و انتهایش در بعضی
 جا با بسی و بهشت درجه میرسد و مبداء طولش از جزایر خاللات نو و بهشت درجه و انتهایش یکصد و سی و پنج درجه
 عقیده حکمای بنو در ظهور نبی آدم و قدمت عالم و جلوس سلاطین بطریقیت که در کتاب ما بلرت که بسوط ترو معتبر تر
 از آن درین دور در میان این طایفه نیست که در زمان اکبر شاه شیخ ابو الفضل از عبارات سنکرت بغاری نقل کرده است
 این اوراق در این جا ثبت نموده بر آنست که مادر روزگار با صاحب کیش افلاک که اکب جهان را بر چهار دور قسمت کرده
 و امتداد دور اول را بر هفده لکت و هشت هزار سال مقرر کرده اند و عمر طبیعی انسان درین دور یکصد هزار سالست
 دوره دوم که ربع از مجموعت مدت آنرا دوازده لکت و نود و شش هزار سال و اندک عمر طبیعی مردم درین دوره هزار سال است
 دوره سوم که نصف از مجموعت مدت این دور هشت لکت و چهار هزار سال باشد و عمر طبیعی مردمان هزار سال باشد چنانچه
 آدم و نوح و انگسان که در آن زمان هشت هزار سال عمر کرده اند از بقایای دوره سیم بوده اند
 دوره چهارم که ربع از مجموعت مدت آن چهار لکت و سی و دو هزار سال باشد و عمر طبیعی درین دور صد سال باشد و عقا
 این طایفه آنست که اکنون که سنه ۱۳۰۰ سال از هجرت رسول است که شصت و چهار هزار و نهصد و نود و هفت سال متعارف
 از دوره چهارم میگردد و همین طریق در گذشته همیشه احوال جهان برین منوال بوده از ابتدا و انتهای نشانی نیست
 چنانچه شخصی از امیر مومنان و مولای متقیان پرسید که پیش از آدم چه هزار سال که بود آنحضرت فرمود آدم چه
 با معنی سه مرتبه گزارش یافت آن شخص ساکت شد شاه ولایت فرمود که اگر سی هزار بار می پرسیدی که پیش از آدم چه بود
 می گفتم آدم درین حدیث ترقدم بودن عالم را میتوان استنباط کرد و اقوال سنند و انزابی معنی نمی توان شمر و و از گفته
 بر اجداد سلف متفاد میگردد که عالم منتهی میشود و روز حشر و نشر حق است و قیامت عبارت از انتهای هر دور است
 و اعتقاد بر این است که در هر دور سپهری کتابی نوشته و با وجود اینکه امتداد زمان آن مشها و میمانست و دیگر عقیده
 این طایفه که حق حل و علاج را منحصر فرید اول آب و دوم خاک سیم باد و چهارم آتش و از میان آب کل مخلوق فرایند آید
 و از میان آن کل شخص دانش تراوی متساو برهما یعنی راه نما از کتم عدم بخلوه ظهور آید و او را وسیله ابداع آفرینش
 و سبب ایجاد عالم ساخت و آن برهما انسان را باذن خالق کیا از کمن خا بمصنوب ظهور آید و چهار فرقه ساخت

اول بر همین فائزها بجهت مجاهدات و ریاضیات خطا احکام و ضبط حدود معین ساخته پیشوائی عالم معنوی را با آنها منج
 گردانید و دوم فرقه چتری آنها را بر بند ریاست و حکومت صورتی نصب نموده وسیله انتظام عالم گردانید و سوم فرقه
 بیس آنها را جهت زراعت و سایر حرف نقین نمود چهارم فرقه سوراخها را برای خدمات آنها معین ساخت و بمقتضای تالیفات
 یزدانی و الهامات ربانی بر بهای مذکور کتابی در عقاید که متضمن صنایع معادن و معاش باشد اختراع کرد که هندوان را از
 بدعی نامند یعنی کتاب آتشی که در محتایه بنود برین کتابت و با اتفاق انشوران بر همین که متفقند تا این زمان که نشسته اجوی
 می باشد چندین بر بهادر عالم بطور آمده اند که این بر بهای موجوده حسنه را و حکم است با بجهت در حرکت از این بود و از آنکه
 رایان بزرگ در ممالک هند که پادشاهی کرده اند از آن بجهت در دوره اول کسی که سلطنت کرد همین بود که بنامی کشمیر را
 بنا و چون زمان سلطنتش پایان آمد و پیرش با عتاب در گذشتن و نوبت سلطنت به برهنه رسید در زمان
 طغولیت مردی که او را ریش را به بی گشتی گفتند رهنمای می گشت چون بجهت تکلیف رسید از آسمان ملائکه او را نزد آتش
 قربان کشید ملائکه او را شفاعت کردند و پادشاه که شاهزاده را بکند و بدل او و دیگری را قربان کند کار که از آن دولت
 بر همین زاده را از پدر خرید و بزود آتش آورد و در همین برهوش نام در حق بر همین زاده دعا کرده دعایش حاجت رسید
 اند که از سوختن بر همین زاده در گذشتیم بر همین زاده پس از نجات از پدر خویش و گردان شده بر زود هر دو شتافت
 انگاه شاهزاده هر دو شش صند و آنچه داشت از حطام دنیوی فخر بخش کرده فرستگان او را با آسمان بردند و شاهان
 هند از اولاد او نیند و در آخر دور اولی پادشاهی از نسل او بوجود آمد که او را کفاف می نامیدند و دولتی مطاع و مملکتی مطیع
 اولادش بطنا بعد لطن سلطنت کردند تا نوبت به سکن رسید دوره اول تمام شد در دوره دوم در اول دوره یکی از فرزندان
 سکس و لیب نام سلطنت بر نشست چون او را فرزندی نبود مملکت را بوزرا سپرده با خواتون خود بخدمت پیری که در
 کشمیر بود شتافت او را زاده کاوی بود که سخن کفنی چندی بخدمت آن گاه قیام تا آنکه بهای کاو خواتونش حامله شد
 فرزندی آورد او را راکی نام نهاد و ولایت عهد به سپرد چون راکی بعد از پدر سلطان شد از وی ختری بوجود آمد
 او را سندروت نهاد و ولایت عهد به سپرد و بعد از آن او را به اولکت سپردیم بر بها عقد بست بعد از راکی فرزندان
 سلطنت کردند تا نوبت به دور شتر رسید و این دوره نیز منقضی شد چون دوره ششم آمد در اول دور پادشاهی بکارت
 نام داشت و عهد دولت او در که کشمیر پیری بود که او را به کن می نامیدند و او را پیری بود و پسر نام او کاوی داشت
 مستی به قادمین که حاجت های مردم بدان کاو را داشت بکارت با دوازده هزار شاهزاده بدان گوه رفت که حاجت از
 قادمین حاصل کند بر سر ام مانع شد بکارت بنا زحمت برخواست بخت در میان بودست بدان منافع بکارت با جمع
 شاهزادگان مقبول گشت و در نصف آخر دور ششم در شهرت بنا پور پادشاهی پیدا شد که او را راجه بورت می نامیدند
 فرزند او بطنا بعد لطن سلطنت کرد و در فرزند ششم او که بهرجه سلطنت ارتقا یافت راجه کوردان نام داشت که شهر

که گویست تنها غیر باسم او اشتها دارد و بعد از شش و هفت فرزند می آید و متولد شد که موسوم به پسر برج بود پادشاهی کرد
 اگر دیدار او و پسر وجود آمد یکی دهر اشتر و دیگری سندان نام داشت پسر بزرگ او دهر اشتر چون از طایفه بصیر منتر بود پادشاهی کرد
 برادر کتر او پنجاه مقرر کرد و در از پنجاه پسر وجود آمد اولی دهر اشتر دومی بهیم سیم سومی ازین چهارمی کل پنجمی سعد بود
 و این پنج پسر پندوان گنجهتند اما دهر اشتر برادر پنجاه و یک پسر داشت و بهتر و بهتر این پسران در پودین بود و پندوان
 که روان می نامیدند چون پندار جهان انتقال نمود و در ظاهر پادشاهی برادرش دهر اشتر مقرر آمد لکن در مینی سلطنت نصیب
 فرزندان او بود و مخصوص در پودین که همین فرزند او بود چون در سلطنت ملکن یافت پندوان را که دشمن سلطنت پندوانت قلع
 و قمع سازد واجب شد چون دهر اشتر از عقدت فرزند و محاسمت او با برادرزادگان آگاه شد حکم داد تا پندوان دور
 از شهر و ضمنی را عمارت کرده تا محاسمت نمایند تا که بعد مسافت سبب انظار نماید و عداوت کرد و در پودین نهانی بنایانرا
 گفت که میان بان بنار از لاک و غیره سازند که بازگشتن کرد و بعد از آن سل نام زنی بدینجا فرستاد که بشکام فرزند
 اش در آن میان زود باشد پندوان برین معنی و وقت یافته پیش دستی کرد و نیم شبی آتش در آن میان زود ملا در خوش راه
 دشت را پیش گرفته بشهر کهنه زول کرد و پس از چند بطایف اخیل خنجر را بر کهنه را هر پنج برابر بشراکت حاله
 نگاه آوردند که هر یک را هفتاد روز ثوبت باشد در پودین چون دانست که سوختن پندوان صورت غنچه از
 از هفت کار براندیشد کس فرستاد و بتوجهات دستاورد و تقدمات خویشا اینها را بشهرستان پور آورد پس از مدت
 حکمت را بدو قسم خود بدینگونه که شهر اندرست که در کنار دلی کهنه و محنت با نصف ولایت در تصرف پندوان باشد
 و پندوان را نصف دیگر از ملک خاص گوروان باشد بعد از چندگاه صفا به ملک آثار شد و اقبال از چهره پندوان
 مشاهده کرد و یکی ملازمست خدمت پندوان را اختیار کرد و در برابر آثار شوکت و ابهت از ایشان هویدا بود
 دهر اشتر که همین اولاد پندوان و آغاز جشن جکت را جوی نهاد و آنچنان بود که آتشی بزرگ برافروخته و تمام
 بوی خوش در آن ساز داده و سیله تقرب بر روان دانند و شرط است که در جشن جکت را جوی بران اقا لیم سیم
 جمع آمده خدمت کنند دهر اشتر هر چهار برادر را بتیتر مالک تقسیم عزم داده در اندک زمانی اقا لیم را مسخر کردند و
 سلاطین روی زمین را در پای تخت اندرست حاضر کردند و بهات جشن مذکور پرداختند و بخاطر خواهش مذکور صورت
 اختتام پذیرفت چون رفتند کار پندوان بالا گرفت در پودین عظمت پندوان را مشاهده کرده بارنج و رشک در
 چار شد و در سد و قنصع ایشان برآمده چون بهیچ وجه دفع ایشان نمیکرد و دیدتدویری نموده پندوان را برسم ضیافت
 بیستاپور طلبید ایشان نیز اجابت کرده بخانه در پودین درآمدند و او پس از ادای مهمات بیستانی مجلس قماری ترتیب
 داده جلستی در آلات قمار ترتیب داده بود که پندوان را خبر باختن چاره نبود آنگاه به باختن قمار شک و مال پندوانرا
 برود دست آخر حد کرد که اگر این مرتبه پندوان بر او آنچه از ایشان گرفته نشتد نماید و اگر در پودین برود

پندوان جلاد وطن نموده دوازده سال در ملک غربت ظاهر اسافرت کند چنانچه هر کس او را بداند و بشناسد و یک
 سال دیگر نوعی در مملکت بیکانه مخفی باشد که هر کس بر احوال مطلق نشود و اگر در آن سال کسی از حال او واقف شود باز
 از سر نو دوازده سال دیگر ظاهر اسافرت کند و یکسال دیگر مخفی باشد از نخست طالع پندوان در دست آخر ترقی و
 باختیج قرار داد هر پنج برادر ملک و مال را که داشته از مملکت محروم و بیرون شده بملکت دکن فرستاد
 دوازده سال در آن اطراف بظاہر سیاحت میکرد پس از آن بیکال نیز تغییر لباس داده نوعی که کسی ایشان را نشناسد
 بولایت تن از پرکات دکن که درین وقت نظام حیدرآباد تعلق دارد رفتند و نوعی سر برودند که هر چند در بودین است
 که در ایشان آگاهی یافت پس از انقضای مدت عهد پندوان کس نزد در بودین بطلب ملک موروث فرستادند و پندوان
 با لاجی پندوان سخن از در خلاف بیان راند چون عرض اصلی استصال و دفع ایشان بود میخام داد که از ملک من
 بیرون بروید یا منظر قتل باشید پندوان سبیه پیغمبر خود کشتن برود کشتن در بودین سفارش کرد که پندوان از در ملک
 نگران خود جمع و حشد از بلاد برای اینها مقرر کند در بودین التماس کشتن قبول نکرد و ناچار کار بکار از آنجا سید
 طرین شکر با ساز داده در میدان کور کبک که جنب تانیر واقع است هجده شبانه روز بمطاف مشغول شدند و یازده
 کشتن لشکر جانب کوروان و هفت کشتن جانب پندوان و کشتن با اصطلاح ایشان عبارتست از هشت
 که هزار ششصد و هفتاد تن مردنیل سوار و مطابق این عدد و غارده سوار و شصت و پنجاه ششصد و اسب سوار
 و یک لکت و نه هزار و ششصد و پنجاه پیاده این جلوه کشتن است خلاصه از آنجائی که عاقبت کار باب تذکره و در
 در بودین مقهور گشته در میدان جنگ شربت هلاکت نوشید و چهارتن از لشکر در بودین باقی مانده بود و از طرف پندوان
 هشت تن باقی مانده بود که پنج تن از آنها برابران پند بود و یکی ساکت که از قوم بادوان که بر دانی معروف و دیگر
 جیش که برادر غیر ماری در بودین بود و خدمت پندوان میکرد و یکی دیگر کشتن که آن کال شربت مستحق از بیانت که
 برخی از احوالش اینکه تولدش در شهر متهره است بعضی از پندوان خدایش خوانند و برخی مغیرش خوانند و گروهی او را
 سرد فرزندوران عالم و سر و مچگان افراونی آدم میدانند چون منجان آثار او را بر ابراه کشتن که پیش با دعوان بود باز نمودند
 حکم بر کشتن کشتن کردوی در منزل مردی نظام که کاوچران بود یازده سال متواری گشت و راجه کشتن را بشعبه و
 نیز نجات بهلاکت رسانید نگاه او که سینه پیش با سلطت خواند و از خانه نند بیرون شده سی و دو سال دعوی
 الوبت کرد و کارش بلا گرفت آخر راه راجه جراتت از ولایت باز و راجه کالیون از پنهان با سپاه بیکران
 بقصد وی برخواستند کشتن باب مقاومت نیارده و همه آبا و اجداد کجرات هفتاد و هشت تن کشتن بود و در جنگ
 می کوشید تا که بعد از صد و پنجاه عمر راه عدم رفت و زوال او بواسطه تعزین کناری بود و تنین انتقال اگر کناری
 اهد بودین چون هنگام زادنش رسید با خود گفت شوهرم و بهتر استر با نیاست و از دیدار فرزندی بهره بهتر است

که من نیز چشم بر فرزند کشایم و در دنیا نظاره کنیم پس چون در یو دین بوجود آمد چشم بر هم گذاشت و سالها دیده پوشیده داشت تا فرزند بزرگش در روز مصاف و بی با پندوان بیان آمد گفت ای فرزند فردا در جنگ است من میخواهم ترا مشاهده کنم اگر چه پندوان خصم اند اما صاحبی از ایشان بهتر درین عهد نیست برز ایشان برو و بجز نشان که گویند با زامی و خود را بمن بنما و یو دین در تنهایی در میان سپاه خصم در آمده نزد پندوان آمده ایشان نیز مرا هم همان نوازی مرعی داشته چون حال بدستند با وی گفتند که خود را برهنه بیا در بنامی چه طفلان برهنه بوجود آیند و این اول نظر ما در است با تو همان حال دارد که هم اکنون متولد شده در یو دین مر اجت کرده درین راه پاکش دو چار شد کشن با وی گفت چگونه و خانه دشمن تنها در شدی صورت حال باز از کشن با خود اندیشید که اگر در یو دین برهنه خود را باور نماید روئین تن شود و فردا که روز جنگ است احدی را باقی نگذارد و آغاز حلیت کرده گفت دشمن چگونه با تو راست گوید برهنه خود را باور نمودن از ادب دور است حاملی در او بزرگ عورتین از چشم وی پوشیده ماند در یو دین این معنی را تسبیول کرده چنان کرد و نزد مادر در آمد چون کنداری چشم کشود وی را بید از حایل و نیز بگفت کشن آگاه شد آه بر آورد و گفت فردا از همین سواضح حایل زخمدار شده در خواهی گذشت و چنان بود که گفت پس کشن را نفرین کرده تا بدان شقت افتاده بهکات رسید الفتنه پس از گشته شدن در یو دین و بهتر استر پادشاه کل مالک هندوستان شد وی شش سال مفردا حکمرانی کرد و آنجا بر فاققت هر چپا برادر در طریق غلت و تجرد سپرده تا از جهان سپری گشت اقله علم

شبهه بهتر استر پادشاه کل هندوستان



کونین بعد از چندی از ارجین بدو واسطه فرزندی بوجود آمده بر تحت سلطنت برآمد و ابواب عدل و راست بر روی
 روزگار کشود و روی بخاطرش رسید که سلب نزاع اسلاف من چه بود و احوال بزعم و رزم ایشان چه باشد پس از
 و نامی آن عصر که حکیم هشتم این نام داشت جو باشد حکیم مذکور در حضرت او معروض داشت که است این
 بیاس حکیم در آن وقایع حاضر بوده از وی باید پرسید چون پادشاه از بیاس حکیم استیذان خواست صورت
 حال او کتابی نگاشته نام آنرا اجمالی است که است یعنی بزرگ جنگ و این بیاس حکیم را هندوان از نفوس
 قدسینه دانند و مولدش ولایت میانه دو ابست و کتابش مشکل بر قوانین و آداب بسیار بود و با هم چون
 سه هزار و پانصد سال از دور چهارم گذشت از نسل نیاوان شد و در آن بوجود آمد و از کجاست که در دوون
 متولد گشت که آنرا پیغمبر دانند و برانند که شش تن پیغمبر صاحب شریعت بوده اول مهادی که آنرا همیشه نیز
 گویند دوم ششم بر چهارم از هب پنجم ناسک ششم شاکونی اما شاکونی نمرده است هرگز نمرده و او
 پدر و مادر نبوده اما زن و فرزندها شده و او سه چشم دارد که خود شمشیر و ماه و آتش است پنج سردار و دو
 ماری حاصل کرده و جارش از چرم قتل حاصل کرده و سنا لعان هر یک از حق پیغمبر خود اعتقاد دیگر است
 که ذکر آن موجب اطمینانست و اعتقاد دهند و آن است که طوفان نوح بکلیت ایشان نرسیده ولی عقاید
 آنها را با ورتوان کرده و اختلاف عقاید متقدمین حکمای هند و پیروان ایشان معلوم باد که ایشان
 بهشت فرود آمد اول میانس که ایشان را سمارنگان گویند و دوم ویدایمان ششم ساکنویان چهارم ساکنیان پنجم
 پیشوان ششم جار و اکیان هفتم ترگسا ششم بوده و هر یک از این گروه برونی جداگانه اند اما نخستین که سمارنگان
 گویند عالم فایم بوجود موجود حقیقی و محکوم بحکم اوست و از خیر و شر آنچه بر مخلوقات وارد شود نتیجه اعمال و اقوال
 ایشانست هیچ عملی کیفیتنا شده و گویند برهما ملکی است خالق اشیاء و شن فرشته است که بیان و حافظ
 چیزها و همیشه که او را جهاد یونیز گویند فرشته است که بهستیها را ویران کند و ایشان بواسطه اعمال ستوده
 این ربیت یافته اند و برهما نیروی عبادت و طاعت خود عالم را پدیدار کرد و چنانکه بید که بعقیده هند و آن کتاب
 آسمانیت بدین سخن گواهی دهد و گویند هر مرتبه از مراتب ملکی هر هون یکی از اعمال صالحه است چون نفس ناطقه
 انسانی با جوهر ملکوتی هم کوهر است تواند شد که بمسکات پسندیده ادراک یکی از آن مناصب رفیع کند مثلاً یکی
 از ارواح که شایسته مقام برهانی شود و مگر یکی چون نوبت برهما نهایت شد حکومت خود با وی گذارد و گویند
 جهان را بدایت و نهایت نیست و خداوند از عبادات بندگان استغنی است پس نتیجه اعمال عابد بندگان شود
 و گویند نخستین خداوند پرگرت را که عبارت از طبیعت است خلق کرد و بر چهارده گونه خلقت نخت کرده از زمین
 و فرق زمین آبست و بالای آن آتش برزبر آن آتش هوا برتر از هوا آسمانست و فرزان آن همکار باشد یعنی انانیت

و خودی و بالاتر از آن جهت است یعنی با وجود آن در برابر خود وین خویش است و آنرا پرکرت که طبیعت باشد
احاطه کرده و مرد عارف این جمله را بر در اند و بالار و در بر زمین دانا شود پس با آب طعم دریا بد و با آتش در آتش
کند و با باد بسودنی را از سرد و خشک باز داند و با آسمان ادراک صورت نماید پس هواد رک صوت و لمس
است و در اجسام کبوتر روح باشد و قوت حواس از دست طبیعت آتش درک صوت و لمس و صورت
و طبع آب ادراک صورت و لمس و صورت و ذوق کند طبیعت زمین ادراک صوت و لمس و صورت و طعم و
شنیدنی نماید از جمله چارده مرتبه مخلوق هفت مرتبه با حالی بدن حق یعنی از کربلا سی او آمد و هفت دیگر از کرب
بفرود بدن هفت بدنی که اول بهر لوک که زمین و زمینیان باشد و آن که گاه هفت دوم بهر لوک که نایف
بود ششم سو لوک دل باشد چهارم هر لوک سینه بود و پنجم جن و آن کله باشد ششم بهر لوک که پیشانی را خوانند هفتم
ست لوک که آن تارک سراسر است آن هفت که از کربلا بریزد بود اول از لوک که آن کرد گاه و مقدر است
دوم بتل لوک که آن را نیست ششم سو تل لوک و آن زانو باشد چهارم لامل لوک و آن ساق پایست پنجم هاتل
لوک و آن کعب است ششم رساتل لوک و آن روی پایست هفتم پاتال لوک و آن کف پای حق است
این برسم تفصیل است بطریق اجمال گویند هر لوک کف پای حق است و بهر لوک ناف و سر لوک تارک سر و
گویند حق کفست زمان آفرید و از زمان طبیعت بیاورد و از طبیعت با ذره موجود شد و از ماده سده آهنکار چو
یافت که عبارت از سائک در اجس و تاس است و آن قوه عقلی و شهوت و غضب باشد پس از آن از اجس
که قوه شهوت حواس باطنی پیدا آید و از سائک از باب طبایع و حوائس موجود شد و از تاس قوا عقلی ظاهر
عیان کشت و ازین پنج آسمان و هوا و آتش و آب و خاک ظاهر شد و هم از آن سه طبیعت بشن برهما همیشه
که سه فرشته مظلوم از آنها کشته و از قوه خالقیت برهما بهشت برهما می دیگر موجود شد و مراتب روحانی و جسمانی
و علوی و عقلی و جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی شدند و بعضی از ایشان گویند حق عبارت از زمان و عمل و
طبیعت است و بعضی گویند اینان آلات حق اند و بعضی از ایشان حق را نوری دانند روشن جسمانی که با
اجساد و بعضی نوری دانند مترا از جسمانیت و طول مکان پیدا نده موجودات و بعضی گویند حق خود را
در مایه عدالی اجرام علوی و عقلی مشاهده می کنند و در کتاب بها کت مسطور است که حضرت حق بی
ضد و نداست و وصول بجزت او بقلع و قلع غنقب و شهوت و عقل حواس تیر شود و بعضی گویند
وجود حق در مقام صرفیت بر بجن نام دارد یعنی هر یک باشد و آن ذات انجمن شخصی را آفرید و برهما نام نهاد و او را
و سید آفرین ساخت و باقی موجودات را برهما موجود ساخت و همچنان آن ذات در نفس بشن جلوه کرد و تا
تا که عبارت از تعینات و ظهور داشت موجود شد و آنچه برهما آفرید برهما محاطت کرد و هم او یوزا بر آ

تا چون برجا خواهد آفریده خود را بساطن بر بردارند و نوبت سازد و عالم بدین سه نظام فیکرندیل او تا که عبارت از تعین است سخانی چند بر من گویند که صلاحیت نگارش ندارد و گویند مکن با بدار الملک و جوب راه نباشد و آفرید کار از آن برتر است که آفریده بدوره کند پس بندگان بشری این بندگی مکلف اند و بر خداوند واجب است که از حضرت اطلاق نزول فرموده در هر نوعی از مخلوقات ظهور فرماید و این گروه از برجا خالقیت حقه کشند و از شرف نفس کل خواهند و او تا را بر تو ذات بشن دانند و هما و یوا اشارت است بطبیعت عنصری و گویند ازین طایفه هر طبعی است فرشته گفته و آن فرشته را خدا دانند و جز از مخلوق شمارند پس بعضی ازین را خدا دانند و گویند که همی هما دیورا و جمعی یوتها و یوتها تا از بر علم ایشان چهارمید چاکتاب آسمانیت و اینکه هر فرشته را از خدا جدا دانند اشارت بدانست که حق در مظاہر متعدد ظهور مختلفه دارد و از ذره تا خورشید بر همین ذات مقدس اوست و گویند اکت شخصی تراض بود که اکنون شماره سهیل است و تمام آیه با بدو کف جمع کرده بخورد و چون او از قطب جنوبی بگردد و طالع شود بر آب که از آسمان بایده خشک شود چنانکه گفته اند از اطلع سهیل قطب استیل و گویند هما دیورا فرشته است ژولیده سوی با حیشم که آفتاب ماه و آفتاب است و پنج سردار و داری حامل کرده و جان از چرم فل پوششیده و عدد و ششکان سی و سه گوشت که هر کت صد کت است هر کت صد هزار و فرشته همان زمان روحانیه باشند و فرزندان روحانی از ایشان بوجود آید و گویند ارواح انسانی فروغ ذات حقست و چون خدا را بشناسند بیدار باز گردند پس آنرا که خود و خدا را شناخته اند و عمل صالح دارند بهشت برند و چون مرد عمل فتنی شود باز عالم سفلی فرستند و گویند اعمال بهشتیان نیز ثواب عتاب باشد و گویند جمعی که برای دنیا عبادت میکنند در جهان دیگر براد خویش خواهند رسید و گویند بدکاران در این جهان بصورت شیر و کرک و حشرات الارض و معاوی و نباتات کما قات یابند و چون نجابت گناه بکار باشند در زنجیرند و در خوردن گیاه رنجوری کشیده بازند و گیاه آیند و بعقیده ایشان بهشت را بادشاهی است که او را اندر گویند و هر که صد جگت اسمید کند با اعمال ستم اندر تو آید شد و اسمید یعنی قربانی گردنت اما محققین ایشان از اسمید یعنی خاطر خواهند و نزد ایشان ملائکه بهشت و غضب و کرسکی و تنگی عیبها باشد و حصول خدای ایشان از انجروه و ادخه خیرات و مبرات مردم است و خورشید ایشان شب زندگی و گویند ستارگان پر میر کاران بوده اند که از جهان عنصری بسوات بر آید و ایشان پدران ایشان از کتب خود ثبت کرده اند چنانکه قرآنی را پس از سی عابد دانند و قس علی هذا و گویند عناصر پنج است و پنجم به کاس خوانند و عوام ایشان کاس را آسمان دانند و خواص از کاس خلا خواهند و بعضی از خدای ایشان کاس را مکان دانند گویند آسمان موجود نیست و مدار کواکب بر باد است و گویند بر فرزندان گویند است از زهرخ که مکان ملکیت در آمنت و کواکب گردان و در میکنند و گویند راس و ذنب و عنصری است

که آب زندگی خوردند و بشن کعبه آفتاب و ماه ایشان را بجز آنکه آنرا چکر خوانند زود بضر چکر کلوی برود و شکاف
 شد و بدین کسیند راس ماه را میخورد و ذنب آفتاب را و کلوی برود و شکاف است پس چون بدان فرود برند از
 شکاف کلوی بیرون آیند و گویند بر بها در شهر نیست که آنرا است گویند و بشن در جایی که بکینه خوانند و شکاف
 هماد بود که می است که کیلاس نام دارد و گویند ستارگان ثوابت موجود نیست و اینا که می گویند که او را برای
 زرتشت که شبانگاه برای ایل بهشت گذارند و گویند ترا عظم برترین فرشتگان است از آن بزرگتر موجودی نیست
 و بشن بر بها و هماد یوزا فرغ و نظرها خوانند و گویند آنحضرت است که بدین اسامی ناله موسوم است و گویند زمین
 پوست آگهی بود و آگهی عبارت از حضرت است او را بکشند و پوستش را بکتره و زجبال استخوان است
 و سیاه خون او در حنای و نبات سوی اویند و گویند حق جسم بزرگی است و موجودات در شکم اویند و نزد حکمای
 هند زمان جوهر است قایم بذات بجز از ماده که قابل عدم نیست ایشان بت پرستانند اما آنست که بت است خدا
 و آنست بگه سگ و دیان و پیشوایان زمین خود را شبیه ساخته قیلند که دارند و این طبقات تشریح دهند و آنند و گویند که
 دو باشد نخست آنکه از مادر زاید و دوم زوزیکه زمار بند و درسم دین کبر و در زمار شسته است از گیاه مخصوص که
 سال پنجم بزرگ اطفال متبذره در شانزده سالگی پس را زن دهند و این روش بر همین است و در شش چتری
 در سال یازدهم زمار بند و بقال در دوازدهم بند و پس از زمار صفتن طفل را بستان فرستند و بر همین
 باید هنگام بول کردن و بنایط شدن زمار را بکوش خود استوار کند و زو بشمال بود و شب رو بجنوب رود
 و طهارت نیکو کند و در جایی ظاهر وضو کند و چنان نشیند که دست بریزا نو باشد و در بجانب شمال یا مشرق کند
 و ادعیه خواند و در این هنگام آنقدر آب پاک بی جناب برداشته بخورد که تا سینه او تر شود و چتری تا
 کلوتر کند و بقال بان ترکند و اطفال و عورات لب ترکند و بعد از آن در آب فرو شوند آنگاه ادعیه خوانان چند
 کرت بر سر خود آب پاشند یعنی را فرود گیرند چنانکه راه آمد و شد نفس بسته شود و بعضی از ادعیه که وارد است
 بخوانند هر روز باید دو صین ذوال آفتاب و شامگاه عبادت کنند و غسل کنند و از برای پدر و مادر و شیخ و
 استاد سجده کنند و آتش در پیش روی برافروزند و نام خود را در سجده با او از بلند بگویند که من که فلانم شاکر
 برای تقطیم نماز میکنم و از ایشان دعای خیر طلبند و سجده والده تیراز و اجابت است آنگاه بخدمت استاد
 شتابند اگر استاد و شاکر و هر دو در پیش باشند شاکر باید بیرونه وجه معاش خود و استاد را فراهم کند و در
 سفره باید از یکی سپید بخورد و بگه از هر گوشه بگری چیزی بگیرد و طعام بازمانده نخورد مگر آنکه از استاد خود باشد در آن
 نکوبد و زشت و تلخ نقرماید و باز زمان بهم بتر نشود تا هنگام زن گرفتن و غسل نخورد و سر به چشم نکشد و عطر با
 بدن طلائکند و هنگام فرو شدن و بر آمدن نظر بر آفتاب میکنند و بر همین باید تلاوت هر چهار بید کنند

و چون مجموع آن مکن نیست بر بعضی گفتا کرده اند بید اول را رکت دید کونید و آن در شناسائی حق و صفات او در
سلوک و حیات و مولدیت و نوم بگردید است و آن قواعد مذہب و ملت و موم و جب است تیم سام
دید است و آن در علم موسیقی است و تلاوت انجیل بر چهار بید بان آهنگها و لغات بسته است چهارم
اتر و سید و در آن روش کاندازی و ادعیه است که هنگام براب شدن با دشمن و تیر انداختن با احد باید خوانند
کونید اگر کسی آن طریق و ادعیه یک تیر اندازد آن یک تیر صد هزار تیر شود که بعضی مشتعل بر آتش و برخی بر باد و طوفان
و غبار و باران شکست است بعضی بصورت و ان و درندگان شود که پر دلان از آن بپسند و بسیار
امور غریبه و آثار عجیب انگار کرد و این علم را اتر وید یا خوانند که این سحرها و افسونهها در آن مذکور است و در
تزوایشان زن تواند از شوهر کسبله و زن دیگری شود یا شوهرش میرد شوهر دیگر کند و میتواند شوهر از
بهدوشش یادگیری صحبت کند و فرزند آرد و میتواند چند تن که همغذیک زن بگیرد و اگر بعد از مردن شوهر
زن سستی شود کنایان او و شوهر او آمرزیده کرد و اگر شوهرش در دوزخ باشد او را یکشنبه بهشت و
هر زن که سستی شود و دیگر نمونش بد نیاید و چون بیدن دیگر بد نیاید مرد باشد و اگر زن بعد از شوهر بیوی کسی
برود هرگز از زنی نرود و چون زن خواب سستی شود اگر زن بر زمین باشد یا شوهر در یک آتش سستی شود و دیگران
در آتش جدا گانه در آیند و هیچ زنی را بستم نتوان در آتش از لخت و چون بخواب سستی شود نتوان منع کرد و اما
محققین ایشان گفته اند که مراد از سستی شدن زن آنست که زن بعد از شوهر جمیع خواهرها را با شوهر بسوزاند و
پیش از مردن میرود و در زبان رمز زن شهولست معنی آنست که شهوت را براندازد و از آنیکه خود را با مرده
در آتش بسوزد و این عمل ناستود است باید هر جا بکده و ماده کا و مرد را بپسند طواف کنند و سبب
را نیز سستی کنند و زوایشان که نختن از جنگ گناه عظیم باشد و این طبقه کشتن حیوانات را و دارند چراگ
را که کشته آنرا دوزخی خوانند و ایشان ریاضات صعب دارند چون ایستادن و آویختن و حرف نزدن
و لب فرو بستن و خوردن و نیم کردن و خوشنق را از کوه در آنگندن و آنکه زن خود را با مرده بسوزاند این
جمله مشهور تر است طبقه دوم دیدانیا نند و ایشان صوفیترین این طبقه اند کونید وجود حق بر همه شیئا
محیط است از زوال و فنا محفوظ باشد و ظنورات را با ما یا خوانند یعنی فکر اند زیرا که کونید جهان شعبده است
و آن ذات مقدس مردم بصورتی بر آید و آنرا گذاشته بلباس دیگر ظهور کند و او بلباس برهما و بشن ویش
در آید و این یک حقیقت را اقنوم نموده و نسبت ارواح بذات چون نسبت موج بدریا و شرار
با آتش و کونید نفس راسته حالت است اول بیداری که از مشتهیات جسمانی بهره گیرد و آسوده شود
دوم خواب که از وصول مطلوب عدم وصول مسرور و مغوم شود و مرتبه تیم آنست که از شادی

سستی نمان

صفت و بیان

و غم دست باشد و کونیه سالک چون وصول بر تبه اطلاق یافت سخت در شهر فرشتگان در دو دویم معرب فرشتگان
 شود و سیم بصورت فرشتگان در آید چهارم چنان با فرشتگان ملحق شود که آب با آب ملحق شود بعد از این عوامل
 در بعد همین وجود حقیقی شود که دومی در اینجا نامه حکمای این فرقه یکی بسبت است که در نصیحت را میزند سخن گوید
 و کتاب چون از ویست و آن مقامات را بیک و شست نام کرده اند و دیگر کشن است که در نصیحت از جن سخن
 رانده آن کلمات را را کتا نامیده اند و آنان که در این صفت بکمال رسیده اند گیانیان خوانند و حکمای متاخرین
 ایشان مانند سنگ چاری و جز آن اینها نیز اجزا خیال دانند و این طنورات و عبادات و ثواب و عقاب
 همه را خیال خوانند مانند صورت خواب و کونیه فرشتگان صفات حقانند همانا بر هم می آفریند بشن نگاه میدارد
 همیشه بر می اندازد و این سه صفت حمت و ایمنی در تو تیر باشد چون در دل تصور شهری کنی آن بر بهاست
 چه آنرا در معنی آفریده و چند آنرا در خاطر داری آن بشن است که نگاه دار است و چون ترک آن کنی
 پس همیشه باشی و از حکمای ایشان که اکل جو گیانند یکی بهترین است و آن دیگر شیورینه است که مردم را از
 حرکت خود خیر داده و جلس دم نیگویند که کونیه شیورینه با مردم کشمیر گفت من فرزند این جهان بد را خواهم شد
 روز دیگر مردم بر سر او جمع شدند و طلب بر زبر هم نهادند شیورینه خود بر زبر طلب بر آید همی با مردم
 سخن گفت و یکنا کما در بسته از جهان بگذشت پس مردم آن آتش در آن طلب زدند و حسدا و را ایستادند
 طبقه ساکنیان اند ایشان کونیه وجود منقسم شود بدو قسم یکی حقیقت و آنرا پرش گویند و دوم غفلت و آنرا
 پرکرت نامند و کونیه پرش از مردم دانش را پرکرت در امتیحت و این عالم آبادان شد و پرش
 پنج است اول جسد و حواس و دوم خودی و سنی تیم شهوت چهارم خود پسندی پنجم غضب این پنج
 پرش را رحمت دهند و چون دل از اینها دور شود پنج زایل شود و این سلوک را ورطه گویند و آن چند قسم
 است اول صدق با بزرگان و دوم رحمت بر مظلوم سیم خیر مردم چهارم استن چهارم باید کار سخن گفتن و این
 را چتر ورته گویند چون سالک بدین صفت آراسته شد پنج زایل شود و پرکرت و پرش جدا گانه در دل
 آن سالک تافته و شناخته آید و بدین علم حقیقت پرکرت که عناصر حسنه است ناپدید شود و پرش حقیقت خود
 باز غایب و مرد جوگی شود و چون در لغت هندوان معنی پیوستن است و جو گیان اصلا ترا کونیه اینطایفه بر بها
 و بشن و همیشه باشا گردان کور کتا ته دانند همچنان متاخرین ایشان همیشه جزا الزمان صلی الله علیه و آله را شاگرد
 و پرورده کور کتا ته دانند و نزد اینطایفه هیچ چیز حرام نباشد چه برایشن هتود و نصاری خوگ خوردن و پیش
 مسلمانان کا و خوردن و از خوردن گوشت آدمیان مضایقه نکنند بعینه اکیان و با کبر ان خمر خوردن این
 گروه و از ده فرقه اند و هر یک در فروع و ریاضیات بر و شی روز و طبقه از ایشان با شدند که بول

ذکر عقیده
 ساکنیان

صفت جو گیان

و بر از خود را با هم آمیخته و صاف کرده بسیار مانند گویند عامل این عمل بر بکارهای بزرگ توانا بود و ایشان را
ایتلیا و هم اکووری خوانند و بزعم ایشان از هر دین و آئین بر کورک توان پوست و با خدا توان رسید لکن آنگسان
که از راه کی از این دو ازوه سلسله جوکیان شود و در مقصد رسد با بچه جوکیان گویند ایشانرا که معنی صاحب
و خداوند است و عرض از آن واجب بالذات است بختا ولی ضد و بهیاست جزا و چونند و جو معنی مکن باشد و بشر
مستزاد است از آدم و اسقام و عیوب و این صفات لازم جو یافتاده و این جو با آنکه در حقیقت جسم و جسمانیت
خود را بدنی انباشته و جسم نهشته و در اجسام و ابدان گردان بود با مقتضای زمان بدنی که از او جسم دیگر برود
و آن جو و جان باید بد صفات تا از قید جسمانی بر بد اولی از اریست و جز و اعظم آن نگشتن جو است و یکم
راستی و دیگر دزدی نکردن دیگر از زن و دوی جستن و بر خاک خفتن و دیگر چیزی از کس نخوابستن و اگر نا خواسته
از نما گرفتن و دیگر تسبیح و قرئت دیگر خوردن و در ضا دیگر پاکیزگی و طهارت و دیگر عبادت حق دیگر نشستن
جلسه و آن نزد ایشان چند قسم است و یک کشتن نفس و بیشتر دم بطریق مستزاد و دیگر از خواص حنسه دل باز
گرفتن و دیگر حضور قلب و دیگر دل بر خدا بستن آنکه چنین کند از دور تواند دید و از دور تواند شنید و جمیع الام
و تقایص از او زایل شود و علم دم و دهم چنانست که چون کس آهنگ نگاه داشتن دم کند باید از دور این سخن
با زمان و خویشش شروع و تلخ و ترشش بر پیر و واجب دانه و بدانه که از ششگاه تا مارک سر حنفت پایه است
که آذیان هم آنرا هفتقران گویند چنانکه با دومی را در هر وقت بر آمد و شد و آنند که ماده حیاست و با در
ده کوزه شناسند و با در فغانی و تخم نیز اور کشاکش و آنند و بهترین جلسه نزد ایشان باشد که پاشنه پا
چپ را بر مقدمه گذارند و پاشنه راست را بر فراز ذکر و تن راست بدارند و چشم بر هم نزنند و در میان
دو ابرو نگردن پس مقدمه را حرکت دهند و با دپسین را با دفرارین بسوی بالا کشند و هر پایه سیال بر بند تا بسر رسا
و هنگام کشیدن آغاز از جانب سوراخ چپ بینی کشند و بر است بنهند در هنگام کشیدن در چپ نشو
در راه گفته یعنی بد انومی قرص ماه را بدید و آنند و بسوی راست آفتاب را و این عمل تر و دهند و آن سر
اعمالست و گویند چون بکمال رسد بیم مرگ بر خیزد و خلع بدن تواند کرد و بازین پوست و عامل این عمل
حق مطلق شود و جوکیان روزها تواند دم در بست سناسیان نیز طبقه از بند و آنند که جلس دم کنند و چون
جوکیان ریاضت کشند چهارم طبقه شاکتاند ایشان گویند که همانا که اعظم فرشتگان است یعنی فرشتگان
روحانی که او را با طسکی گویند و آنرا چیزی برنگت چیز دیگر نماید مثلاً همرا آب و با در آتش نماید و آن با
شکت خالق جهان و جا حل ارواح و اجسام است و از نیروی او را بکلت دنیا گویند یعنی ما در عالم
و او را فنا باشد و این روحانی و جمیع حیوانات در شش و ابرو که از اشته چکر گویند باشد اول نششگاه

صفت دم بستن

ذکر حقیقت جوکیان

و تمام نافع سیم فوق نافع چهارم دل تخم از سر سینه تا چنبر کردن ششم ابرو و فوق آن تارک سر است و محل جهان
 فریب یکیم که آن روحانیه باشد و او را کجا با فروغ صدر از آفتاب آمده و هزار گونه گل عطر و جامه نیکو با او است
 پس او را با چنین تصور کرد و عبادت نمود و ازین بند و ان بسیارند که پرستش ذکر کنند و فرج را نیز برستند چه سبب
 تواند و تاسل آنرا و اندو بهتر برستش برستیدن نکت هماد و پواست چه نکت ذکر را گویند مگر اب سناجه سلمان
 صورت بهت است که عبارت از فرج باشد و منار با بجای ذکر بود و مسلمانان ازین معنی غافلند و در اینطایفه
 اکی فراوانست و اکی آن باشد که شراب خوردن ستوده دارند خاصه در کاسه سر آدمی کشتن حیوانات را اگر همه پنهان
 باشد جایز شامند و شبانگاه آنجا که مردگان از سوزانند رفته گوشت سوخته اموات را بخورند و باران خود در
 نظر نیکان همان هم بستر شوند و اگر زن بیکانه باشد ثواب آنرا بیشتر و نازک و شاکردان برای استمادان نمان
 و دختران خود را برندا از ایشان کام ستانند و نزد ایشان وطنی با او و خواهر و عمه و خاله و دختر همه جایز باشد بزرگان
 بعضی از بند و ان که دختر از خویش و عقیده بزنی نیارند و عقیده ایشان هیچ خیرات نبرات چون جماع دادن
 نباشد و گویند چون زن مردی با هم آمیزند هر که ایشان را بچه سازد و سزاوارترین خداست چه در این کار
 اندون همسر و لذت میرند و المی ازین دو یکی نمیرسد و گویند عقیده در زمان روحانیت و نباید گفت این
 زن بگیرست چه مردان و زنان از عنا صرند و هر چه از ایشان آید هم از عنا صرست و زمان از عظیم محرم از
 و فواحش و لویا از دختران فرشته گان خوانند و گوشت مردگان بخورند و هر که زن خود را از دستا و نیا
 او را پاک عقیده نشمرند و اگر کس رازنی نازانیده باشد او را در انجمن بیکان همان حاضر کرده تا مردم در
 حضور شوهر با او جماع کنند باشد که آبتن شود پنجم طبقه پیشوایان ایشان بشن را خالق اشیا و علت
 اولی و موجود کل دانند و گویند چه جسمی است مانند بشر وزن دارد و برهما و هماد و مخلوق اوست و راه
 آمیزش بدو ندارند و گویند هر چه جسم است جانی دارد و جان از جسم جدا نیست بلکه جزو اوست و
 جسم را دو ماهیت است یکی مردی و دیگری زنی و جسم مرکب از عنا صرست است مردم در خورا اعمال
 خود ترکیب حیوانی با انسانی می پذیرند و همواره جان در قید غفلت و حرص گرفتار است و ارج بر
 سگوند است اول سلامت دوم راجس سیم نامس سلامت در خورا از اوست و چون بندگی بشن شانه خویش
 سازد بمقام اطلاق رسد و جسم محضی و جسم شمالی را بگذارد و پیکر اول که صورت مردی زنیست بگیرد
 و بیشتر در آید و راجس است که ثواب و گناه او مساویست پس برای ثواب و گناه در اجساد متغیره
 مترد باشد و بسبب ثواب با اهل ثواب محشور کرد و بگیر گناه با اهل محتاب رنجور باشد و هرگز از محیط کستی
 بسا حل نرسد و نامس است که دشمن مقام اطلاق باشد و عاقبت بدن شمالی را گذاشته با هیات نخستین که

صفت نیکان

بکر عقیده پیشوایان

بگیر و تافیش بخت است شده در عالم ظلمت تاریکی مغرب بماند و از آن مقام بجزرد و بعضی از ایشان هوا چاریند و
 اجتماع بشن را عبادت کنند و فرشتگان دیگر را بد گویند و اینطایفه در نزد همین خود غذا نخورند و فرقه دوم از
 ایشان با هوا چاری اند و ایشان در نظر بر همان که همین نباشد غذا خورند و گروه سیم هر بیایستی باشند و این
 با بر همان همگانی کنند گروه چهارم دانی باشند و ایشان هیچ قیدی ندارند و زمان خود را نزد استوار
 و ستوده دانند و راه را منظر عفت بشن دانند و کوشش را منظر شهوت دشتن خوانند و اینطایفه گوشت نخورند
 و مانند شلغم و گرز و چیزها که گوشت شلیمه است نخورند و در کتب ایشانست که بر همان در هوا طیران طیموده
 اند و بر آب میباشند و چون لب بخورون گوشت آلوده اند این قدرت از ایشان سلب شد و بر ایشان
 نیز از اینطایفه اند و بر آن در لغت طلب را گویند و ایشان پشت ما و دنیا کنند و عبادت پر دازند و عبادت
 این گروه ایباقیت که مشتمل است بر ستایش و صفت را هم و کوشش و هم ایشان را مظاهر بشن دانند
 و گویند بسن مجرد است ارواح پر تواد و اند و آفرینش را ظل او تمام و معتقد بر ایضات و عبادات الهی
 باشند گویند روزه داران آنانند که در عالمی که ازین پیش داشته اند و ایشان را بدن دیگر بوده زیر ستار
 کردند داشته اند و نماز کنندگان آنانند که زیر ستان را پای داشته اند اکنون بکافات عمل گرفتارند
 و قس علی هذا ششم طایفه چارواک باشد ایشان گویند حیوان جز بیخ اسکند نیست اول روب اسکند
 که درک حواس ظاهر است دویم دید یا اسکند که درک حواس باطن است سیم کیان اسکند و آن آفاقیت
 و خودی است چهارم سوکیان اسکند و آن علم حیوانات است پنجم سوکار اسکند و آن کمون دل
 و خاطر است این جمله نفس ناطقه در انسان و حیوان است و عالم را صانعی منیب باشد و این ظهور
 باقصای طبیعت است آنچه در بید باشد و روغ است چه احکام بید است که چون از پی مردگان طعام
 پزند و بدرونشان دهند عاید مردگان شود و این سخن کذب است چه اگر کسی از وی بیرون شود اگر چه ده
 کام مسافت باشد هر گاه در قفای او طعام نجه کنند و بیاد او بد گیران دهند او را سیر کنند چگونه آن کس که از
 این جهان رفته باشد سیر خواهد شد و از این گونه سخن در کلمات بید بسیار گویند و عقیده ایشان بر آن است
 که مردم بجز دست یا بند باید از لذات بهره گیرند که دیگر کس بدین عالم آمدنی نیست اما باید جانور
 نر بخاند چه شرط عقل از اذگردن نباشد و گویند هیچ کس نکهت است که کس بر صانع تواند اطاعت کند
 و خدا بتاسد پس چیز منظون و موبوم چرا باید بندگی کرد و فرشته که هرگز مشهور نیست چرا باید قابل
 وجود او بود چه باید شیشه سخنان معنی جا به دوست شد که بهشت و دوزخ بر بنیه دهند و بنقد بندگی طلبند
 و این طایفه هیچ چیز عقیده ندارند و اقرار نیاورند جز آنچه را مشاهده توانند کرد و گویند جبه مردم از عناصر است

صفیای

تکر عقده چارواک

تفاوت
شاید

نکند و زبه نیکو نیز با هم الفت گیرد و باز خراب شود و هفتم ترک شاسته و ایشان اهل بحث اند و اثبات صحت چنین
 کنند که گویند عالم مصنوع است و هر مصنوع از صانع ناچار است و نزدیک ایشان از ادوی قریب بمیدانند
 نه اتحاد گویند اگر چه مردم قریب با حق جویند اما او نشود و متحد گردند مانند تار و پود که با کمال قریب از هم جدا
 باشند و علم بحث نزد ایشان مثل است بر شاسته قسم و اصول این علم بر منطق است و سخن از مراتب
 او عیش کنند که ذکر آن جمله موجب تطویلست و گویند اینکار بسط فرموده از روزگار سلف ضوابط
 غیر مفصل از علم منطق با رسید و ما آن جمله را بدین ترتیب پیراستیم اشارت بدین ضوابط است
 طبقه هشتم گروه بوده اند و این طبقه کلول حق و اجساد و ظهورات اعتقاد دارند اما به تناسخ نقون پیام
 قائلند و شریعت هندوان را انکار کنند اما جانور کشند و گوشت حیوانات نخورند و بر آب دیر پزی
 نگذارند اما مبادا در زیر پای جانوری کشته شود و پای بر سر سبزه نهند تا مبادا نفس نباتی از رحمت
 بنیده چون خواهند آب میاشامند یا بافته صافی کنند تا مبادا جانوران خور و در آن باشد و آن
 یافته را لختی در آب بگذارند تا اگر جانوری در آن باشد با آب رود و در ایشان این طبقه موسی سر و
 ریش را با موسی چینه بچینند و چون طی مسافت خواهند کرد و جاروبی نرم با خود برداشته راه را بر روند
 تا جانوری ضایع نشود و چون سخن کنند دستارچه بردان گذارند تا پیشه و جانوری دیگر بدان فرود نشود
 و از میان جوی آب نگذرند و بجز توده پارسانی ریز گذارند و هرگز روی زن نه بینند و این در ایشان از اجتناب
 گویند و حتی نیز و طبقه اند اول پوتوکی دوم پوچاری پوکیان آنانند که خدای را یگانه ستانند و از تقاضای
 و حلول و اتحاد منزله دانند و بت پرستند و پوچاریان بت پرستان باشند و این در ایشان که حتی نام دارند
 بهنگام طعام خوردن بجان مخلصین روند و آن مقدار غذا بگیری که زبان عیش و همت هیچ کس نرساند به
 و عینان در چند خانه روند تا سیر شوند و برای آب نوشیدن تیر بر خانه ها روند تا هر جا برای غسل کردن
 آب گرم کرده باشند اندکی بتانند و جمله را فراهم کرده سر و کشند و میاشامند گویند از این طایفه مرد
 شخصی دادید که از جامه خویشش گرفت و خواست آن را بکشد حتی با او گفت که در ازای خون این
 شیش نزد من بتان و آن را کمش و آن مرد پای سخت کرد اما حتی صد درهم بدو داد و آن شیش را گرفت
 بدین گونه چند کشند که زبان بگیوانی نرسد با جمله دیگر از متاخرین هندوان گروه فراوانند که حقا مختلفند
 دارند و فرود عذاب ایشان با متقدمین مینونت تمام دارد

عینه
بوده

استقام



ذکر سلطان

فضل دوم در فکر سلاطین سنو و بعد از طوفان نوح تا زمان هجرت زوال دولت است

آنچه از باب میر و مصنفین تراجم اسلام نوشته اند اینست که مملکت هند نیز مانند مملکت ربیع مسکون از وجود فرزندان
 آدم سمت محمودی پذیرفته و شرح این اجمال آنکه بعد از طوفان نوح هر سه پسر خود سام و یافث و حام را با طرا
 ربیع مسکون فرستاد حام با مردم پرازی سوقی الثمانین یکایب جنوب سفر کردند و تقسیم داده در ارضی وحد و جنوب
 مقیم گشت و در محمودی آنجاسی نمود و از وی شش فرزند بوجود آمد از جمله اول هند دوم سندی سیم حبش چهارم افغان
 پنجم هر هاشم نو بهر یک بنام خود شهری بنا کردند به این استعمار یافت اما هند که اگر در اولاد حام بود چنانچه پسر داشت
 اول پورپ دوم بنگت سیم دکن چهارم نروال و هر یک بنام خود شهری و دیاری بنیان کردند که تا حال آن شهر بنام
 ایشان مشهور است از دکن بن هند سه پسر بوجود آمد اول مهربت دوم کتر سیم کنگت پسر آن مکت را بعد از آن قسمت نمود
 که هنوز آن طوایف که در شهر دکن موجودند از نسل ایشان میباشند و نروال را نیز سه پسر بود اول بروج دوم کنجا سیم ان
 و نیز اصهار و بلاد بنام ایشان آباد شد و همچنان از اولاد بنگت مکت بنجال محمود کردید اما از پورپ که ولدا شده پسند بود
 چهل و دو پسر بوجود آمد و در اندک زمانی اولاد ایشان از حد صد تعداد افزون شدند از میان خود گشتن که بهتر متبر بود
 کرده بسلطنت برکشیدند که نظام مکت دلت و تو قیر سپاهی و رعیت ساجی باشد پس اول کسی که بعد از طوفان در مکت
 هند گستان رایت سلطنت برافراشت گشت بن پورپ بن هند بن حام بن نوح بود و روزگارش بر همین نام نسل

نیکت بن هند پیدا آمد که بذکاءت خاطر و صفاست رامی از انبانی روزگار پیشی جستی و صفتا هم گری و درود گری خواندن
 و نوشتن بر مردم تلقین کردی که نیکش را جسته بنایت جیم و صلی بنایت عظیم بود که هیچ اسب توانایش احتمال در کباب او
 نیاروی تا جرم سپیان وحشی را رام کرده بر آنها سوار میشد اول شهری که در هند بنا گذاشت شهر او ده بود و در عهد او
 دو هزار قصبه و دویست آبادی پذیرفت مدت نیکش چهار صد سال بودی و بهفت پسر از وی باقی ماند از جمله
 چهاراج که بهر و متر بود و بعد ان پدر بر هند حکومت نشست بهتر و بیشتر از پدر در آبادی ملک کوشش نمود و اولاً پورپ را امارت
 و حکومت داد و فرمود که از نسل بر همین بودند منصب وزارت بخشد و گرویی را بگشت و زراعت نصب نمود و گشیر
 زراعت نوعی همی نمود که اکثر ولایت و در دست هند و ستان هم آباد کرد و در باجمید و فریدون معاصر بود و پسر
 باا و شاهان ایران طرفه محبت و و داد مسلوک میداشت اما در آخر برادرزاده اش از وی بچیده بنابلتان آمد و
 در آنوقت پادشاه ایران ضحاک بود لکن فرمانفرمای زابلتان که شاسب بود چون برادرزاده چهاراج باوی
 پناه آورد که شاسب اعانت او را فرض نموده با سپاهی بزرگ متوجه هند شد در پنجاب با مالچند سپهسالار چهاراج
 جنگهای مروان کرده ظفر یافت و در ملک هند و ستان درآمد اگر ملک چهاراج را تاراج نمود چهاراج ناچار
 شده پاره از ملک خویش را برادرزاده تقویض نمود و او را از خود راضی کرد و که شاسب را با فضال زد و جواهر خود
 ساخته التماس مراجعت نمود که شاسب طمس و می پذیرفته بحضرت خویش باز آمد لکن این مستند علت فتور شوکت
 چهاراج گشت تا هفتصد سال بدولت و اقبال بزیست از وی چهارده پسر بوجود آمد و ولد ارشد او کیشوراج پسر
 اعظم هند و ستان قدم نهاد در اول سلطنت هر یک از برادران را بگکومت بلدی مامور نمود و آنجا خود سزا
 ساز داده بر بلده کالی آمد و کار را بنجاران نظم داده و از آنجا بکوند واره درآمد و رایان دور و نزدیک را طلب
 نموده هر یک را تشریحی در خورد داده پیشی لایق بگرفت پس از کوند واره کوچ داده بخاروکن آمد زمین داران آنجا تکمیل نگردانند
 ایشان بر کیشوراج دشوار آمده و طلب خراج و مطالبه باج مبالغت و خشونت آغاز کرد این معنی بر رایان بگن ناموافق آنها
 پس متفقاً لوامی مخالفت برافراشتند و لشکریان خویش را از اطراف خوانده در وکن حاضر کردند کیشوراج چون نیکت نظر کرد
 کتاب مقاومت ایشان را از اندازد در صلح بیرون آمد مراجعت استمداد کرد شاسب نمود که شاسب سام نریمان را با
 سپاه گران کسب نمود کیشوراج چون از روه و نریمان کبابی یافت شاد خاطر شده تا جانند رویا استقبال کرد و آنجا با اتفاق
 نریمان و دلیران ایران متوجه دیار وکن گشت مروان آن ملک با پامی اصطبار بغریه و تاب مقاومت بعضی نمونند و بر
 بقدم خراجت پیش آمد و روی مسکنت برخاک نهاد ملک وکن باز بقصر کیشوراج درآمد و از آنجا با اتفاق نریمان
 بدار الملکت آمده او را بگشیر فرایان خوشنود نمود و نیز تخت و دیار خود را شاسب همیا کرده با وی سپرد و او را کسب
 ساخت خود بکار ملک و رعیت پرداخت و مدت دو صد سال در مملکت هند و ستان استقلال حکومت کرد چون شاسب

پسری شد فرزند همین او فیروز زانی صاحب تاج و تخت شد همواره با کتاب علوم روزگار میگذراشت و اوقات خوش را
 بصاحبیت صلحا و مراخت حکما خوش میداشت تا از فنون فضایل و اقسام علوم عبیره وانی حاصل کرد و انگاه دست
 جو از استین برآورد و پیوسته خواهندگان را بنیاد و درم شاد و خرم میداشت چون ۵۹ سال از زمان سلطنت می
 منقضی شد که شایب رحمت بسرای جاو و والی کشید فیروز زانی با زریان این بودست استوار کرد و آن قانونی با گریستا
 در میان با وی نیز برقرار نمود و در حضرت فریدون گاه گاه عرض نیازی میرود تا کار فریدون نیز بنهایت رسید و منوچهر
 بر تخت ایران برآمد فیروز زانی می را ضعیف شمرده و حقوق سام زریان را بر طاق نیان گذاشته لشکر افزون از خود
 حساب برداشته بکانت پنجاب آمده و آن مملکت را از دست عمال نال بیرون کرده متصرف شد و جالندرزاد و ملک
 ساخته آسوده نشست تا سال ناپصد و ششم سلطنت می که از آسیاب برآید که خسروی استقرار یافت نظر بر اینکه از ایران
 خائف بود و صواب چنان دانست که با از آسیاب ساز موافقت طرز کند پس نامه مبر انگیر بنوشت و بدینچه فرامهم کرد
 برسولی بدرگاه از آسیاب از ستاد و با وی رسم و داد را محکم کرد و اما از آن پس که رستم دستان بگذر شد رسید بعزم سهرورد
 پنجاب متصرفه و زانی کرد و او تاب مقابله رستم را نیاورده که رنج رخت کوهستان ترتیب برود رستم بی منازعی مملکت
 پنجاب و طمان و سندر گرفت و در هر محل حاکی از خود نشاند و متوجه ترتیب شد فیروز زانی از عزم وی آگاهی یافت که در
 چهارکنده کند و در کجاست رستم متعرض او نشده از ترتیب مراجعت کرد و فیروز زانی در آن کوهستان روزی چند تلخی گذراند
 جان بداد دست سلطنت او در هندوستان ۵۳۲ سال بود چون خبر فوت فیروز زانی بستم دستان رسید تا بلی
 وفاتی که از فیروز زانی بوقوع آمده بود در رضا داد که انا و اولاد او کی سلطنت هندوستان کند پس یکی از سرداران هند را که سوریج
 نام داشت بر تخت سلطنت نشاند و کار مملکت را با او مستقر و محکم ساخته خود را بلستان مراجعت نمود و سوریج به تنهید
 قوانین مملکت داری پرداخته نامت هندوستان را فرو گرفت و با و شاه سی استقلال گشت چنانکه از لب دریای بحال
 تا سرحد دکن ناقد فرمان بود و در عهدش بر بهمنی از طرف کوهستان چهارکنده بلازمت او رسید چون در علوم غریبه و سحر و انا
 بود تصرف تمام در مزاج سوریج بهر ساینده بسوریج گفت که صورت بزرگان سلف را از روی سیم ساختن و بدیشان سیم
 برون بایه قویمات عظیم است پس سوریج بفرموده وی صورتی چند شبیه مردم گذشته از روی سیم بساخت و قبله عباد
 و پرستش آن اصنام را سبب صلاح و فلاح دانست و مردم نیز پادشاه اتفاقا کرده یکی صورت مردگان خود را
 بساختند و بدان سجده برودند زمانی بسیار بر نیامد که در هندوستان نود و طایفه هر یک بطریقی جداگانه بت پرستی داشتند
 و آئین بت پرستی در عهد او رواج گرفت چون سوریج ببلده قنوج را تختگاه کرد و اندک اوقات در آنجا می بود و پاس
 حقوق رستم را نیکو میداشت و در ویت و پنجاه سال در مملکت هندوستان سلطنت کرد و وی پنج پسر از وی باینام
 ولایت عهد بار شد اولاد خود بهراج بگذاشت و بگذشت چون بهراج بعد از پدر در مملکت هندوستان خداوند جا

شروع بت پرستی
 در هندوستان

و سپاه کشت او را سی و چهار برادر بود ایشان را با چو تن نام نهاد و بهترین را بگوست بدی نصب کرد و از خود خوشنود داشت
 آنجا که در کار ملکی استقرایافت روزگاری اوقات خود را صرف علم سویتی نمود و از آن علم بیگم گرفت و از آن پس بخود رانی
 سر برآورد و آن قواعد که بهارج و ملک استوار نموده بود بر انداخت و قانونی دیگر بنیاد نمود مردم از وی رنجیدند امور ملک
 مختل آمد و در هر سری سودانی میداده و تخریب کار بهارج قدم زدند از جمله بهرمنی کیدار نام لشکری فراهم آورده بروی
 خروج کرد و بعد از جنگ غالب گشته تمام سلطنت هند را بگفت آورده بر تخت جانیانی بنشست و همیشه با رسال گفت
 و هدایا خاطر کیکاوس را از خود شاد میداشت و در حضرت او اظهار عبودیت و چاکری میکرد چون در کار سلطنت
 استقلال یافت قلعه کابلخو را بنیاد کرد و سپایان آورد و از فرایم مردمی ششگل نام برود خروج کرده با سپاهی فزون از حوصله
 حساب مردان چند مصاف داده حاجت الامر او را شکست داده سلطنت هند را از وی انتزاع نموده بر تخت حکومت
 برآمد و صدای هند با سلطنتی مستحق شده و حکم او را گردون نهادند چون بر سر خسروی شگن شد شهر گهنونی را بنیاد نمود و چنان
 مکانی در سلطنت او را حاصل شد که صد هزار سوار و چهار صد هزار پیاده و چهار هزار اسب و لشکر گاه او فراهم میبود طریق خود
 پیش گرفت در آن ایام افراسیاب طمع در تنه هند دست و کس نزد ششگل فرستاد که با از در اطاعت انقیاد باشد و خراج
 بگفت بفرست یا انا و در جواب ششگل که خود را در سلطنت یگان میدید بر اطاعت افراسیاب فرود کرد و فرستاد او را بخوار
 بزد چون این خبر به افراسیاب رسید غضب شدید دید که سپهسالار لشکر او طلب کرد و حکم فرمودی هندوستان داد و پسران
 خدمت میسید و دلیران سپاه را فراهم کرده با پنجاه سوار و لا و غرمت هندوستان نمود این خبر چون بشکل رسید حکم داد تا سپاه
 بند جمع گشته با استقبال تمام با استقبال پسران از در الملکت بیرون شد و همه جاطی مسافت نموده تا در حدود بنگال ساز
 مقابله و مقابله طراز گشت و دو لشکر با هم دو چار آمدند و شبانه روز جنگ قائم بود ترکان داد مردمی و شجاعت
 چاه مسندار کس را به تیغ که زانیند از آن روی که لشکر هند فراوان بود از نقصان این مقدار مردمانی در ایشان پدیدار نشد
 آخر آثار بهریت در حال ترکان با دید آمد ناچار روز تیم پهلوان جنگ تپی نمودند خود را بگوستمان بنگال کشیدند و در شعب
 قل شامی متخس شدند پسران در بصورت حال را بگوش دادند بدگاه افراسیاب فرستاد افراسیاب چون این حادثه را
 یافت یکصد سوار مرد و مباد بر کردید به سرعت روانه شد وقتی رسید که شکل دور پیر از احوال مقرر بود بهم از کرد راه
 جنگ و از داشت باطل مصافی بزرگ در پوست مردم هند غمان دست بهریت دادند و افراسیاب از دنبال
 بهشتافت و هر که را می یافت میکشت و اسوان اثنان انجماعت را بر گرفته بر لشکران خویش متمت نمود پس از حال
 ششگل چگونگی معلوم شد که در ارضی نیکند بشکر گهنونی که گنجه و از آنجا از بنیب سپاه ترک بنگال در نکت نیار و ده
 خود را بگوستمان ز بهت رسانیده افراسیاب حکم داد تا سپاه ترکان دست بیدار آورد و ده ملک بنگت را خواب کشند
 این خبر چون بشکل رسید ناچار رسول با تحف و هدایا بدگاه افراسیاب فرستاد و معروض داشت اگر پادشاه از خون این

مستند و کذب نماند توانی بجزرت ایم و خاک آستان برسم از سیاب چون نامه نیاز دارد بدید از جرم او بگذشت در سوال او را در جواب
 کرده باز فرستاد نگاه بشکل بدرگاه از سیاب آمد و داری و ضراحت از خدیو برود پادشاه ترکان بروی بگشود و او را
 مورد فزایش فرمود و شکل در خواست نمود که بیست و دو لازم رکاب باشد تمس و می با اجابت مقرون افتاد نگاه از سیاب
 پیشتر شکل را گار بست نام داشت طلب کرده حکومت هندوستان را با وی گذاشت و مراجعت کرد چون کار سلطنت
 باریست افتاد و امرویی بود پارسا و نیک اندیش از لشکر کشی از سیاب و نظر یافتن او زمین داران هندوستانی باریست
 نیکو داشتند و بیشتر از فرما گذاران هندوستان رایت خود سری برافراختند از اراضی که بی آن مملکت بود باریست باقی ماند
 وی نیز چون دیگر زمین داران در آن اراضی حکومت میکرد و هر چه از خراج این مملکت میشد بخش می نمود یک قسم برای مجلس
 پدر و پیش از سیاب بر گنجان میفرستاد و قسم دوم را صرف خیرات و تبرات می نمود و قسم سیم را برای سعادت خویشان
 میگذاشت بدینگونه روزگار بسیار در شکل بست برسم در جنگ هم دوران بود کشت و دولت از سیاب نیز سپری شد
 اربت آن خراج که بر گنجان میفرستاد برای خویشان ذخیره میکرد و بدان پیشگویی چون یکت بیابان فراهم کرد و بفرسوی
 تا قطن کرده زمین دامان هند را بضر بیع مطیع ساخت و بر تمامت هندوستان استیلا یافت اما او را فرزند می بود
 که لاین سلطنت باشد ازین وی چون در گذشت مخرج نامی از بزرگان قبایل که الواسی جهانگیری بر فراخت اول
 خویش را فراهم کرده از ارض خود را خروج نمود و بلده قنوج را گرفته بر تخت ملکی برآمد و چهل سال با استقلال پادشاهی کرد و
 تخت و تاج را بخواجه زاده خود کید راج بگذاشت و کید راج بر سر سلطنت برآمد و مملکت هندوستان را
 سوزان ساخت و بولایت پنجاب لشکر کشیده و آنجا را مسخر نمود و ۳۳ سال در مملکت هندوستان پادشاهی کرد
 و بعد از او پیچید که در زمان کید راج پهلار بود قدم جلالت پیش گذاشته بیزوی بخت صاحب تاج و تخت شد از آنجا
 که نسب از لوک نداشت تیمار عیت و لشکر در امور مملکت داری کم میدانت و روزگار خویش را ببله و طرب پایی میرد و لاجرا
 کار مملکت پریشان شد و بلائی فزاید هندوستان بران گشت پس از شصت سال پادشاهی از جهان بگذشت و از وی
 پسری اندک سال از پادشاه وی فرزند را بر تخت سلطنت جای داده خود امور مملکت را و از وی می نمود و بر او محمد
 که او را و بلومی نامیده گفت با وجود من طفلی خود و سال با بر تخت نشاندند و انباشد بزرگان هندوستان شدند مکن
 پسر را با ما از میان برگرفت و خود و وار المملکت قنوج برگری مملکت نشست و مردم را ببدل و نصفت همی خرد و پادشاه
 خیر اندیش بود و بله دلی را او بنا گذاشته بنام خود خواند چون چهل سال از مدت حکومت او گذشت بروی انداز اراضی کلان
 که او را فرام بود پادشاه خروج کرد و در میدان جنگ دلبود لشکر کشید و لشکر او شکست شدند و او را قتل و تاس برود مجوس
 نمود و بر تخت سلطنت برآمد و مملکت هند را بخت فرمان در آور و برقی و قنق نهات ملکی پرداخت تا کنار دریای خضر
 بزرگ حکومت آورد و پادشاهی طبل ایشان گشت و آن خراج که لوک هند افتاد درگاه پادشاه ایران میشد قطع نمود

در این کتاب
 تاریخ
 هند
 و
 فارس
 و
 سایر
 بلاد
 مشرق
 و
 مغرب
 مذکور
 است

چون این واقعه در او خرد دولت بهمن بود فوراً از کینفر این محل مصون ماند تا نوبت سلطنت اسکندر رسید بعد از تخریب و مال
 و قتل بایران غزم تنخیر مملکت هندوستان نمود با جمعی از مردان دلاور و دانه بند گردید چون این خبر به خورده رسید به مجال تمام شهر
 نامحسوس برآید به سرحد پنجاب تاخت با اسکندر مصاف و زنده بقیل رسید اسکندر پوس داد که از جانب خورده حکومت داشت مورد
 اشتقاق و الطاف ساخت و حکومت آن اراضی ماباوسی گذاشت لیکر گاه اسکندر پنجاب بود که کار مملکت هندوستان
 استعانت در این وقت بسیار که یکی از پسران لاران خور بود که وی را با خود متحد کرده بر سلطنت برآورد و در دارالملکت
 قنوج تحت سلطنت جلوس نمود و بلاد و امصار را تدریجاً متصرف شده در کار سلطنت استقلال تمام پیدا کرد و او را دامشکر
 اسکندر پنجاب بود پنجاب عبور میکرد و آنگاه که اسکندر از پنجاب بجانب مملکت بل سفر کرد و در روزگار او نهایت
 شد بسیار با سپاهی جوان پنجاب تاختن کرد و پوس که از جانب اسکندر حکومت پنجاب را داشت از میان بر
 گرفت و در زمان او چون کار سلطنت ایران بکوک طوایف میرفت بسیار با جمعی کس بر ضراحت فرزند داشت بعد از آنکه
 بمقاد سال از زمان سلطنت بگذشت جز نامی خواهرزاده خور جمعی از ابطال رجال را با خود یار کرده و بسیار
 بشورید و او را از کرسی مملکت برآورد و خود بر سلطنت را گرفت و تمام هندوستان را تحت فرمان درآورد و با
 مردم برافت و مهربانی سلوک مینمود و در جمهوری مملکت کوشید و در کنار دریای گنگا وید و قریه فراوان احداث نمود چون
 نو و سال از پادشاهی او گذشت رخت ازین جهان بسرای جاودانی کشید و از وی ۲۲ پسر با گذار شد او را دوشس
 کلیان چند جای پر گرفت و در مملکت هندوستان ناقه فرمان گشت و برادران او بخت حکومت خویش داشت
 آنگاه که کار سلطنت با وی است گشت دست تقدسی از آستین برآورد و میوهی با هر کس و او بخت خون مردم بخت
 با هر کس که گمان زرداشتی بر بهانه و بهتانی او را آلوده کرده از آن گرفت ازین جهت دارالملکت قنوج روی بویرانی نهاد جز
 سده وی از مردم دیپای گشت نامذخلفی برسوی برانگند شدند و هند پر آشوب گشت و از اطراف زمین داران و لاجان بجز
 فرمان کلیان چند بر نماندند از جمله راجه کراچیت بود که از میان قوم پراپر کشید و در روزگاری اندک بر مملکت شهواله
 و مالوه غلبه جست و در بلاد و امصار آن اراضی حکومت یافت و سایه چتر احسان بر سر سکه هر شهر و دیار افکند اعتقاد مینمود
 که او را حالتی درسی حال ابل دنیا بود و آنچه از سود و زیان شایگاه و مملکت او واقع میشد با مدد بی زیاد و نقصان در ضمیر او
 کشف میگشت مردم هند افسانههای عجیب درباره او بر نگاشته اند با وجود دولت از وی گشت یکی از زمین داران
 دکن که او را سالیان بسکنید با شکر آریست به غزم تنخیر ارضی مالوه بیرون تاخت و راجه کراچیت مردم خود را فراهم کرده ببال
 جنگ او کوچ داده در کنار دریای نرندرا بر دو لشکر با هم دوچار شدند بعد از گیر و دار سالیان غلبه یافت و راجه کراچیت
 در هر یکا مقتول گشت و سالیان به تنخیر مملکت کراچیت میخواست از روی زنده عبور کند قضا را از شدت غنای
 آب است و فل آدم زیاد می در آب غرق شد سالیان از مجبور ایشان شده حکومت او زمین با پر کراچیت ازانی داشت

و خود پادشاهی کن گفتا نمود اهل هند تاج و خاترا از زمان جلوس بکراجیت می نویسد در آنوقت که حضرت سولح
 از که بدین سبب ت نو ششصد و بیست و یکسال از تاج بکراجیت گذشته بود گویند بعد از بکراجیت در تمام مملکت هند رو بویران
 و فرمان کناری لایق باوید نیامد که در تمام مملکت هند حکومت توان کرد و لاجرم سیصد و شش سال حکومت با ملوک الطوائف
 میرفت تا نوبت حکومت براج بهوج رسید و نیز از قوم پوار بود و در وقت مسخاوت پیر بکراجیت کرده شهبابا لباس
 تبدیل کرد و کسی و بازار بر پیشه و در نفس حال ساکنین و پیشه و شراحوال قراجدی تمام میکرد و چون در کار سلطنت استقرار یافت بلده
 که کون و بیجا کرد و مقبضه هند را آباد کرد و در جمع کردن پریشان میلی تمام داشت و هر سالی دو نوبت جشنی بزرگ می کرد
 و گروه گروه اهل عالی ساز و سرود و نوادگان خجک و عود را حاضر می ساخت و استدا و هر جشن را چهل روز می نهادت
 پنجاه سال پادشاهی کرد و آنگاه رحلت بسر می بگرد و چون روز کار براج بهوج بسر آمد یکی از پسران درگاه وی آسید یونام
 جای او را گرفت و شهر قنوج را دارالملک ساخته در سلطنت مکنانت تمام دست کرد و مملکت بهار را از تحت تصرف ایان
 بند مستخلص ساخته زیر فرمان آورد پس از آنکه شصت سال پادشاهی کرد و رحلت بسر می بگرد و از وی سی و دو پسر باقی ماند اینها
 بعد از پادشاهی براج و کرمه روزه با یکدیگر از در قتال و جدال بودند و مدت ده سال این مختصمت در میان بود و بیشتر از
 فرزندان باسید یو بعضی ملک در آمدند سلطنت بر رام دیو که پسران او بود و قرار گرفت لشکر بهار و اکرشید و آن ملک را از قوم
 کچو اوسید گرفته تحت فرمان کرد و وسیله را تورا در انجا ساکن نمود و طایفه کچو اوسید را از آن اراضی کورج داده و قلمرو بیجا
 وطن داد پس از آن بر سر کهنوتی تا ختن بر دو آن مملکت را مسخر کرد و بعد از سه سال بدارالملکت قنوج مراجعت نمود و با یک
 سالها بود که سلطانی بکانت دادیو در هند بستان باوید نیامد بعد از مدت ۵۴ سال سلطنت از جهان گذشت بعد از او
 دادیو فرزندان او و طلب تاج و تخت در سهم افتادند از یکدیگر می کشیدند این معنی را پرتاب چند که پسران بزرگ دادیو بود و قو
 عظیم و انت لشکری جمع نموده عزم تنخیر دارالملکت را بقتیم داده بر سر قنوج تاخت و بر جستی اندک آن بلده را مسخر ساخت
 و فرزندان دادیو را که وارث تاج و تخت بودند و لشکر کرده سر از تن بر گرفت و بر تخت ملکی جای کرد و زمین داران هند
 بقوت شمشیر فرمان پذیر ساخت اما بعد از وفاتش فرزندان او آن نیز وراد بست نشد که تمام هند و سائر حکومت کشته از آن
 رو اولاد او را ناخوانده چنانچه ناما راجه کوچک و ضعیف باشد لکن این سلطنت کوچک هنوز در اولاد او باقی است چنانچه
 راجکی او کچو بر ناما تعلق دارد و سایر راجهای هند بنا بر قدامت حرمت خاندان او را میدارند چون خمر فوت پرتاب چند
 بر اندیو که یکی از ضا وید قوم همس بود رسید و مملکت مالوه سر بخود سری برداشت همی از لشکر با راکر و خود جمع کرده در زمانی
 اندک تمامت مملکت مالوه و نیز والد و اراضی کن برار را تحت فرمان آورد و در چارپا ایش سلطنت منگی گشت بعد از فوت او
 مالو از میان دو اب خروج کرده قنوج و دلی را مسخر کرد و بر تخت سلطنت جای کرده در عهد او قنوج چنان آبادی
 یافت که در آنجا شصت هزار خانه اهل طلب و دانشگران بود ازین آبادی آن شهر را قیاس توان کرد مدت ۴۲ سال پادشاهی

کرده و پروادی فاگردید بعد از او در هند کون الطوائف شهنشاه پنجم در توج کوره و در لاهور عیال بن خیال و در کابل نیز
بجای و در سرته و هرم دت و در مالوه و کجرات و کن گویار و ایام علاقه بودند که هیچکس اطاعت و کبریا
نیکر و تا طلوع آفتاب دین محمدی در هندوستان راجه استقلال بر بند فرمان روانی مشکلی نداشت

فصل سیم ذکر ظهور اسلام در مملکت هندوستان

اول کسی که از باب اسلام قدم در سر هند گذاشت و با ابی انجا غزا کرد و مصلب بن ابی صفره بود و تقصیل این اعمال آن
کرد سال شصت و دو و هجری یزید بن مویه سلم بن زیاد را بایالت خراسان و سیستان تعیین نمود از جمله کسانی که یزید همراه سلم کرده
بود یکی مصلب بن ابی صفره بود و سلم پاره کوچک خود یزید بن زیاد را بگنجهت سیستان فرستاد و چون یزید بن زیاد شنید که
پادشاه کابل از او نموده و او را به عبدالله بن زیاد که حاکم ایشان بود مقید گردانید لشکری جمع کرده متوجه حربه اهل
کابل شد و بعد از کشتن و کوشش زیاد و آخر الامر شکست خورده جمعی کثیر قتل رسید چون این خبر سلم رسید لشکر خود را با نفس یا
بسر کردی مصلب کابل فرستاد و ابی انجا را جزیره قهرامطیع و متعا و کرد و خالد بن عبدالله را بگنجهت کابل مقرر
نمود پس از فتح کابل بن ابی صفره هندوستان داد و بار ابلحان انجا کار به نموده دو از ده هزار جوار می غلام سپرد
کرده و خراسان معاودت نمود پس از آن در سنه هجری علاء الدین محمد قاسم بن عم حجاج از جانب حجاج با شش هزار
سوار هند آمد پس از جنگ غالب آمد و تا شهر طمان را مسخر نموده سی هزار را بصوت رابع زن و فرزند اسیر کرده و
نمود بعد از فوت حجاج بسبب ساز خانی که در میان خلفا واقع شد هر قدر مملکتی که از هند بصرف مسلمانان بود از دست
بیرون رفت و هند کون الطوائف شد چندی اهل هند آسوده بودند و بجز اعنت زندگانی میکردند چون مشیت
حضرت الهی جل جلاله اقتضای آن کرد که سلسله فرمان روانی هندوستان از فرقه هندو که از قدیم دین بلاد و قریه
بوده منقطع گردد و در هندوستان نیز بولی از اسلام بشام جهانیان رسد اول ناصر الدین سلجوقی است جاهگیری
کشود و بخدمت حضرت مسالکت این ممالک را سپرد و نقش سلطه نمود و اگر ابا عنید مندر آراسی سلطنت و حکومت بود و بآب
شمیر آبار از صفح روزگار شست تبین این مقال آنکه سلطان ناصر الدین سلجوقی در سلکت خلافتان نصیر دقتی فرمان روی
خراسان سلکت بود بعد از فوت نصیر بخدمت منصور بن قونی سامانی بر تبه سه سالاری رسید و مصدر کار اسی بنگ
گردید و در آخر حال ارجانب ابواسحق والی بخارا بگنجهت غزنین منصوب گشت پس از آنکه ستاره زندگانی ابواسحق
ببیطو ارتحال داده و اری که قایم مقامش تواند بودند داشت و از امر اداد صاحب شوکتی که بتواند نظم مملکت را
به یزید و لند اسپاه و رعیت ضرورت رجوع به ناصر الدین سلجوقی کرده که اطاعت او را بر میان بستند و در سنه
هجری بر سر سلطنت جلوس نمود و برای ثاقب همام جهاندار را کلافتی انتظام داده و رایت جهان کشانی در معاد
ولاوری برافراخته اکثر ممالک را بزور بازوی خود مسخر ساخت و گزیر بهمت هند کاخت آورده اکثر بلاد هند را

فصل سیم
در ظهور اسلام

مسخر گردانید و اول کسی که در هندستان رواج دین اسلام را داد و بنیاد مساجد نهاد و بود با بجز همواره در بلاد هند
 تاخت و تاز نمود و سکنه اندازار تاخت و تازش عاجز بود و مذکور مال و متاع و زن و فرزند آنها بشارت میرفت آن
 زمان راجه حی پال بر اطراف ممالک هند حکومت داشت بقصد مدافعه با سپاهی سکران عازم غزنین گردید سلطان
 ارشیدن این بشارت با لشکری زیاد در مقابلش صف آرا شد فیما بین جنگ سختی روی داد و آخر الامر راجه حی پال
 مغلوب گشت و از روی اضطرار مصالحه نموده که پنجاه زنجیر نعل با نفعه فراوان پیش سلطان بدهد و همدان سلطان
 را برای دادن وجه معین همراه برداشت بملک خود رسید پس از رسیدن خویش قول و قرار را بر طاق نشان گذاشت
 کلاه تخت را کج نهاد و کسان سلطان را که همراه آورده بود مقید ساخت سلطان ارشیدن این خبر بمرغم اتفاق داشت
 به عهدی او با لشکری هزار و دویست و ستان شد راجه حی پال با یک لک سوار و پیاده بمقابل و مقابلت یافت برود لشکر
 صف آرا شده جنگ سختی در گرفت آخر الامر سلطان رایت فتح بر افراخته غنیمت بسیار بدست آورده غزنین مراجعت
 کرد و بعد از چندی جنگ اجل گرفتار آمده راه آخرت سپرد و سلطنت او با سال بود بعد از فوت سلطان ناصر الدین
 امیر اسماعیل پسر بزرگ او بر تخت جهان پابی جلوس نموده سلطان محمود را از سیرات پدر محروم گردانید سلطان محمود ب
 جای برادر بزرگتر انیا و روه سیاه بیخت بیدار اما دوه پیکار گشته بر امیر اسماعیل غالب آمد و در غزنین غزنین
 زینت افروز او رنگ جهان پابی گشت بفروری بخت تیغ عالم گیری بر میان بسته رایت جهان پابی بر فراخت و
 بر بلخ و بخارا و خوارزم و ترکستان و عراق و خراسان لشکر کشید منظور منصور بر گشته کمهت بتخیر ممالک هند و ستان بر
 بست در استا بجزی بعزم پوشش بر سر راجه حی پال لشکر کشید راجه نیز بعزم مقابل روانه شد در پشاور تملاتی فایض شده بر
 و لشکر با یکدیگر درآویختند و داد مروانگی دادند آخر الامر سلطان محمود منظور منصور گشته چهار هزار هند و در آن کارزار از زیر
 تیغ که رانید راجه حی پال با نژده هزار سپه و برادر و خویش و تبار اسیر گشته قتل رسیدند از آنجا روه هند و ستان آورده اکثر بلاد
 را به تیغ درآورد و در اکثر اماکن بنامی مسجد نهاد بترویج مراسم دین اسلام پرداخت چندی در آن نواحی پیش و عشرت
 پرداخته مراجعت غزنین نمود بعد از آن اولاد او بتدریج راجه های هند را متصل گردید و سرهند و تمانس و طوخته
 دانی را مستقر گشته و در اندیشه وضع راجه جمیر و دلی بودند که دولت ایشان زوال پذیرفت و دولت
 نصیب سلطان شهاب الدین خوری گشت تبیین این مقال آنکه در عهد سلطان شهاب الدین از جانب برادرش
 سلطان غیاث الدین پادشاه غور با لشکری چهار تا مو بگشود و مملکت پنجاب را مسخر نمود و از آنکه کجانب لایق
 باز کرد و درین اثنا خبر رسید که راجه پهورا والی اجیر برادرش که نامی حاکم دلی و راجه های راجپوت با هم متحد
 شده با دو لک سوار غزینت جنگ نموده اند سلطان شهاب الدین فسخ اراده نموده با استقبال آنها شتافت
 در موضع تلاوی مقابل روی برادر پهورا پیغام فرستاد که صلاح شما در این است که بملک خود باز گردید سلطان

در جواب گفت که من بکلم برادر و ابروی خوب کشته ام اینقدر فرصت بدهید که برادر خود را مطلع سازم و از او در خواست کنم که با شما صلح کند بدین شرط که هرگز در پنجاب و ملتان از ما باشد و باقی مملکت از شما سر و داران هند و این سخن سلطان را حل بر عمر ننمودند و از مخالفت خود قائل گشته سلطان هاشم تپه جنگ دیده بعد از طلوع فجر در جنگا میگردیدند بودید طبل جنگ فرود گفت هند و آن اگر سر اسیر شده لیکن بسرفوع بود خود را جمع آوری کرد و وصف آراشد آتش جنگ مشتعل گردید چون مشیت قادر متعال بر آن شد که سلسله جهان بانی هند و ستان از فرقه هندو منقطع گردد و زمام مہام مملکت در قبضه اقدار اسلام در آید نسیم نصرت الهی بر رحم سلطانی وزید و نهال دولت راسی تهور اجدات عوالم اوبار از پنج بر اقدار و تهور ادرز گناه و شکر گشته کردید و عنایت بسیار بدعت لشکران اسلام اقدار و سلطنت هند و ستان از فرقه هندو بکلی منقطع گشته بسلاطین اسلام انتقال یافت بعد از آن سلطان بندوبست صوبه جمیرا نموده بدلی رفت و آنجا را پای تخت خود قرار داد سلطان شهاب الدین پادشاهی بود شجاع و مدبر و دلاور چون از جهان رحلت نمود بجز یک دختر فرزندی نداشت بعد از وی علامت سلطنت رسید چون نوبت سلطنت با میر تیمور کورکان رسید یکبارگی ریشہ هند و آن را از پنج کردند و همه محتاج بچاکری شدند چنانچه ذکر هر یک بطریق مجاز در زیر است

شهبه رای تہورا

شہبہ سلطان شہاب الدین غوری



مقاله دوم تاج التواریخ موسوم بسلاطه السیر ذکر سلاطین سلسله تیموریه گورکانیه کرد
ملکت هندوستان سلطنت کرده مشتمل بر بدافضل فضل اول در ذکر سلطنت امیر تیمور گورکانی

ذکر امیر تیمور گورکانی
در هند

در حجاب خفا و جلیاب احتفا نماید که این سلسله رفیع الشان چندین در شرف و مقامات است که هیچ یک
از سلاسل سلاطین بایران نتوان شد و این خاندان در آن قدر علو و عظمت است که هیچ خانواده خواقین شریفان
مرقت نتواند رسانند بنا برین اساسی اجداد صاحبقران امیر تیمور که سلسله گورکانیه است تحریر میشود که ویلی
برین ادعا باشد نسب امیر تیمور و خلیفه خان به توشاخان که جد چهارم حسن کیر خان و نهم اوست میرسد و توشاخان
با دوشاه ترکستان بود و پسر داشت کی قتل خان دیگری قاجولی بهادر از نسل قبل خان حسن کیر خان بوجود آمد
تیمور از اولاد قاجولی بهادر نام پدرش امیر طراغای بود و ولادت امیر تیمور در ۲۷ شعبان ۷۳۳ مطابق
نهم اپریل ۱۳۳۶ در خوارزم که شهر بزمشهر است و شهریت کوچک متصل به قندهار در زمان سلطنت ترید شریف خان ایلین
یکه خاتون از مطلع اقبال طالع گشته و زمان ولادت او چهار ماه و از وفات سلطان ابوسعید خان گذشته بود
برین سبب مرج و مرج در سرزمین ایران بطور آمده چون امیر تیمور بن ۲۵ سالگی رسید خواهر امیر حسین بن امیر
مشکای بن امیر قرغین را خواستگاری نمود و امیر قرغین بعد از قتل غزان سلطان بسرواری رسید و بعد از
قتل امیر حسین امیر عبداله قائم مقام پدر شد و بعد از وی ظلی قاضی در ملکت به رسید و هر کس بجائی را متصرف
شده سر باطاعت و گمیری فریونی آورد چون امیر تیمور و امیر حسین بر دشمنان غالب آمدند و تمام ماوراءالنهر
تصرف نمودند در آخر میان او و امیر تیمور یکدورت کشید امراتیز از بدرقاری امیر حسین تنگ آمده بودند و خواهرش
که حرم امیر تیمور بود در آن اثنا وفات کرد و یکبار هکشته دوستی و خویشی از هم گنجینه شد امیر تیمور با اتفاق امرالکر
بسیج کشیده امیر حسین را از حصار یکدورت او محاصره کرده بود دست آورده قتل رسانید و افسر فرمانروایی بر سر نهاد
مخیر از یکی از پسران خود سپرده بکش مر اجبت نموده رو بجانب سمرقند آورد و آنجا را مرکز سلطنت پای
تخت خود کرد و اینده به بنامی قلعه و عمارات فرمان داد چنانچه وزانگ مدت سمرقند بجائی رسید که فوق آن
منصور بنو و در ۷۸۳ ساله ترکستان را مسخر ساخت و در ۷۸۴ خوارزم را گرفته بهرات و توابع آنرا در تخت تصرف آورد
در بخارا قشلاق نمود و در ۷۸۵ سلطانیه را مسخر نمود و در ۷۸۶ سال آنرا با بخارا متحد نمود که جبارا فتح کرد و در ۷۸۷
از او بعد آن متوجه اصفهان شده بر ظاهر شهر نزول نمود عطا و سادات و محول کار با استقبال شانه طوعا و
کره امانی قبول کرده محنتان بجهت وصول آن شهر آمده آغاز مطالبه کرد و کارگانی رسید که ترکان بواسطه
مطالبه وجه مذکور عرض سلطان گشته علی کنجه نام شخصی از آنکه ان طران طلی ساخته بود بجهت مشغول آن طران
فراختن گرفت و او را با شمشیر از آنکه معلوم کنند پنداشتند که هجوم عام شده لاجرم بوشاق تحصیل از آن

شتافته اند اینها با کسانی که بجهت دادوستد در شهر آمده بودند قریب سه هزار کس را از تیغ که زاینده امیر تیمور وقت مغرب
 ازین حرکت خبردار گشته بدو از طوعی راند و ابطال رجال متوجه بار دو حصار شده تا صبح با عوام و اوباش تلاش
 میکردند صبح حصار فرو شده از موقف سیاست حکم بقتل عام صادر شد بروایتی بقناد هزار نفر قتل آمده بود در
 شروع ۱۹۵۰ شاه منصور والی فارس که کلاه گردن کشیدگی نمی نداشت در آورد و اول منظر را مقهور ساخته فارس را
 بتصرف خود در آورد بعد از آن بعد از وقت اهل آنجا را بقتل آورد و سلطان احمد جلایرین سلطان اوین فرار کرد و در
 روم رفت بعد از آنکه در ۱۹۵۰ بر سر قمش خان که حقوق امیر را فراموش کرده بود در قندهار مغلوب و شکست
 کرد و آئینه با دنیایگان معاودت نموده تمامی آذربایجان و عراق را زیر امیرانشاه سپهر بزرگ خود داد و در آن
 را امیرزاد شاه خ سپرده بمرقد با گشت چون آشوب و فتنه هندوستان بسع امیر تیمور رسید در شهر محرم ۱۹۵۰ هجری
 عازم سفر هند شد از دیلمی سده گذشته با محمود شاه لودی که در آن ایام در دیلمی پادشاهی میکرد و مجاریه نموده هندوستان را
 فتح کرده در دیلمی خطبه بنام خود خوانده پانزده روز در دیلمی توقف کرده مراجعت براه دواب نموده قلعه بافت
 و سرته را تاخت نموده از دیلمی گنک عبور کرده در سار دیار که در اقلیت رسانیده معاودت براه جولا پور نمود
 تا دهن کوه سواکت تاخت و تاراج کرده چندین قلعه را مفتوح و تاخته هند و از آنجا کتک برابر کرده در جمور رسیده
 حکومت لاهور و طمان و دیپاپور را بجنر خان داده عازم سمرقند شد تا دو ماه تحت دیلمی بی پادشاه ماند چنانکه
 نصرت شاه لودی فرصت را غنیمت شمرده دیلمی را متصرف شد و سلطان ابراهیم چوینور را و سلطان محمود قنوج
 و درکنه سیواس و ملاطیه و ذابلت را تاخت نموده لشکر شام کشید و تمامی آنولایت را مسخر ساخته حاکم آنجا را بقتل
 رسانیده دمشق را گرفته آتش زد و در ۱۹۵۰ در حوالی انکوریه با الیدرم پانزده پادشاه روم مصاف داد و غالب
 شده او را و شکست خورد و در ۱۹۵۰ در قمش کرده با خود میداشت با بخواه امیر تیمور تمام روم را تا کنار دریای فرنگ تاخت
 و تاراج کرد چون خواطرش از قضایای روم فارغ گشت بواسطه بدعهدی کرکین خان که در هند بولایت کرکج رفته
 تمام کرکج را زیر و زبر کرده در ۱۹۵۰ مالکیت خطا را تسخیر نموده از آنجا کوچ کرده در موضع انزارا از اعمال کرکج
 که از سر قندهار آنجا فرنگ است قسلاق نموده در آن اثنا مرخص شده شب چهارشنبه ما انشان ۱۹۵۰ مطابق
 فروردی ۱۹۵۰ عیسی روی جانب دار الملک قبا آورده بموجب وصیت لغش او را در خطه سمرقند آورده در کسند
 شیخ شمس الدین کلال مدفن ساختند بعد از وفات لقب او را علی بن مکانی مقرر نمودند و لقب کورکان که شامل
 اسم اوست کسی که در سلسله جنجاقان بقرابت دادادی مشرف شد بختاب کورکان نوادش می یافت امیر تیمور
 از آن کسبل بود و با جنیاد شاه وقت که خدا شده بود بزرگان بالقاب کورکان شهر یافت کورکان بیان می داد که گویند عمرش
 بمقتدا سال یازده و بیست و نه بود ۲۵ سال و ۱۱ ماه و نیم روز سلطنت کرد در این مدت قسلی در اکثرین مسکن میکرد خطبه نام بود

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

شهباز میر تیمور صاحبقران



امیر تیمور چهارم سپهر بود اولین شاهزاده خلیفای الدین جهانگیر و او در اوایل سلطنت پدر در سنه ۸۷۵ در بلخ
 سمرقند بزمیت سالکی رحمت سفاخرت بر بست دویمین عمر شیخ میرزا که یکسال حکومت فارس پر و اخته در سنه
 حسب الطلب صاحبقران عزیمت شام نمود و شاهی راه مالای تلی به نظاره یکی از قلاع مشغول بود تا که
 تبری از آن قلعه برآمد و بر کلهش رسید بدان زخم فوت شد شومین شاه رخ میرزا هفت سال در زمان پدر چنگو
 خراسان نمود بعد از فوت پدر در سلطنت هرات بر تخت جهانبانی نشست و چهل سال پادشاهی کرد
 چهارمین میرزا میرانشاه در زمان پدر حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار بکر با ایشان متعلق بود و
 در شکارگاه از اسب بر زمین خورده ضربی عظیم بر سردی رسیده خللی در دماغ او راه یافت اکثر افغان
 مخالف اطوار سلطانین بود امیر او را بجنور طلب گشته ابو بکر میرزا پسرش را بجای او مقرر نمود چون امیر تیمور
 فوت شد ابو بکر میرزا سکه بنام پدر خود کرده جهام سلطنت را سرانجام میداد تا آنکه بعد از سه سال قراچین
 ترکمان که او را از همکام امیر تیمور پسر سلطنت در سر بود و آذربایجان را متصرف شده بود سرشورش
 برداشته سپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد و میرزا ابو بکر در راه همراه برده بخار به شافت میرزا
 میران شاه در جنگ کشته شده میرزا ابو بکر غنیمت را یافته بکر بخت مدت عمر
 میرزا میران شاه چهل سال و هفت ماه و ده روز بود

پادشاهی
شاهنشاهی

فصل دوم ذکر پادشاهی فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه و مملکت هندوستان

در آن وقت که سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرزا میراث بن امیر تیمور کورکان در عراق گشته که در
 اورایا زده سپرد بود از آنجا چهار نفر بسطنت رسیدند اول الخ بیکت میرزا اور کابل دوم سلطان احمد میرزا در سمرقند
 سوم سلطان محمود میرزا در بخشان چهارم عمر شیخ میرزا در اندجان در زمانی که عمر شیخ میرزا در شهر اندجان بود در ۸۸۸
 هجری مطابق ۱۵ ماه فروردی ۱۵۹۹ عیسوی از بطن غلق نگاه خانم دختر یونس خان فرزند یو جو آمد و سوگما
 بجهاد میرزا گردید چون بن دو اذده ساگی رسید از جانب پدرا یالت خطه اندجان را یافت چون عمر شیخ میرزا
 روز چهارم رمضان ۱۵۹۹ از بام افتاده رحلت نمود محمد بابر میرزا با تفاق امر پنجم ماه مذکور بخت حکومت
 اندجان نشست و خواجه عبدالقدیر احرار که قطب وقت بود اسم او را ظهیرالدین محمد نهاد بعد از آن در راه
 انهر با سلاطین قجایی او ذبکت جنگیده سمرقند را مسخر نمود چون سلاطین او ذبکت بخمال متحیر ما و راد انهر لنگر
 عظیم سمیت بخارا کشید طاقت مقاهست در خود غنیمت متوجه بخشان گردید و بخشان را متصرف شده در اواخر
 ۹۱۲ هجری کابل را هم بدست آورد در ۹۱۳ قندار را تسخیر نمود تا این زمان اولاد امیر تیمور را میرزا حکم و
 که بعد ازین مارا پادشاه گویند و در آخر این سنه شاهزاده محمد بایون در کابل تولد یافت و چون در سال ۹۱۴
 خان میرزا حاکم بخشان فوت شد بابر شاه شاهزاده بایون را که سیزده ساله بود ب حکومت انولایت نامزد
 ساخت بابر شاه یازده سال دریا و راد انهر و کابل حکومت نمود در آئین اکبری مرقوم است که بابر شاه
 بیرون کابل در دامنش گوه حوض کوچکی از سنگ مرمر ساخته بود از شراب پر میکرد و با مردم خوش طبع
 آنجا بزم و نشاط میداشت و این عیت گزیده میخواند نوروز نو بهار می و دلبران خوش بامش کوشش عالم
 دوباره عینت و در سال ۹۳۲ هجری غریمت تسخیر نمود و ستارز انموده متوجه انست گردید چون نزد بیکت
 دلی رسید سلطان ابراهیم لودی پادشاه دلی بیکت لکت سوار و هزار زنجیر نیل در میدان پانی پت که بدلی سنه
 ۹۳۲ تزلزل نزول نموده قریب یک هفته هر دو لشکر با هم زد و خورد میکردند تا اگر روز جمعه ۲۳ رجب ۹۳۲ لشکر صف
 آرائی نموده از جانبین جنگهای مرزانه میکردند و بهادران لشکر باری داد مردانگی میدادند چون تا میدانی هم
 عثمان موکب بباری بو نیم فتح بر پرچم علم اقبال بباری وزده شکست بر سپاه افغان افتاد و سلطان
 ابراهیم با جمعی از مقر بان گشته گشته و سلطنت هند بعد از انقضاء یکصد و سی و یکسال از فتح امیر تیمور که در
 ایندت نه پادشاه و از اولاد او تا غنیمت بخت دلی نشسته بودند نصیب بابر شاه گردید بعد از فتح دو اذده شهر
 مزبور داخل دلی گردید و بخت سلطنت جلوس نموده فرمانروای مملکت هند گشت بعد از آن شاهزاده و اولاد
 را با گزده فرستاد تا خزاین آنجا را ضبط نماید شاهزاده چون با گره رسید کبریا جیت نام راجه از اولاد حکام کالیان

امام سی شایهزاده پیشکش نمود که هشت مثقال وزن داشت شاهزاده اسوال و خزانة آنجا را تصرف نموده مرجهت نمود
 و چند گاه در خدمت پادشاه توقف نموده اذن مرخصی گرفته روانه سیبیل شد بعد از شش ماه بعارضه تب مبتلا شد پادشاه
 او را بجنوب طلب نموده معالجه کرد و قدری از آن بیماری سبکبار شده پادشاه بهمان مرض مبتلا گردید چون امام اسوال
 از وجبات احوال پادشاه ظاهر گشت در کان دولت را حاضر ساخته تخت مضایح بلند و مصایب ای از جمله که شیر
 سعادت ابدی بود نموده شاهزاده همایون میرزا را ولیعهد و جانشین خود ساخته و امر را بمتابعت شاهزاده ام
 نمود آخر الامر در ششم جمادی الاول ۹۳۲ مطابق ۲۴ ستمبر ۱۵۲۵ عیسوی در چهار باغ اگر برجهت ایزدی پادشاه
 و در باغی که بحال بنور افشان مشهور است و آن باغ اکنون در قبضه شخصی هندوئی است و وی او را بهرام
 باغ موسوم نموده شش ماه برسم امانت نگاه داشته جنازه اش بحابل رود و قونوق

پیشکش به تبرستان
 www.iranstan.info
 شبیه نصیر الدین محمد باقر شاه قاجار



فضل نسیم ذکر جلیس نصیر الدین محمد همایون پادشاه بر تخت سلطنت هندوستان
 بعد از فوت پدر در عمر ۱۴ سالگی در ۹ جمادی الاول ۹۳۲ در اگره سریر آری سلطنت چون همواره کنون با همایون
 متخیر مالک و آسایش رعایا و خوشنودی برادران و پرورش چاکران بود بلا و کابل و طاس از اتبول میرزا کمال
 واد و پیشکش امیرزاده عسکری و الو را میرزا بهندال و بدخشانز امیرزاد سلیمان تقویض نمود و چاکران را هر یک علی کمال

نارنگ شایه
 همایون پادشاه
 در هند

بناصب انعام سزاوار نمود بعد از آن تهنیت استیحا قلع و بلاد امر کوز خاطر ساخته بعد از شش ماه از جلوس بجانب
 کابل تهنیت نموده راجه انجارا مطمع و منقاد خود ساخته و در اکثر ممالک هند ریات حکومت افراشت چون سلطان
 فرمانروای کجرات مصدر بعضی بی ادبی باشد بود بنا برین بر تخریب کجرات فرم نموده روانه آن صوب گردید سلطان بهادر
 تاب مقاومت نیاورده بنزیت یافت کجرات بقصر پادشاه در آمد در اندک مدت از قندهار تا صوبه بهار راه
 حیطه ضبط آورد و استقلال تمام پیدا کرد در این اثنا اخبار خروج شیر شاه بعرض اقدس رسیده فوجی بدفع او نامزد نمود
 شیر شاه باستماع توجبه لشکرشاهی استقبال و برایشان شیخون آورده شکست داد پادشاه خود با لشکری عظیم
 مقابله او برآمده در نواح بنکال جنگ سلطانی فیما بین واقع و شکست بر فوج شاهی افتاده بنزیت رفتند بهایون
 پادشاه به اکبر آباد رسیده خود سازمی میکرد که شیر شاه از عقب در رسیده در آن نواح تیر جنگهای صعب فیما بین
 روی داده و در مرتبه بهایون شاه شکست خورده از هند رو بکابل نهاد و شیر شاه تعاقب نموده تا اینکه از
 قلمرو او را اخراج کرد و خود بر مسند سلطنت نشکن کردید بهایون شاه چون بکهارا مرگوت رسید رانا حاکم آنجا
 شرایط خدشگداری را بتقدیم رسانیده چندی در آن حصار ماند در پنجم جنب شاهزاده محمد اکبر از بطن حمیده بیگم
 تولد شد و بهایون شاه بعد از چند روز روانه قندهار گردید و حرم خود را در قندهار گذارده روانه بهرات شد درین
 راه حوالی قندهار میرزا عسکری خیمه و اسباب بهایون شاه را غارت کرده محمد اکبر را بدست آورده پیش کاروان
 میرزا در کابل فرستاد بهایون قندهار چندی در آن دیار پریشان و حیران بود پس از انقضاء چند ماه ناچار شده
 غزیت بامیران را فرار داد چون بخراسان رسید بیرم خان خان خانانزاده بر گاه شاه طهاسب صفوی کسلی نمود
 این قتلدر از واردات حالات خود بشاه نوشت خسرو اعزنی است تا عنقهای عالی بهم قله قاف
 قناعت را نشین کرده است روز کار سفله خنکدم غا و جو فروش طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است
 دشمنم شیر است و عمری پشت برین کرده بود حالی از کین و عداوت روی بامس کرده است ایها
 از شاه آن دارم که بامس آن کند آنچه با سلمان علی در دشت ارزن کرده است چون نامه بهایون
 بشاه طهاسب رسید شاه به سخط خود این شعر را در عنوان کتاب در جواب نوشت ایامی اوج سعادت پست
 ما فدا اگر تو را کنندی بر مقام ما فدا چون جواب بهایون رسید از خراسان متوجه بکهنه قرض معمر گردید
 انگلیس پادشاهی در به منزل حکام در قندهار سی و فرود گذاشت نمی نمودند تا وارد قزوین شد شاه طهاسب مستقیم
 بهایون را بهایون پناشته آنچه لوازم همان نوازی بود بجا آورد و چند روز جشن خسروانه بر ما داشت بهایون هر روز
 جشن الماس کران بهائی که خراج اقمی بود برسم ارمنان پیشکش بشاه نمود و سه سال در بنجان شکندانی توقف
 نمود بعد از آن بسته های اعانت و مدد نمود پادشاه سپهر خود سلطان مراد میرزا را با دو دوازده هزار سوار قتل

فرم دکاب او ساخته روانه هندوستان ساخت چون بقندهار رسید میرزا عسکری در حصار کابل تفرقت بهایون
 پادشاه در ستم محرم ۱۰۹۲ بر قلعه پیش آورد میرزا عسکری مضطرب گردید بصوابید امر ابا کمال شرمساری بجنوب بهایون آمد
 حصار را با ویلای دولت تقوی منوچهر بهایون قلعه قندهار را موافق وعده که بشاه طما سب کرده بود شاهزاده
 کامران میرزا سپرده متوجه تخریب کابل شد میرزا کامران سرایمه شده بطرف غزنین فرار نمود بهایون بدون جنگت
 کابل را تصرف نموده بدیار محمد اکبر خوشوقت گردید بعد از چند کامران میرزا کامران لشکر کلاوا فر جمع آوری کرده
 و بکابل آورد بهایون بدفع او مشغول و متوجه شد در این بین اکثر سرداران قزلباش که به کونک آمده بودند با وظایف
 خود برگشته بهایون خود با فوجی قلیسیل بر بنی لاف تاخت آورده تیری بر اسب سوار آوریده از اسب افتاد
 لشکر غنیمت غالب و سپاه بهایون مغلوب شده فرار نمودند میرزا کامران قلعه را متحرک کرده بعد از سه ماه باز بهایون
 تارک لشکر گردید با میرزا کامران جنگیده او را منہزم گردانید و میرزا عسکری را گرفته تینو و باز میرزا کامران در میان افغانان
 بجمع آوری سپاه مشغول بود بهایون اول حاجی محمد خان را که بانی قندهار بود قتل رسانید و بعد متوجه تیزی میرزا کامران
 گردید چون بسوا و خیر رسید میرزا کامران به اعانت افغانان بر لشکر بهایون شیخون زده کاری از پیش برد و لیکن میرزا
 بهندال در آن شیخون کشته شد چون میرزا کامران ازین کشته جز کشتن برادر خود فایده ندید بر کردید با افغانان پیوست
 چون افغانان دیدند که سواهی نقتان بجائی و مالی مژده مستقر نیست دست از رفاقت او کوتاه کردند و ناچار
 بهندرفته سلیم شاه طغی شد سلیم شاه او را گرفته مقید نمود و بطایف ایل از قید کریمه بر آنجا کرکوت پناه برد چون
 سلیم شاه میرزا کامران را مدعی سلطنت میدانت بتعاقب او بکرکوت تیزی میرزا کامران صلاح استقامت و انجام
 از کرکوت پیش سلطان آدم رفت و او میرزا کامران را تاجگذاری بهایون شاه خبر داد بهایون شاه از آب سند
 کزیت سلطان آدم کامران را تسلیم بهایون شاه کرد و آنکه بجای کامران عداوت داشتند بهایون معروض داشتند
 که بقای جان موقوف بر کشتن کامران است بهایون بقتل او راضی نشد مگر با پس خاطر امر حکم کور کردن او
 داد او را کور کرده روانه کرد نمود چون بهایون از قندهار رسید کامران و دیگر برادران آسوده خاطر شد
 بشر شاه و سلیم شاه فوت کردند درین اثنا عریض از بعضی کسان انالی دلی و اگر متضمن بر این معنی رسیده که
 از فوت سلیم شاه روسای افغانان با یکدیگر نفاق پیش کرده اند آنرا آن پادشاه رایات جهان کشامی را در ملک
 هند با هزاران انساب و اولی است بهایون بنعم خان را بجا است کابل گذاشته و شاهزاده محمد اکبر را همراه
 برواشته با پانزده هزار سوار متوجه هندوستان شده بعد از آنقضای مدت پانزده سال در ماه صفر ۱۰۹۲
 وارد هندوستان گردید افغانان که در حوالی بهتاس وحد و دریای نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن آن واقعه
 نصحت بهایون را نمودند و پشیمان شدند بهایون وارد لاهور گردید و افغانان بجز جانب تعیین نموده سرسند و پشاور

و تصرف آورد و سکنه شاه که بخت دلی نشسته بود با هشتاد هزار کس متوجه جنگ شده قریب چهل روز در سرزمین تایل
 یکدیگر می نمودند تا اگر در دوم شعبان ۹۶۳ هجری بر لشکر صف آرا شده شکست بر لشکر سکنه شاه افتاده فرار نموده در کوه
 سوانگ پنهان شد بهایوشاه روز غره رمضان بدولت و اقبال بدلی نزول اجلال فرموده بخت سلطنت جلوس
 نمود خطبه و سکه بنام خود جاری ساخت هفت ماه بعد از اتفاقات قضا و قدر روزی پادشاه بر بالای بام کتاخانه برآمد
 پایش در امان تنیده از بالا بر افتاد و بعد از دو روز در یازدهم ربیع الاول ۹۶۳ هجری این عالم سیوفار بدرود
 کردش او را وکیل کهری برنخا دیبای حرم بغاصه دو میل از شهر فون کرده عمارتی عالی بر آن احداث نمود
 مدت سلطنت هائون پادشاه ۲۵ سال و پنج روز بود از آنجکه ۲ سال و هشت ماه مرتبه اول حکومت نمود و بعد از
 آن پانزده سال در کابل و قندهار و مرتبه ثانی هفت ماه و چند روز و مدت عمرش چهل و نه سال و چهار ماه
 هشت روز بود او را در سپری بود محمد اکبر میرزا و محمد علی میرزا

شبهه هائون پادشاه غاز



فضل چهارم ذکر سلطنت عرش ششیانی ابوالمظفر طلال الدین محمد اکبر پادشاه غاز
 بعد از فوت پدر روز جمعه دوم ماه ربیع الثانی ۹۶۳ مطابق ۱۱۴۰ هجری قمری ۱۵۵۶ عیسوی بن ۱۴ سالگی
 در باغ گلانو بخت سلطنت گنبد زد و بخت انتظام مملکتی منصف وزارت بخان خانان یرم خان اخصاص

بزرگوار
 اگر شاه پادشاه

یافت بعد از ۳۵ روز از زمان جلوس مکنز و شاه افغان که از بهار نشاه شکست خورده و کوه سواکت چنان شده بود لشکری عظیم جمع آوری کرده سر بشورش بر آورد و پادشاه لشکری شایسته بدفع او فرستاده او را شکست داد بعد از آنکه خاطر پادشاه از طرف مکنز و شاه مصلحتین شد اخبار شورش همیون بقابل اشتباه گرفت تقصیل این اجمال آنکه همیون یکی از مستندان مبارزخان و با مخالفان او مخالف بود از اخبار رحلت بهاریو نشاه جنون جهان پانی بر سرش افتاده با هفتاد هزار سوار و توپخانه عزم لشکر دلی نمود امرای شاهی که در دلی بودند مجتمع شدند و سرکرد تروی بکت خان ثبات قدم و دزیدند بعد کشتش و کوشش زیاد خان مذکور شکست یافت منظم شدند و همیون دلی تصرف نمود این خبر را بعضی پادشاه رسانیدند پادشاه در مسجد هم زمی حجه رایات ظفر آیات را بدفع همیون برخاست چون خیام فیروزی انجام راه سواد پانی پست زدند قاتی فریقین دست داد و در عین بهنگامه تیری کشیم همیون مشرف بموت شد و لشکرش پشت بکارزار دادند و همیون را دست گیر کرده بجنور رسانیدند دولت جوانان معروض داشتند که چون جهاد اولست بدست مبارک برگزین این بی دین شمشیر را نیند پادشاه بدستش برد اورا رسانیده بهرام خان کار او را تمام ساخت و حکم شد که سر او را بکابل و تن او را بدلی برده بر دروازه شهر بیاوریند پادشاه منظر و منصور داخل دلی گردید و تا چهار سال احتیاج کلی و جزئی امور مملکت به یرم خان بود اما از آنجائی که پادشاه را خور و سال تصور میکرد از و حیرت کانی که خلافت طبع پادشاه بود بظهور رسید اما آنکه در سال پنجم او را از عهده وزارت عزل ساخت پس از عزل یرم خان در اندیشه باطل افتاده فتنه و فساد در ممالک محروسه مرتفع ساخت و چند بار پادشاه جنگیده بهزیمت یافت اخرا لامر بوسیله منعم خان مجروح پناه عازم عتبه گردید چون متصل لشکری پادشاهی رسید منعم خان دستمالی بگردن یرم خان انداخته بجنور آورد پادشاه از راه مهربانی عفو جوایم او را نموده رضت رخصت بکرا با و داد خان مذکور عازم مکه گردید چون بهترین که تعلقه صوبه کجرات است رسید مبارک خان افغان بوضع خون چهره در پی کشتن او برآمده با جمعی بهبانه ملاقات نزد او آمده خنجر بر پشتش زد که تا سینه بشکافت و جهان فانی را وداع نمود و در سال دوازدهم از جلوس پادشاه بعزم تنخواه قلعہ جنور و امانت شد و قلعہ را محاصره نموده متصرف گردید و در ۹۷۲ هجری پادشاه دارا خلافت را اگر قرار داد و در سال پانزدهم از جلوس سبائی قلعہ الہ آباد را نمود و در مدت چهار سال صورت انجام پذیرفت بعد از آنکه اکبر شاه تمام مملکت ہندوستان را بکلیت تصرف آورد و خاطر ما از اطراف جمع کرد اکثر اوقات با علماء و حکما مباحثه علمی مشغول می بود اما آنکه پس از حکومت پنجاه و دو سال شب چار شنبہ سیزدهم جمادی الثانی سنہ ۱۰۱۴ هجری مطابق ۱۴ اکتوبر ۱۶۰۶ عیسوی در اکبر آباد رحلت بجایمان نمود و در باغ سکندره که قریب سیل از شهر اکبر آباد و راست در دوخت کپش از وفات خود تیر کرد و در وفات

شهباز و نظر محمد اکبر شاه غاز



دگر شاه
جهانگیر
در پیشگاه

فضل عظیم ذکر سلطنت جنت مکانی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی
در سال ۹۷۷ هجری مطابق ۱۵ اکتبر ۱۵۶۵ عیسوی محمد جهانگیر از بطن خود بانی بوجود آمد در آنوقتی که محمد اکبر شاه
مرض بود شاه هزاره محمد جهانگیر بعزم ملاقات پد از آله آباد به آگره آمده هنوز درین راه بود که پادشاه رحلت نمود
اکثر امرا و اعیان سلطنت سلطان خسرو و له محمد جهانگیر که در ریگان جوانی در خدمت جد کرامی حاضر بود اتفاق
داشتند و شیخ فرید که امر مستبران سلسله بود فی الوقت جمهور را اختیار کرده مذکور داشت که با وجود ولادت شاه سلطنت
به سپیده خالی از اشکال نیست امر ترک آن اراده را نموده سلطنت جهانگیر را غرضی شدند و محمد جهانگیر شاه در آن
ماه ربیع الثانی سال ۱۰۱۴ هجری در اکبر آباد بر سر سلطنت جلوس نمود سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون
حال بدینوال دید با جمعی که شریک مصلحت و محل اعتماد وی بودند از قلعه اکبر آباد بر آمده راه خود سری میبوده تا
حدود لاهور رفت در آنجا جمعی از جنود جنای و افغانان بدو پیوسته قریب دوازده هزار سوار فراهم آورده به
طرف اکبر آباد آمده آماده جنگ شد در اول حمل از لشکر پادشاهی شکست خورده فرار نمود پادشاه با طرف مالک
فرمان داد که هر جا سلطان خسرو را یابند بکیر کرده بجنور فرستند تا آنکه بر کنار آب لاهور کشی بانان او را گرفته

تعلیق خان حاکم لاہور خیر داد خان موصوف اور انجنیور پادشاہ فرسا و پادشاہ فرمود حشر و رابنندان فرستند
 و رفتاری اور ابرو دار کشند و سال ششم از جلوس نور جهان حکیم ضیہ میرغیاث بیگ را حکم کاری نمود و با محبت
 بہر سائیدہ کہ در آخر عہد نام حکیم در سکہ نقش شد چنین حکیم شاہ جاگیر یافت صد زیور بنام نور جهان پادشاہ حکیم
 و پادشاہ ہمیشہ می گفت کہ من سلطنت ہند را بنور جهان بخشیدم و مرا بہر نیم سیر کباب و یکت سیر شراب ہج و در گاہ
 نیست با بگلہ جاگیر بہ نیروی ظالم و وقت بخت از قہدا رہا در ایامی عمان و از کابل تا سرحد بنگالہ و در حیطہ
 تصرف در آورد و در سکہ ہجومی بہ کثیر توجہ نمود و در آنجا کثیر مزاجی بہر سائیدہ را یات عالیات بکاتب
 لاہور با ہتر آمد در انسانی راہ روز کیشنبہ طبت و ہنم ماہ صفر ۱۳۳۱ ہجومی مطابق بیت و ہنم اکتوبر ۱۹۱۲ عہد
 بعالم جاودانی سفر کرد و نقش اورا بہ لاہور فرستادہ در باغی کہ نور جهان تعمیر کردہ بود بخاکش سپردند ۲۴ سال ماہی

شہیدہ محو جاگیر پادشاہ غازی
 پیشکش بہ تبرستان
 www.tabar.info



فضل ششم ذکر سلطنت فرودس شہیان تہاب الدین محمد شاہ جہان پادشاہ غازی

شاہ جہان پادشاہ در شب پنجشنبہ نسلخ ربیع الاول سن ۱۰۰۰ ہجری در داد السلطنت لاہور از بطن جوہہ بانی توفیق یافت
 پدرش اورا در گاہ بہ تعمیر ولایت دکن فرستادہ اورا بنگلاب شاہ جہان لقب ساخت چون شاہ جہان خیرت

ذکر پادشاہی
 شاہ جہان
 پادشاہ غازی

پدرا شفیق اندکن با کتره روانه شده روز هشتم جمادی الثانی ۱۳۳۲ و اردا کتره گردیده بر سر فرمانروائی جلوس نمود و پسر
 از امر ارا بقدر مراتب بختاب و منصب و انعام سرافراز فرمود و او یکی اہمست را بر بچہ میر اسم غلت مصطفوی و ترویج
 احکام نبوی مصروف داشت اول حکمی کہ مردم را از سجدہ کردن بوقت حضور منع نمود و گفت کہ لایق
 سجدہ ذات پروردگار حقیقی است و در ہجرت سال دوازدهم جب جشن نوزد سلطانی بخت فرمانروائی جلوس گرد
 و بادشاہ زادگان عالیقدر را کہ چہار کن سلطنت بودند در جا کوشہ اورنگت بادشاہی حکم نشستند و ادوا آصف خان
 نزدیکت ایستاد و یکی را مورد مرحمت روانہ کرد و ایند شاہزادہ داراشکوہ را بخلعت و بیعہدی سرافراز نمود
 و سلطان شجاع را بصوبہ دار بنگالہ مقرر داشت و اورنگت زیب عالمگیر را صوبہ دکن تفویض نمود و سلطان ہراد
 بخش بصوبہ دار گجرات تعین کردید و آصف خان را ب منصب و کالت سرافراز نمود و شہدادکت روپیہ از نقد و
 جنس بقر او ساکین عنایت کرد بسال دوم از جلوس افضل خان شیرازی بمصوب وزارت سرافراز شد و در سال
 چہارم لکرا چندی با نواز عالم خانی بسرای جاودانی خراسید و در سال پنجم بزم ہو بکلی را از قوم پرتگیز گرفت و سال
 ہفتم بخت رضع مشہور بخت ظاہر و وس کہ بکت گرد و روپیہ خرج آن شدہ بود جلوس نمود و پسر بزرگ خود
 شاہزادہ داراشکوہ را و بیعہد خود ساخت بنا بر آن دیگر بر اورانش خصوص اورنگت زیب عالمگیر کہ پسر کوچک
 بود ہم با وی عداوت می ورزید تا وقتی کہ در سلطنت اہمیری بادشاہ بیار شد و اخبار ناخوشی بادشاہ اطرا
 نقشہ گردید داراشکوہ رفق و متفق ہم نام سلطنت را میداد عالمگیر کہ در دکن بود و در شجاعت کوی سبقت از برادر
 دیگری رہ بود و ہم خیال سلطنت در سر میداشت فرصت را غنیمت دانستہ با امر متفق شدہ لشکری عظیم
 بر داشته عازم دارا بختا کردید و در اشانی شاہزادہ مراد بخش کہ در گجرات بود نیز بہ و پیوست چون ہر دو برجا
 بموضع دہرت پور رسیدند ہمارا جوہنٹ شکہ و قاسم خان پسالار با افواج بادشاہی بخریک داراشکوہ قصد
 محاربہ بفاصلہ کفر سخی و پوپول مقابل متلاقی فریقین دست داد و بعد از کشش بسیار لشکر داراشکوہ شکست فاحش
 یافت و اورنگت زیب عالمگیر از آنجا کوچ کردہ بسواد کوالیار دایرہ لشکر نمود و داراشکوہ از اکبر آباد برآمدہ در پونچ
 رہیقن لشکر پروا حنت چون اخبار آمدن داراشکوہ بکوش اورنگت زیب عالمگیر رسید بطریق ایلغار خود را مقابل
 لشکر داراشکوہ رسانیدہ بفاصلہ یک میل نیمہ زود رہمان روز وقتی کہ آفتاب بوسط آسمان رسید جنگ توپ
 و تفنگ شعلہ کشید بعد از زد و خورد زیاد و داراشکوہ شکست فاحش خورد و آواز فقاہہ فتح و نصرت اورنگت
 زیبی مسموع جانیان رسید و داراشکوہ بعد از ہزیمت قریب شام با کیر آباد رسیدہ در آخر شب پسر شکوہ پسر
 خود را با قدری جواہر شہہ با مسجد ودی از سواران جانب شاہ جهان آباد رفت شاہزادہ اورنگت زیب
 از آنجا کوچیدہ در باغ نور منزل کہ در سواد اکبر آباد واقع است نزول نمود و مالک تاج و تخت کردید مقدمات

جشن مثل خطبه و سکه را موقوف بر جلوس ثانی داشته روز دوم بتعاقب داراشکوه روانه شده در جانب پنجاب حین
 زود آنجا شنید که داراشکوه بجانب کجرات روانه شده شیخ میسر از بانه هزار سوار بتعاقب داراشکوه روانه ساخت و
 در خلال این حال شنید که شاه شجاع برادر دیکرش در بخاله غزم جنگ دارد و لهذا واز دهم محرم را بآب استخار
 شاه شجاع با هزار آور و بعد از طی منازل و قطع مراحل بکن پور رسید و شاه شجاع بسافت چهار میل لشکرا و شاه پور
 توقف نمود و بعد از چندین جنگ جدل و کوشش بسیار نهایت شده خدمت چشم و بتاراج درآمد و از آنجا غان غنیمت
 برهیم داراشکوه معطوف داشت و داراشکوه مدت یکماه در کجرات بسر برده با بیست هزار سوار جانب حمیر روانه
 اما ووزم گردید و پادشاه نزدیک لشکر او رسیده حکم جنگ داد و داراشکوه تا بصف آرائی میدان در خود
 ندیده پناه بگوستان حمیر برد پادشاه بعد ازین فتح متوجه دارا کلا فوشاه جهان آباد گردید و از راه دروازه
 داخل ارک شده شاه جهان پادشاه را محبوس نمود بعد از بیست سال در حبس نشیند و شبانه بیست و چهارم
 شحر جیب ۱۲۶ ازین دارفانی رحلت نموده مدت سلطنتش سی و یکسال و چهار ماه و بیست و سه روز بود
 و عمرش هفتاد و شش سال و یکماه و بیست و شش روز بود در کعبه تاج کهنه زیر زمین بود

شیر شاه جهان پادشاه غازی



در غزوه

مصلی سیم ذکر سلطنت غلامکافی محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه ساجد

در شنبه یازدهم ذی قعدة مطابق دهم اکتوبر سنه ۱۰۱۹ عیسوی از بطن اجداد با نو سیکم تولد شد در حالت بیماری محبوس
 در در غزوه ذی قعدة سنه ۱۰۱۹ بر سر سلطنت جلوس نمود و خطبه و مکه بنام خود جاری داشت برادر خود سلطان مراد شاهی
 شجاع نابدست آورده مقتول کرد و حکم با طرف ممالک داد که دارا شکوه با هر جا دیده دستگیر نموده بجنور رسانند تا
 انگه دارا شکوه با پیش شکر شکوه بدست ملک جیون گرفتار گشته بجنور عالمگیر فرستاد در ستر ذی قعدة بدلی رسید
 پادشاه حکم بر حبس آنها نمود چون از رسیدن دارا شکوه عظیم در شهر پیدا شد عالمگیر در خفیه حکم نقض آنها و ادخا چو
 در غزوه محرم سنه آن بچاره باراد جلوس شهید گردید عالمگیر چون از غزوه برادران مصلی شنبه سال در شاه جهان
 آباد نشسته بنظم و نسق سلطنت پرداخت بعد از انتقال پدر فارغ البال گشته متوجه تخیل ملک دکن شد در سنه ۱۰۲۹
 از ممالک دکن را مسخر نموده در سنه ۱۰۳۰ قلعہ بیجا پور را محاصره نمود و راه دخول آمد و رفت را بر تختستان قلعہ بست
 برج و باره قلعہ را از ضرب توپ منهدم ساخت خواست داخل قلعہ شود و سکندر عادل شاه و آل آنجا قلعہ را
 حواله اولیای دولت نمود و خود بجنور عالمگیر شافیه مشمول جنایات شاه گردید چون از بند بدست بیجا پور
 فارغ گردید لوای غریمت بطرف حیدرآباد افراشت و در سنه ۱۰۳۰ حیدرآباد را فتح کرد و والی بنجا سلطان
 ابوبکین شهنشاه کریمه بطرف قلعہ کوکنده رفت افواج پادشاهی کوکنده را محاصره نمود و زمان
 آمدن او قلعہ مذکور چون بهشت ماه کشید و گرفتن قلعہ ممکن نبود لهذا مستعملین قلعہ قیامت شب چند نفر از راه
 از دیوار قلعہ داخل حصار شدند و شاهزاده محمد اعظم بیجا پور خود طرف دروازه قلعہ آمد و منتظر فتح ابواب بود
 که بهادران قلعہ گیر خود را بدو و از در رسانیدند در باز کرد و دروازه حصر سلطان ابوبکین شد از این معنی صدای
 گریه و زاری از اندرون قلعہ بلند شد ابوبکین به تسلی و ابروگان کوشیده به کلی را وداع نمود و منتظر همانان
 ناخوابه بود چون هنگام طعام خوردن ادب و طعام حاضر کردند مشغول طعام خوردن گردید کسانی که حاضر بودند
 از راه نجیب و آل کردند که دین ممالک تشویش چگونه رحمت بیجا پور می نماید جواب داد که موافق طریقه جمهور است
 و با حاضرین بخوش روی بهم کلام شده گفت در شنبه بیجا پور کار نه شده اند که به کار صاحب دولتان برگرشخت
 را با حوادث روزگار سرد کار یافته شده بیجا پور بداری از دست نداده و بنا بر تسلیم را بجا خود داران با بکل
 بعد از فراغ از طعام لباس پوشیده بکمال استقلال با اتفاق امراء عالمگیر روانه گردید چون شاهزاده نزدیک
 بروانه قلعہ خیمه مختصری زده انتظار آوردن کشته او را تر و شاهزاده حاضر کردند شاهزاده آنها بطف و
 مهربانی نموده او را تسلی داد و بجنور عالمگیر آورد پادشاه نیز با ملوک شایسته نمود بعد از چند روز او را روانه
 دولت آباد ساخت تا در آنجا نظر بند باشد پادشاه پس از تنظیم ملک حیدرآباد آیات نصرت آیات

جانب نظر آید و بر فراخت و در اوایل شهر جمادی الاول سواد کبیر که را مغرب خیام نظر انجام گردانید و در سال پنجاه و دوم از جلوس که سال نود و یکم عمر او بود در ششصد و شصت و هشتاد و سه هجری مستیلا برضت گردیده امید زندگانی در خود ندید محمد کام بخش پسر کوچک خود را که عزیز میداشت به نظامت سیما پور مقرر داشته باشوکت تمام بصورت مقصود روانه نمود و محمد اعظم پسر و سغلی که دایم اخصور بود برضت ملوه رخصت داد شاهزاده هنوز مسافتی چندان طی نگردیده بود که عالم گیر روز جمعه بیست و هشتم ماه ذی قعدة ۱۱۱۹ هجری بمحبت حق پیوست و شاهزاده محمد اعظم محمود همنا این خبر بسرعت معاودت نموده داخل اردوی پادشاهی گردید و لغش پررار روانه اورنگ آباد حاکم عالم گیر را بنج پسر و شش دختر بود اولین شاهزاده محمد سلطان که در حیات پدر فوت شد و دومین شاهزاده محمد معظم سومین شاهزاده محمد اعظم چهارمین شاهزاده محمد اکبر که در حیات پدر بطرف ایران رفت و در مشهد گذشت پنجمین شاهزاده محمد کام بخش و دختران او زینب النساء و زینب النساء و زینب النساء و زینب النساء و زینب النساء

شبه اورنگ زیب عالم گیر پادشاه غازی



فضل اشم ذکر سلطنت محمد اعظم پادشاه شومین پسر حکیم پادشاه

در سنه ۱۰۶۳ هجری در روز دهم ماه شعبان در بلخ با نو یکم بوجود آمد بعد از روانه نمودن لغش پر روز سه شنبه و بیستم ذی قعدة

محمد کام بخش
پسر محمد کام بخش

در شهر خود که قدم برار یک سلطنت گذاشت و آصف الدوله را به منصب وزارت متقل ساخته و ذوالفقارخان را
 سه سال از نو و دیگر اعیان و ارکان دولت پدر را بکار یک ما مور بودند برقرار داشت چون مرض حاکم گریه تمام
 ممالک هند و شان اشتهار یافته بود سلطان محمد معظم سپهر بزرگ او از کابل کوچ کرده عازم هندوستان شد و در شاهی
 راه خبر فوت پدر را شنید به لاهور آمده روز سه شنبه سلج محرم سنه ۱۱۱۹ هجری سلطنت بر سر گذاشت و خود را موسوم به پادشاه
 ساخت و از آنجا به محمد اعظم شاه نامه نگاشت که اگر کعبه فرمان پدر منظور شما بفرمان روانی صوبه جات کن اکتفا
 نمایند و پادشاهی باقی بماند این کبزارید اصلاح و انبساطی نماید اعظم شاه در جواب نوشت که دو پادشاه در
 تعلیمی شکر محمد معظم ازین معنی بچسبیده است بعروۃ الاطلاق توکل ازیدی زده روانه اکبر آباد کردید چون اخبار رسید
 محمد معظم شاه به اکبر آباد که شش زده محمد اعظم شاه شد بار آورده جنگ از احمد نگر با فوجی کثیر کوچ نموده بعد از طی
 منازل در میدان دبولپور ملاقی فریقین دست داد جنگ شروع کردید چنانچه درین معرکه محمد اعظم شاه
 با دو پسران خود با بسیاری از امر اگشته شدند و نسیم فتح و فیروزی بر حرم عالم معظم شاه وزید اکثر امر کجنگ
 آمدند و این واقعه در سیدیم ماه ربیع الاول ۱۱۱۹ هجری بوقوع آمد

شهبه محمد اعظم پادشاه



فضل نهم ذکر سلطنت شاهزاده معظم شاه عالم بهادر شاه

در سنه ۱۰۵۳ سلخ جب از بطن نواب بانی در برهانپور تولد یافت بعد از فوت پدر و کشتن برادر بزرگوار و نوزدهم ربیع الاول
 ۱۱۱۱ در آگره بر تخت سلطنت جلوس نموده بشاه عالم موسوم گردید و خلعت وزارت به منعم خان و محمد وکیل
 مطلق به اسد الله خان مرحمت نمود و آصف الدوله را بشاه جهان آباد مرضی نمود که تشییت آنجا را نماید در سنه
 یکی افواج شاهی مرضی بحال گشته محمد کام بخش چون اخبار گشته شدن محمد اعظم شاه را استماع نمود سر بر اطاعت
 فرود نیارود و با وجود بی استعدادی آماده جنگ شد پادشاه بر قدر او را نصیحت کرد فایده نیکبختی و جواهرهای
 سخت داد و لاجرم پادشاه روز یکشنبه غره شبان ۱۱۱۱ از راه فتح پور توجیه سجا پور شد و محمد کام بخش با فوجی که
 داشت از اینجا پور با کمال حیرت پیش آمده در سواد کله که تلافی شد روز سیم قتی فتنه جنگ سلطانی فیما بین
 هر دو برادر میان آمد و محمد کام بخش مغلوب و زخمی گشته بجزو افتاد و از آن زمان شاهی در همان حالت بی هوئی
 اوراد شکیله نموده بجنوب پادشاه آورد و زخمهای او را بکیه کوراندک روز جان بجان آفرین تسلیم نمود پادشاه پس از
 انتظام دکن علم مراجعت به دار الخلافه شاه جهان آباد فرماشت درین بین خبر رسید که جماعت نالیکه در صوبه
 لاهور از قدیم الایام توطن دارند اجماع نموده بر و اج کفر و بدعت اسلام برخاسته اند و وزیر خان فوج دار
 آنجا را کشته اند و بتخریب مساجد و نقض قبور مسلمین و بتصرف در آوردن ملک شورش کرده اند پادشاه توجه بدین
 صوب نمود و یکی آنها که قتل رسانید و در فرخ شرا آنها را نمود و در همین سال کتارات لاهور را خیمه گاه پهلای
 سنت جماعت کفکون نمود تا آنکه وجهایت امیر المؤمنین ثابت نمود و کلید علی و صبی رسول الله را داخل نمود
 پادشاه مردی عالم و فاضل بود از کمال عنم و شجاعت او جمیع حکام و نوکران و زمین داران قریب و بعید
 مطیع و فرمان بردار بودند و عهد او شاهزادگان مطلق العنان و خارج البالد می زیستند چنانچه پسر شاهزاده
 راست و چپ او می نشیند در چهاردهم محرم سنه ۱۰۵۳ خلی در مزاج پادشاه راه یافت و ۱۹ شهر محرم در لاهور
 که از زاد و دایع نمود بخش او را به دار الخلافه شاه جهان آباد آورد و بنحاک سپردند بعد از دو سه سال زندگانی کرد
 پنج سال و دو ماه سلطنت نمود و پادشاه را چهار پسر بود که در حین حیات در کاب بودند بعد از فوت پدر و امر
 خلافت در میان آمد محمد عظیم الشان که از ایام سلطنت جدش بجهت نظامت بنحاله صاحب استطاعت بود
 و در عهد پدر نیز بجای خود مستقر بود و خزانده و اسباب سلطنت همه در تصرف او علیحده شده و سه برادر و یک برادر
 عدم استطاعت با هم شریک شده عهد و میثاق نمودند که بعد فتح بر عظیم الشان ملک را با السور قیامت
 نمایند و هر که بر حاکم متعلقه خود فرمان روا باشد باین عنایت هر سه بر عظیم الشان صفوف قبال آرستند
 و در آن معرکه کسین بفریح نمودند و عظیم الشان در کرباب قنایا بعد فراغ این مهم هر سه برادر نقض عهد نمودند

ذکر شاه
در جنگ

محمد کام بخش مغلوب و زخمی گشته بجزو افتاد و از آن زمان شاهی در همان حالت بی هوئی اوراد شکیله نموده بجنوب پادشاه آورد و زخمهای او را بکیه کوراندک روز جان بجان آفرین تسلیم نمود پادشاه پس از انتظام دکن علم مراجعت به دار الخلافه شاه جهان آباد فرماشت درین بین خبر رسید که جماعت نالیکه در صوبه لاهور از قدیم الایام توطن دارند اجماع نموده بر و اج کفر و بدعت اسلام برخاسته اند و وزیر خان فوج دار آنجا را کشته اند و بتخریب مساجد و نقض قبور مسلمین و بتصرف در آوردن ملک شورش کرده اند پادشاه توجه بدین صوب نمود و یکی آنها که قتل رسانید و در فرخ شرا آنها را نمود و در همین سال کتارات لاهور را خیمه گاه پهلای سنت جماعت کفکون نمود تا آنکه وجهایت امیر المؤمنین ثابت نمود و کلید علی و صبی رسول الله را داخل نمود پادشاه مردی عالم و فاضل بود از کمال عنم و شجاعت او جمیع حکام و نوکران و زمین داران قریب و بعید مطیع و فرمان بردار بودند و عهد او شاهزادگان مطلق العنان و خارج البالد می زیستند چنانچه پسر شاهزاده راست و چپ او می نشیند در چهاردهم محرم سنه ۱۰۵۳ خلی در مزاج پادشاه راه یافت و ۱۹ شهر محرم در لاهور که از زاد و دایع نمود بخش او را به دار الخلافه شاه جهان آباد آورد و بنحاک سپردند بعد از دو سه سال زندگانی کرد پنج سال و دو ماه سلطنت نمود و پادشاه را چهار پسر بود که در حین حیات در کاب بودند بعد از فوت پدر و امر خلافت در میان آمد محمد عظیم الشان که از ایام سلطنت جدش بجهت نظامت بنحاله صاحب استطاعت بود و در عهد پدر نیز بجای خود مستقر بود و خزانده و اسباب سلطنت همه در تصرف او علیحده شده و سه برادر و یک برادر عدم استطاعت با هم شریک شده عهد و میثاق نمودند که بعد فتح بر عظیم الشان ملک را با السور قیامت نمایند و هر که بر حاکم متعلقه خود فرمان روا باشد باین عنایت هر سه بر عظیم الشان صفوف قبال آرستند و در آن معرکه کسین بفریح نمودند و عظیم الشان در کرباب قنایا بعد فراغ این مهم هر سه برادر نقض عهد نمودند

علیه شد اول در میان سمرالدین جهاندارشاه و شاهزاده حجت اختر جهان شاه جنگ عظیم واقع شد و رفع
الشان خود را برکنار کشیده نظر بانجام هر دو برادر سیکر و ک لشکر جهان شاه چیره شده سپاه او را از پیش رانده قریب
بود که شاهزاده جهان شاه فتح کند که در این اثنا فرزند اختر همین پور شاهزاده جهان شاه کشته شد این جنگ
موجب اضطراب شاهزاده گردید و سر اسیمه فیل سواری خود را در صف کارزار راندا از هر طرف کشته پشته میا خست که ناگاه
از قضا کشته فیل ربلی افتاد که تنگت چیان از عقب یکمین بود و بدو یک فیل شاهزاده محارمی تلک مذکور رسید
تنگت چیان شلیک آغاز کرد و جهان شاه بضر بکلوه آهنگ روضه رضوان نمود و بعد از کشته شدن
جهان شاه رفع الشان با وجود قلت سپاه و عدم استعداد متوجه کارزار شد آنهم با برادرش ملحق گشت
جهاندار شاه لغش برادران را برای دفن در مقبره بهایون پادشاه بشاه جهان شاه آباد فرستاد و خود

بی مزاحمت بر تخت کامرانی نشست

شبهه شاه عالم به شاه



فصل بیستم ذکر سلطنت محمد سمرالدین جهاندار شاه

در ۱۱۲۳ هجری قمری بعد از فتح برادران بجز بنیاد ساکنی در لاهور و در ننگت جهان بابی را بجلوس آراشتند

در ۱۱۲۳ هجری قمری
بجز بنیاد
آراشتند

اصف الدوله را به منصب و کالت بر بلند ساخت و ذره افتخار خان را بوزارت سرفراز نمود و هر یکی از اعیان
 سلطنت دارکان دولت را بمناسب بلند و خدمات از جمله اعزاز و اکرام نمود درین بین خروج فرخ سیر نیز
 در برادر کوش زد خاص عام گردید پادشاه تهمرا عزالدوله را با فوجی عظیم سمیت او کوچ داد و قریب
 کجوه طاقی فریقین روی نمود اعزاز الدین بهر نیت یافته بطرف اگره شتافت جهاندار شاه که در شاه
 جهان آباد بود و انتظار فتح سپهر امی کشید چون قضیه را بر عکس دید در شاه جهان آباد نیت اسباب
 جنگ را دیده با توپخانه شایسته و فوج قریب هشتاد هزار سوار و همین قدر پیاده لوازمی عزیمت از آن
 بعد از طی مراحل و قطع منازل با کمال عظمت و شکوه و غایت کثرت و ابنوه بر سواد سموگر متصل
 اکبر آباد بمقابل فرخ سیر فروکش کردید و از آن طرف فرخ سیر با فوج قلیل با کمال بی سرانجامی در
 دوره زه را در یک وز طی کرده آن طرف رودخانه مقابل لشکر جهاندار شاه نزول نمود عبدالحمید خان
 سه سالار فرخ سیر در آخر شب از آب عبور کرده عقب فوج پادشاه متقیم گشت و فرخ سیر نیز با جمعیت
 خود باطلحتی گردید جهاندار شاه وقتی خبردار شد که فوج مخالف از عقب نمودار شد از جانب رو
 متوجه طرف پشت گردید مجدداً باراده ترفیب افواج و اهتمام پیش بردن توپخانه در آن حال بودند
 که لشکر مخالف حمله آورده لشکر جهاندار شاه را پامی ثبات استوار نمانده بر هم خورده راه بهر نیت
 سپردند و کار بر جهاندار شاه بمشابه تنگ شد که خود را در عمارتی فیلی زمانه کشیده راه اکبر آباد را
 پیش گرفته بوقت غروب بشهر رسیده آن شب را در اکبر آباد بسر برده
 آخر شب تغییر هیات داده روانه شاه جهان آباد گردید فتح
 نصیب فرخ سیر شد سلطنت جهاندار شاه
 ده ماه و سی و سه روز بود

شبه جهاندار شاه در فتح بعد

شهبان دارشاه



فضل یازدهم ذکر سلطنت جلال الدین محمد فرخ سیر عظیم شان پادشا
 در سنه در نهم شریب متولد شد بعد از غلبه بر جهاندارشاه در سنه ۱۲۱۱ در کبریا و بر تخت فرمانروائی جلوس نمود
 جلوه امیران و صاحب منصبان بجنور آمد موروم رحم خسروانه کردید بعد از چند روز بطرف شاه جهان آباد
 کوچ نمود چون در قصر آباد که یکت روزه بدلی فاصله داد رسیدند آصف الدوله و پسرش ذوالفقارخان با
 طلب داشته پدر و پسر را بجنور آوردند بگریختند داد و بظاهر موروم رحم ساخته حکم شد که آصف الدوله و پسر
 و ذوالفقارخان در حینه بماند که مارا با ایشان مشورت امورات ضروری منظور است آصف الدوله مراد
 نمود و چشم از عاقبت بر بست و ذوالفقارخان مستعمل خود در مکان مامور شد پادشاه اول بیام خشت
 امیر بدجوی خون عظیم شان و پسرش محمد کریم سیرزابوی داد و ذوالفقارخان نیز تبارین که هر که دست از جان
 بشوید هر چه در دل و از بگوید جو ابهای درشت داد درین ضمن لاجین بیکت سیر غضب از عقب ذوالفقارخان
 رسیده طناب بگردنش انداخته کشید تا آنکه طایید چشم از نفس بدین مانی یافت و همان روز لاجین بیکت
 مذکور حکم پادشاه جهاندارشاه را در قلعه ارگ مقبول نمود و فرخ سیر با شان و شوکت تمام داخل شهر شد حکم نمود

بگریختند
 در سنه

که سر جهادار شاه را بر سر نیزه کرده و لاش او را در هوج میل انداخته و نعش ذوالفقار خان را و از کون بر دم میل بسته و در سحر کرده و اینده در پیش قلعه اندازند و آنصف الدوله را حکم حبس نمود و خلعت وزارت را بسید عبدالقادر سادات پاره و داد و بختاب قطب الملک بهادر یار و خادار قطب نمود و خلعت امیر الامرا را به برادرش سید حسین خان مرحمت کرد و با بکله بعد از چندی با عنوای بعضی از امرای حسد پیشه در میان فرخ سیر و قطب الملک غارتها بر تیر تیر کردید که تا امیر سیر و دستگیر کردن قطب الملک در خاطر فرخ سیر حمده روز بروز در تیر گرفتار کردن قطب الملک بود تا آنکه مدت عداوت با مدت او گذشت و نوشتجات قطب الملک درین داه متواتر بطلب برادرش امیر الامرا میرفت تا آنکه او با فوجی از قده و حساب بیرون از دکن ملی مسافت نمود و به دار الخلافه رسید چون بیح نوع رفع تکرار پادشاه متیقن خاطر او بکمر و دیدن با برین هر دو برادر حق نمک خوار کی از دست داده برای حفاظت جان خود لادای نمک بگرامی افراسیفته و بنای جلوسش از اوج تخت جهان بنایی انداختند و پادشاه سر رشته صلاح حال از دست داده و در دام اشکاک و کوتاهی نشان افتاده او را به بیخمت بی ادبی تمام از ارتک بیرون آوردند و میل کابینائی در چشم کشیده و در تنگنای زندان اندرون قلعه ارتک که جانی از کوه تنگ تری بود مجوس ساختند بعد از دو ماه او را حفر کرده نعش او را بر امی فن بمقبره هایون شازسانید ایام سلطنت او سال

شبهه فرخ سیر پادشاه



در عهد و زمان
رفیع الدین

فصل دوازدهم ذکر سلطنت شمس الدین رفیع الدرجات ابن رفیع الشان

چون قطب الملک امیر الامراء از کشتن فرخ سیر فارغ شده نظر به تثبیت امور سلطنت ارتق و تقویت مملکت که
بغیر از نام کمی از شاهزادگان تموری صورت نمی بند و رفیع الدرجات را از حبس بر آورده در سال پنجم ربیع الثانی
بر سر سلطنت نشاند و برای رفیع شورش و آشوب طبل شاد و یانه بکوشش اهل شهر رسانیدند و هیبت
خان که از محمد صمان قطب الملک بود بمشرقی دیوان و اتالیقی و معلمی پادشاه و چند خدمات مقرر گردید
و تمام امورات ملکی و مالی را خود متحمل میشد خزانه و جواهر آلات و اسباب سلطنتی تمام بقصر ایشان بود
و هر قدر جواهر و نفوس بدعیه که میخواستند بر داشتند با وجود این تسلط بازار بیم و هراس و خنده
هر دو برادر ششی بر بساط آسایش نیار میدند و کوش بر اخبار فتنه و فساد در اطراف ممالک میداشتمند و
پیوسته چشم بر راه قصاص اعمال خود می بود چون رفیع الدرجات بسبب بیماری تب و خوردن گوشت را نپختند
تا توان و ضعیف البنیه شده بود که اطباء از معالجه اش نا یوس شده تا اینکه پادشاه فرمود که سزاوار است
رفیع الدوله برادر بزرگ من است مناسب آن است که مرا ازین تکلیف معاف داشته این امر خلیفه را به
او و اکر از قطب الملک حسب حکم رفیع الدرجات روز شنبه بیستم ماه رجب سال هجری در خدمت
رفیع الدوله شتافته او را بر سر بر حکمرانی جلوه داد و بعد از پانزده روز از جلوس رفیع الدوله رفیع الدوله
رخت حیات بعالم بقا کشید تا نام سلطنتش سه ماه یا زده روز بود

و در همین سال هزاران قلعه اکبر آباد و نیکو سیر را که در قلعه مجوس بود از حبس بر آورده بر تخت نشاند قطب
الملک بجز و استماع این خبر پادشاه را بر داشته غرمت اکبر آباد نمود و در اندک زمان بمحاصره قلعه
پرداخته بعد از یک ماه قلعه و از ناچار شده قلعه را بقطب الملک سپردند و سیکه سیر را باز نزدان بود رفیع
الدوله چون بدستور برادر معتاد به گوشت خورد در حالت اترا و بعد از جلوس ترک کرده منجربها مال
که دید بر چند اطباء معالجه کردند فایده نبخشید و آثار انتقال از وجنات او نمایان گشت قطب الملک
کس بطلب سیر زاروشن اختر که ایام گشته شدن جهاد شاه با والد خود و قلعه دار اخلان بود روانه نمودند
شش ماهه طلوع آفتاب جهان تاب از افق مشرق برج دار اخلان پر تو شیوع غیذاخته بود که ماه جی
رفیع الدوله در مغرب جمات غروب نمود و افسوس از آن دو نهال روضه

صاحبقرانی که با وجود جلوس بر تخت جهان بانی از
جهان ناکام رفتند

شبهه رفع الذرجات

شبهه رفع الدوله



ذکر پادشاه
مرد شاه

محل سیزدهم ذکر سلطنت ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه خانیسی
 در سال ۱۱۳۲ شب جمعه ۲۳ ربیع الاول از بلن قدسیه یکم بوجود آمد بعد از وفات رفیع الدوله بتاریخ پانزدهم شهریور ۱۱۳۲
 بمهر بیجه و ساکلی در سواد قح پور سر بر آرمی سلطنت گردید سکه و خطبه بنام محمد شاهی رونق گرفت تا چندی مطمع
 و نوای قطب الملکت و امیرالامرا بود و از حسن تدبیر این برود و در الهام کار سلطنت انجام میگرفت از آنجا که
 در میان قطب الملکت و نظام الملکت آصف جاه تر الدین خان که یکی از امرای کبار دولت تیموری بود و صفای
 باطنی نبود تا زه نیز نزار عتی دست داد نظام الملکت از صوبه مالوه غنیمت دکن نمود و بر اکثر صوبه و قلاع
 دکن علاقه امیرالامرا تسلط یافت امیرالامرا قطب الملکت از شنیدن این خبر طول گشته برای دفع
 شورشش بر دورد و مصلحت دیدند که قطب الملکت به نیابت پادشاه روی توجیه بجانب شاه جهان آباد
 و بند و بست صوبه دارد و امیرالامرا در کاب پادشاه همت بتقیه نظام الملکت کار دهند امیرالامرا
 بقراهم آوردن سپاه پرداخت تا اینکه قریب پنجاه هزار سوار قراهم آورده در آنجا سوال پیش خان را همت
 جویند خود نیز مسافت دویس از کبر آباد کوچ نمود و نهم ماه ذی قعدة در سال دوم از جلوس پادشاه

مستقر خلافت بمسافت سیل نهضت نموده منضرب خیام ظفر انجمن فرمود و چهار و پنجم از آنجا کوچ نموده
 متصل فتح پور محیط عساکر گردید و چهار روز توقف نموده روز پنجم از آنجا کوچ کرده متوجه دکن شدند و قطب الملک
 نوزدهم ذی قعدة کوچ برنج میلی اکبر آباد جانب شاه جهان آباد حتم ساخت و پادشاه ششم پنجم بالنگر کوچ
 نموده منزل فوزه که از فتح پور مسافت سی و پنج میل دارد وارد شده خیام پادشاهی برپا نمود چون پادشاه
 داخل حرم شد و امراء هر یک بجزیه خود ختمه امیرالامرا نیز از حضور پادشاه رخصت شده متوجه خیمه خود گردید که
 در بین راه میر حیدر خان باشاره پادشاه نزدیک امیرالامرا به پهنه دادن عریضه نگاه بجا یکی خجری به پهلوی
 او زد و کسان دیگر که درین کار شرکت بودند بشمشیر کار او را تمام کردند درین اثنا از هر کوریش آورده سر امیرالامرا
 را از تن جدا کرده نزد پادشاه بردند درین بین خواهرزاده امیرالامرا پنهانی این خبر بدون آنکه هیچ سپاه پروا
 با چند نفر متوجه خیمه پادشاهی شدند چون نزدیک رسید هوا جوانان شاهی او را امان داده مقتول ساختند از طرف
 پادشاه صدای طبل شاد و یاز بلند آوازه گردید اسباب اسباب الامرا که زیاده بر کرده و روپیه بود بصنبط پادشاهی در
 آمد قطب الملک هنوز شاه جهان آباد نرسیده بود که خبر این حادثه را شنیده زمانه در چشم او سیاه گردید با مراد
 و رؤسا که همراه داشت مشورت نموده صلاح درین دیدند که هنوز جمعیت شایسته در رکاب پادشاه نماند
 اگر درین وقت عزیمت آنجا شود مقرون بصلاح است و تدارک خواهد شد قطب الملک که سالار بجزیره کار
 بود صلاح ندانسته فروای آنروز روانه دارالخلافه شاه جهان آباد گردید چون قریب دارالخلافه رسید به پنجم
 الدین خان صوبه دار نوشت که از شاهزادگان که در سلیم که هستند یکی را بر آورده بر تخت سلطنت جلوس
 باید داد و به تدارک افراج اتمام یابد بکار برود و مقدمه کشته شدن امیرالامرا را نقل آورد چون این خبر به بنگم ایلی
 خان رسید پیر من جنوبی برتن درید چون از تقدیر چاره نبود فرستاد های قطب الملک را همراه گرفته
 در ارک شاه جهان آباد رفت اول نزد جهاندار شاه رفته پیام و تهیت جلوس را دادند ایشان ارضی نشدند
 از آن بایوس شده نزد نیکو سیر شافقتا هم قبول نکرد سلطان ابراهیم خلف رافع الشان را دیده با نظار
 مطلب پروا ختم بعد از اصرار بسیار سلطان ابراهیم قبول نموده قدم بر تخت سلطنت گذاشت و قطب
 الملک بعد از دوز و زوخل شاه جهان آباد گردیده در اندک روز قریب هشتاد هزار لشکر سواره و
 پیاده جمع آوری نموده بر فاقه سلطان ابراهیم از شاه جهان آباد برآمده بجانب عیدگاه لشکرگاه
 ساخت پس از آنکه خبر توجیه پادشاه از راه اکبر آباد سمیت شاه جهان آباد انتشار یافت قطب الملک
 نیز راه فرید آباد جستیار نموده متصل شاپور لشکر شاهی مقابل شده شروع جنگ نمود چون ایام زوال قطب
 الملک رسیده بود مغلوب شد از قیل زیرانها و سپاه چون قیل زانی سوار دیدند بجا کشته شدن او راه فرار

پیوند حیدرقلی خان قطب الملک را اسیر کرده زنده بجنوب پادشاه آورد پادشاه حکم به حبس او فرمود و آوازه فتح
 و فیروزی پادشاهی از چارسو بلند گردید بتاریخ شنبه دهم محرم کوسس توجه بصوب دارالخلافه نواخت روز
 نوزدهم متصل درگاه حضرت شیخ نظام الدین خایم ساخت بتاریخ جمعت و دهم محرم ۱۱۳۳ پادشاه با کوبه
 و دیده تیموری بباری بر فیل سوار شده داخل دارالخلافه شده و اردارک گردید لشکر حسعلی را بجا آورد بعد از
 آن نظام الملک خلعت وزارت پوشیده ملقب باصف جاه گردید و در آنکه مالک صوبه دکن شد پادشاه
 مشغول عیش و عشرت گردید ارکان سلطنت خود را می شده با یکدیگر عداوت پیدا کردند خلک در ملکین
 پیدا آمد درین اثنا اخبار آمدن پادشاه هندوستان سید مجمل از متصل اگر در ۱۱۳۴ چون پادشاه بر مالک
 ایران مسلط شد یکی از ارکان دولت را که علی مردان نام داشت بسفارت هند نزد پادشاه فرستاد بر
 اخراج افاغنه که از ایران فراری شده در هند آمده بودند یکسال طول کشید و از سفیر مذکور خبری نشد
 تا در شاه بعقد بار آمده شد بار مسخر نموده ثانیاً یار محمد خان ترکمان را بسفارت روانه نمود و از آنم خبری
 نشد تا در شاه از قندهار بکابل آمده از توقف الطحی آزرده خاطر شده یکی از جلواران خود را با چند نفر سوار کتیا
 جهان آباد فرستاد جلواران چون بشاه جهان آباد رسیدند پیام پادشاه را با مرار رسانیده کسی طاعت او
 او نشده لابد مراجعت نمود چون بکابل آباد رسید چند نفر از او با شایانجا بر سر او هجوم آورده او را بقتل رسانیدند
 تا در شاه از استماع این خبر غریمت هندوستان نمود چون بکابل آباد رسید نقل و غارت اهلالی انجا پرداخت
 بعد از آن پیشیا و ره لاهور آمده آنجا را مسخر نموده در آخر شوال سوکب نادری از لاهور نهضت نموده
 روز بیستم ذی قعدة وارد سرهند شدند و در آنجا تحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار مرد و ده هزار عراده توپ
 وارد کربل عبیت فرسخی شاه جهان آباد گشته بعزم مقابله توقف اردو پادشاه شش هزار نفر از بقرا ولی القین نمود
 که تا حوالی اردوی محمد شاه دستبرد می زده تحقیق احوال او نموده چگونگی را بعرض رسانند بعد از روانه شدن
 ایشان سوکب نادری از سرهند حرکت روز چهارشنبه نهم ذی قعدة وارد قصبه انبالا گشته بنه و اغوی را
 بسر کردی مختلی خان افشار و جمعی از سرکردگان در آنجا گذاشته روز پنجشنبه دهم از انبالا حرکت کرده بشاه آباد
 محل ترفل اردو ساخت روز دوازدهم از شاه آباد روانه تمانه سرور و زسیزد هم وارد عظیم آباد شدند و
 قراولانی که برای تحقیق حال اردوی محمد شاه رفته بودند بر وفق فرمان حاضر شدند و از آنجا مسووبه طرف
 پانی پت شدند و دوسه یوم در محل مزبور توقف نموده روز دوشنبه چهاردهم از آنجا حرکت نموده در
 فرسنگی اردوی محمد شاه در مکانی مسطح خایم آفرشته خود با چند نفر از دلاوران تا نزدیکی معسکر محمد شاه رفته لشکر
 و لشکرگاه ایشان نظر تحقیق از دسته مراجعت نمود تا هنگام شام خبر رسید که برهان الملک سعادت خان

که یکی از امراء مسلک هندوستان بودست باسی هزار قشون و توپخانه و استعداد تمام لغیرم امداد محمد شاه و اردو پنا
 یت شده فی الفور جمعی از سپاه بمقابله او مامور شدند درین بین خبر رسید که سعادت خان برهان الملک در نیم
 شب از بیراه خود راپارودوی محمد شاه رسانیده روز دیگر برهان الملک آماده جنگ گشته خان دوران سپهسالار
 هندوستان و جمعی از خوانین عهده باعانت او از جا برآمده آهنگ میدان جنگ نمودند بمعنی محرک عرق
 حسیت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک که صوبه دار دکن و انامر امی اعظم آندولت بود با توپخانه نیم فرسخی
 میدان جنگ بیرون آمد و صف آرائی نمودند و در شاه فی الفور با افراج و توپخانه متوجه میدان بزرگ گردیدند
 لکن تا دو ساعت بغروب نمانده ناپرده حربت تعالی داشت تا اینکه سعادت خان از لشکر هندیان روی برافشته
 بیچاره بجانب انحراف شتافتند برهان الملک و شاهرخ خان برادرزاده او که بتودج فعل قرار داشتند بهمان
 نخونده گرفتار و خان و در آن که سپه سالار هندوستان بود زخمی گشته و جمعی کثیر زنده بسلطه گرفتاری پیوستند و محمد
 شاه بمسکین خویش با کشته خوانین سید و تر بیطه تصرف درآمد و تا شام عرصه میدان از وجود هندیان خالی گردید بعد از آن
 این فتح از چهار طرف اردوی محمد شاه را محاصره نمود چون کار محمد شاه با خطر انجامید از بند صلح برآمده روز دیگر
 خلع سلطنت از خود کرده و اعتراف سردری از سر بر گرفته با خوانین و امراء اردو در گاه نادری گردید و در صحنی که پادشاه
 عازم دارالامان بود میراجات نسبت ایلی که فیما بین تحقق داشت از جانب پادشاه شایسته نصرت میسر زارا
 تا خارج اردو با استقبال فرستاد هنگام ورود خود تا بیرون خمیده فته دست پادشاه را گرفته در دست هم نشین
 خویش ساخت و اظهار ملاحظت نموده اول سخنی که نادر شاه در میان آورد این بود که چند مرتبه سفیر روان
 خدمت نموده که اندر و ابط قدیم که فیما بین سلسله تیموریه و شایان ایران بود استدا وجهه و دفع افتخار که
 خار راه بر دولت نموده و چند سال منتظر جواب شده مابوس گشته تا چار حرکت برین سمت شد و الا
 برگز غیر از قواعد اتحاد امری نگیر بر امون خاطر نبود این همه تقاضا شایسته سلاطین نیست محمد شاه گفت
 تقاضا موجب سعادت طاربت گردید این سخن موجب سرور خاطر نادر شاه شده گفت سلطنت بیست
 به علیحضرت مبارک باد هر که از حکم اعلی سزا بد برای گوشمال او حاضر محمد شاه چاشت آن روز همان نادر
 شاه بود و بعد از ظهر بمسکین خود مراجعت نمود روز دیگر با امراء اردو وی خود کوچ کرده عازم اردوی نادر
 شاه شده خیمه خود را در حوالی مسکین نادر شاه قرار داده و در پنجشنبه غره وی چتر آیت نادرسی بجانب بیاض
 کرده و در هفتم در باغ شهدا ماه زول نموده و یکت روز در آنجا توقف پادشاه برای تدارک لوازم مهمانی
 مرضی شد و پیشتر و آنکه شکر گردید و روز نهم از باغ مزبور سوار شده با کوبه تمام باران کلا فو دلی اخیل شد
 و بر روز عید اضحی خلیفه بنام نادر شاه خوانده شد و در شام آن روز دهر روز نک فته عجب بخت نفس

طرف برانگیختند این در شب یازدهم جمعی از عوام و اوباش در میان شهر مابل آمدند و پرخاش کرده خدیو
ایرانی را قتل رسانیدند چون خبر برنا در شاه رسید جمعی از وزیران قریب باش را مأمور نمود که در سر محلات تپس
دارند تا فردا بآنچه مقرر کرده عمل نمایند هنگام طلوع آفتاب نادر شاه بقصد انتقام تیغ از نیام کشیده از
قلعه برآمده در مسجد روش الله وله قیام نموده بعد از تحقیق حرکات دوشینه حکم بقتل عام داد شور و آشوب
فریغ اکبر در میان شهر پدید آمد و کاکین تجار و ارباب گنت و تمامی اسواق شهر بحیثیه یغما درآمد از هنگام طلوع
آفتاب غروب آفتاب بهنگامه قتل و غارت بر ما بود پادشاه و امرا در صد و شفاغت برآمده نواب
اصف جاه بخاک افتاده عرض کرد اگر پادشاهی بخش و اگر تاجری بفروشد و اگر تصانیف بکشد و اگر شاه بطوب
مطایبه گفت بریش سفید تو خشم حکم امان داد جا چنان در کوبه و بازار دویده حکم امان رسانند بخشن
صد و حکم دیگر کسی را با ران بود که کسی از تیت رسانند با جمله بعد از عشره محرم جشن عروسی نصرانی نزار
با دختر محمد شاه در میان آورد پس از آن از خزانه پادشاهی آنچه توانست گرفت و صوبه کابل را بعضی
از محلات پنجاب ملحق به مملکت ایران ساخته محمد شاه را بر تخت سلطنت نشاند در بیستم ماه صفر سنه ۱۱۵۰
از دلی رایت مراجعت افراخت همه جهت پنجاه و بیست روز در بند توقف داشت

شیراز شاه افشار پادشاه مملکت ایران



پس از دو اکتی تا در شاه محمد شاه سرگرم انجام مهام سلطنت گردید عمده الملک را به صوبه آبداد و اصف
 جاه بخت و فرمان نظامت صوبه آود و نظام الملک پسر اصف جاو را برای بند و بست صوبه کن
 روانه نمود که در این هنگام اخبار خروج احمد شاه ابدالی بسمع پادشاه رسیدار شستیدن این خبر پسر خود شاهزاده
 احمد شاه را با وزیر الملک نواب ابوالمنصور خان صندرجکت و دیگر امرار با سپاهی و اخبر برای مقابله روانه
 نمود چون شاهزاده از سرهند در گذشت برکنار درایمی سبلج غنیمت ساخت احمد شاه ابدالی باسی هزار سوار
 راه راجپ کرده در سرهند رسید شروع در تاراج شهر نمود چون خبر وصول شاه در آنی پسر هند بفرض شاهزاده
 رسید فوراً عنان توجیه بجات آن بلده گردانیده بر چهار فرسنگی سرهند خیم نمود لشکر اصف آرائی کرده
 رو بمیدان آورد از هر دو لشکر کوس رزم سر با آسمان کشید و جنگ توب و تفکت در آن مرحله گرم کرد
 قریب شانزده روز جنگ توب در میان بود بعد از آن جنگ را در میدان انداختند از هر دو جانب
 لشکر حمله و کرده دیده اکثری از سرداران ابدالی بی سر شدند افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نداشتند و در وجه
 قندهار شتافتند و نیم فتح بر رجم اقبال شاهزاده وزیده درکنار درایمی سبلج اقامت کردند هنوز
 شاهزاده در نواحی سرهند بود که پسرش محمد شاه در شاه جهان آباد بتاریخ بیست و هفتم ربیع
 الثانی ۱۱۵۱ مطابق شانزدهم اپریل ۱۷۳۵ عیسوی داعی حق را بلیک گفته بر رحمت اینودی پیش
 نواب ملکان زمانه با اتفاق امیرالامراء اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در پنهان داشتند
 این راز تا ورژ شاهزاده سسی طبع بکار بردند شاهزاده بجز اطلاع برین حادثه نواب حسین الملک را
 در دربار سلطنت بر ملاهور جنس نموده با یقین متوجه دار الحکومه گردیده بر تحت سلطنت جلوس نمود و بعد از آن
 بخش پدر را بجزیره کفین نموده بجاک سپرد بلیت بدینا دل ز بند و هر که سردا
 که دنیا سر برانده و در دست پروبارسی بکوریستان گذر کن
 که این دنیا حریفان را چه کرد است ایام سلطنت محمد شاه
 سی سال و یازده ماه و بیست و روز بوده

شبهه محمد شاه در صوبه آبداد

در...

شبهه محمد شاه فارس



بزرگوار شاهی
پیشکش به تقدیر

فصل چهارم در ذکر سلطنت مجاهد الدین احمد شاه بن محمد شاه غازی
 روز سه شنبه غزه ربیع الثانی سنه اربعه و بیست سالگی بعد از فوت پدر در باغ شالوده مار سرب سلطنت را
 زینت داد و افسر جانیانی بر سر گذاشت مراسم آرایش جشن جلوس را بر آیین آبابی گرام بقدم رسانید
 رامی جهان آرایش مقتضی این شد که صفدر جنگ بهادر را به منصب وزارت سرافراز دار و مقربان حضور
 معروض داشتند که تا بودن آصف جاه در قید حیات انتقال این خدمت بدیگران معزول و صاحب شیت
 و اوقاف بلب بام است که خبر فوت او از دکن نزد معطل و همشکن این امر ضرور است این عرض پسند ظاهر
 پادشاهی افتاد بمقتضایان فردیوانی اشاره شد که رجوع تمهات خود با نظام الدوله خلف زرا الممالک
 داشته باشند از قضا بعد از سی هفت روز آصف جاه چشم از اسباب مسمی بر بست بعد از فوت آصف جاه
 پادشاه بدلی آمده خلعت وزارت بصفدر جنگ مرحمت نمود و جاوید خان خواجه سرار انجذاب نواب
 بهادر نام آورد که دانیس بعد از چندی میانه صفدر جنگ جاوید خان که ورت واقع شد جاوید خان
 میجو است که با اتفاق نواب قدسیه والده پادشاه جمیع امور ملکی و مالی را بلا شرکت غیره چنتا بخود

گیرد صفدر جنگ ازیرا عظم تر خواہان این مطلب بود ہر دو منتظر وقت بودند آخر صفدر جنگ پیش دستی کرد
 اورا بہانہ ضیافت بجای خود طلبیدہ قبیلہ سائیدازین سبب در پادشاہ و ارکان دولت محکم عدوت صفدر جنگ
 راوردن کاشتند و بہر و رایام پادشاہ را از ویگان کردند تا آنکہ پادشاہ صفدر جنگ را از وزارت معزول ساختہ
 بنواب اعظام الدولہ محول نمود صفدر جنگ از استماع این خبر مضطرب شد از شہر بدر رفتہ مستعد جنگ کردید شروع بجارہ
 نمود تا چند ماہ ہنگام کارزار گرم داشت چون یکروز روزنامی لشکر طلع زر بطرف لشکر مخالف میروند چارہ جز
 صلح نذیر عرضہ داشت بجنوب پادشاہ نوشتہ بطرف او دہ کہ تعلق باو داشت روانہ شد بعد از روانگی صفدر جنگ امور آن
 سلطنت محول بعماد الملک شد تا آنکہ بعد از چہت میانہ او و پادشاہ کہ دورتی بہر سید وزارت از بھار و الملکت گرفتہ
 بہ محمود خان اور عماد الملک بامراہد ہستان شدہ و اباب شرح را جمع آورده در باب عدم احمد شاہ از سلطنت شفقہ
 نوشتہ و ہمانروز نوکران خود را فرستادہ از ارکہ کامران احمد شاہ را بر زمین کامی فرستاد بعد از آن نزد شہزاد
 ہای تیموریہ رفتہ برای جلوس بر تخت جہانباہ انہار نمود چون در تخیال از سہتقال کسی تر باقیبال این امر نماند
 لہذا بعد از اسحاق سہار سلطان عمر زائدین بجز عمر الدین جہانباہ ارشاہ را کہ در آن عزلت نشینی تحصیل عدم
 مشغول بود براقدام این امر راضی ساختہ تخت جہانباہی زیر پا پیش کرد ہشتاد و شش سال و ۱۲ ماہ و ۱۰ روز

شبہ احمد شاہ بن محمد شاہ



فصل نهم و نهم و نهم ذکر سلطنت عزیزالدین عالمگیر ثانی بن مرزالدین جهاندار شاه

و در کیشینه و هم شعبان مسعوده بر او بزرگ سلطنت و تخت خلافت جوس نمود و عا و الملکت را خلعت وزارت بخشید و بهر یک از امر بحسب حال منصب و موابج مقرر نمود و فرمود تا تحت سلطنت را بجهت کهنیانی ز رعایا قبول نمودند و این با بران را محض غایت عبادت بر دست همت خود نهاده ایم صلاح ملک و ملت دانست که فرزند پادشاه و برادر نادگان خود را از حرم سرانجام آورده به اراج و مراتب از جمله سرفرازان نامیم و بر صوچات ملاکات بنده پادشاه حکمران نامیم تا متردان سرکشان بعضی آنها بکافات گرد آورده باشند عا و الملکت طوعاً و کرهاً متابعت حکم و الا نموده بموجب ارشاد پادشاه شاهزادگان عالی جاه را بختور آورد و بهر یک را بمناسبت از جمله سرفرازان نمود چون بهشت روز از جلوس پادشاه گذشت و در چشم احمد شاه و مادرش میل نامیانی کشید بعد از آن عاقبت محمود خان را بسبب بعضی حرکات ناشایسته مقتول نمود در سال دوم از جلوس عا و الملکت پادشاه در روز اول از آنجا که شاهزاده عالی کمر را با سایر خوانین همراه گرفته از راه هانسی روانه لاهور شد چون به لوه رسید فوجی به سرکردگی جمیل الدین خان سپهسالار محسن گردید و به قتل تمام به لاهور فرستاد آنجا در کیشینه خود را به لاهور رسانید و خواجہ سرایان را از حرم سرفرازان معطلانی یکیم بن عین الملکت را که در خواب بود مقید ساخته و بخیه خود جا داد و خود عا و الملکت را به پنجاب در آورد و وصوبه داری لاهور را به آدینه بیگ داده بدلی معاودت نمود شاه در داری با استماع این خبر از قندهار بکابل و از کابل به لاهور بیات عزیمت برافراخت آدینه بیگ خان تاب مقاومت نمودند زید فرزند شاه در داری از آنجا کوچ نموده در قصبه سولی پست خیمه زد و عا و الملکت زیر که در آنجا بود جز اطاعت چاره ندید و خود را بجا زیمت شاه رسانید اول بفضیب سلطانی در آمد و در آخر بنفارشش سلیم مورد عنایات گردید و منصب وزارت بشرط و دادن پیشکش مقبول بر و مقرر شد شاه در داری در هجرت حاکمی الا اول حاکم دامل قلعه شاه جهان آباد شد و با عالمگیر ملاقات نموده به نسب و غارت شاه جهان آباد دست کشاده دقیقه فرو گذاشت کرد و گیمه در آنجا توقف کردید دختر عالمگیر ثانی را به ازدواج تیمویرز الپیش در آورد و شاه جهان آباد کوچ کرده بکوشمال سورجمل که از سالها بر صوبه اکبر آباد مقرب داشت رفته و قلعه طلم که را مسخر نموده و مستحفظان آنجا را قتل آورده و از آنجا بر شهر شادانه قتل غارت آنجا پرداخت بر اکبر آمد چند روزی در آنجا اقامت نمود و روانه کابل گردید چون نزد بیگ شاه جهان آباد رسید دختر خود را بخت خود آورد و بخیب الدوله را خطاب امیر الامرائی هند وستان داد و بهفارشش او را بجا کمر کرده را کابل گردید عا و الملکت چون شنیدند که منصب امیر الامرائی بخیب خان رسیده بطرف فرخ آباد رفته خواب احمد خان بنگش را از آنجا پروراشته در دلی بخیب الدوله را از شاه جهان آباد بر کرده مشکفل رتی و فتنه های سلطنت گشت

و اخوان شکرش را عهده امیرالامرائی داد و پادشاه چون از عماد الملکت مطمئن نبود نظریه بعضی ممالک شاهان
 عالی کبر را روانه محاللات غربی شاه جهان آباد نموده درین هنگام عماد الملکت بتقویت مرتبه زیاد و زسای
 در امور سلطنت مسلط شد و هر روز پادشاه اصرار می نمود که طلبیدن شاهزاده را از محاللات صلاح دولت
 است تا اگر مجبوراً شاهزاده را طلب نمود چون شاهزاده نزول اجلال بدار اخلافه نمود و در قصر عالی مرادشاه
 فرود آمد هر چند عماد الملکت اصرار نمود که شاهزاده داخل قلعه آرک شود و قبول نمود و عماد الملکت بعد از سه روز
 فوجی بسزگردگی نواب سیف الدوله فرستاد که شاهزاده را بهر نوع که توانند داخل قلعه نمایند شاهزاده با
 وصف قلت لشکر و کثرت افواج عماد الملکت در باغ مذکور سنگر محکمی بست و بگردد و زو کیشب استیصال تمام در دفع
 دشمن کوشش نمود پس از آن شاهزاده تکیه بر دعوی الهی کرده از باغ برآمده جنگ کمان خود را بچیمه پستیل داد
 که یکی از سرداران عمده مرتبه بود و با فوجی کثیر متصل دار اخلافه جانب تکیه مجنون معتمد بود رسید او قدم
 شاهزاده را خفیت داشت بوزم خدمت جان فشانی قیام نمود شاهزاده از آنجا بفرج تکر بنضت نمود
 و از آنجا ستوجه کتج پوره شد و از دریای جون عبور نموده روانه سهارن پور گردید و بحیب الدوله که در آنجا
 بود بیست ماه بوزم خدمتگذاری را بقدم رسانیده شاهزاده از آنجا رایات اندازد و آباد و بر علی
 صوبه او در پیش آورده بیست و نهم ریح الثانی ساله در قصبه عین متصل سوهان که به لکهنو بیست میل مسافت
 دارد وارد کرد و در آنجا نواب شجاع الدوله صوبه دار او در بجنور رسید و یکت صد و یک اشرفی بطریق
 مذکور آمد بعد از آن چهار لک روپیه و چهار زنجیر فیل و چند اسب اسلحه و چهل شتر غنای آنکس شاهزاده
 هدایت شاهزاده ساعتی با شجاع الدوله خلوت کرده ادراخصت نمود شاهزاده رو به ال آباد آورد
 ناظم ال آباد استقبال نموده بوزم خدمت را بجای آورد شاهزاده از ال آباد جانب قبه عظیم آباد و صوم
 ندر موضع بیادری قیام نمود اول سال فوجی قوی بهت برتخیر لکت بجای آورده روانه شد چون بدین
 ایام غلبه مرتبه بسیار شده بود و مسلمانان از دست آنها عاجز آمده با اتفاق نواب شجاع الدوله عرض
 داشت با حمد شاه در دانی فرستادند که تشریف آورده این فرقه بدین راستا صل کرد و انداخته
 شاه در سال ۱۱۲۳ روی توجه بهت هند و تان آورد در شبینان این اخبار عماد الملکت بخمال جبار تان که نسبت
 به عالم گیر شاه اندک ظهور آمده بود و از خوف جان خود انظام الدوله را از تنگ که نمایند و بعد از سه روز بچند نفر از عمید
 خود اشاره نمود پادشاه را گشتند و جگش را از انبالاسی آرک اطرف دریا انداختند بعد از شش ساعت
 بعضی کسان بخش او را برداشته در مقبره بهایون مدفون ساختند و همان روز بکرم عماد الملکت محمی نسبت را
 بر تخت جلوس داده بشاه جهان موسوم نمود و شاهزاده عالی کبر نیز با ستاع خبر فوات پدر در سواد عظیم آباد

و بیستم خلافت بر سر نهادن درین بین خبر رسیدن احمد شاه کوش زو خاص و عام گردید و نهمین بار لشکر خود که قرین شتار
 هزار سوار خراج بجا بود احمد شاه در آن شد در حمله اول کشته گردید و نهمین بار نهمین بار اندازد او در کون سید بنو بی
 عظیم دولت هندوستان گردید چون شاه جهان آباد رسید اول شهر اتا راج نمود بعد از آن محلی است که بر تخت نشست
 بود معزول ساخته میرزا جوان بخت را بجلاب جهان شاه بلعب نموده بود بعدی پدید که در بنگاله بود بر سر نهاد
 نشاند خود متوجه جنگ احمد شاه گردید و در آن جنگ کشته شد احمد شاه در شاه جهان آباد چند
 توقف نمود سپس خاطر خوشی سلطنت هند را بشاه عالم پادشاه که در آن ایام در بنگاله بود مقرر ساخت
 و جهاندار شاه را همچنان بجای پدید کرد بعدی که داشته خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله پوشانیده و
 عمده امیرالامرائی را بر بحیب الدوله بخشید تاریخ شانزدهم شهر شعبان سنه ۱۰۱۱ بطرف قندهار مراجعت نمود
 و نواب شجاع الدوله بعد از آنکه شاه ابدالی و زبیر پادشاه عالم کرد

چون کشته شد

شبهه عالم گیرانی

شبهه محی استه



فضل شانزدهم ذکر سلطنت ابوالمظفر طلال الدین شاه عالم پادشاه غازی عالم گیرانی
 در سنه ۱۱۱۱ از بطن زینت محل بوجود آمد پیش ازین هر قوم شد که شاهزاده عالی کرد در عین حیات پیدار شاه جهان آباد

در کتب
در عهد

فرار کرده به تخریب ملک بنجال عزیمت نموده بود در آن ایام تنی چند از انگریزان از طرف کهنی در کلکتہ و خطیم آباد کوهی
تجازت داشتند کینال قبل از عده و شاهزاده در میان نواب سراج الدوله ناظم بنجاله و روسای انگریز مخصوصی دست
داد که همان باعث خرابی و تمامی او شد تنی این مقال آنکه در سلسله اسراج الدوله ناظم بنجاله شد بعد از آن
اراده تصرف نمودن ملک پوریند عازم راج محل گردید در آن اثنا خبر رسید که کسانی که برای گرفتن کشتن سپه
بلبه بودا گرفته بودند باز آمده اند زیرا که کشتن که ریخته خود را به کلکتہ رسانیده پناه به انگریزان آورده و سرداران
انگریز حمایتش می کنند از استماع این خبر معاودت بمرشد آباد کرد و بعد از چندی لشکر کلکتہ کشیده تا انگریزان جنگیده
چون عرصه بر انگریزان تنگ شد سرداران انگریز با معدودی چند خود را بر جازمی رسانیدند و جان بیگناست
بروند و باقی ماندگان اسیر خیر سراج الدوله شدند بعد از کینال کرنیل را و کلیه که سرداران انگریزان بود با یکفوج
انگریز در فوج هندوستانی فریب مرشد آباد و نواب موصوف جنگیده با وجودیکه همراه نواب قریب
بجاه هزار سوار و پیاده بود و برزیت یافته دستگیر شد قتل رسید و امیر جعفر علی خان را که نایب آبا
ذکور بود بجای او بر سرند ریاست نشانند نیک سال بعد ازین معاهده شاهزاده موصوف در صوبه بهار رسید
باراوه تخریب بنجاله محاربه و مجاد و پیش داشت دیدن اثنا خبر فوت پدر بد و رسانیدند شاهزاده بصواب دید
امرا که همراه داشت بتاریخ چهارم جمادی الاول ۱۱۷۱ هجری قمری در حوالی خطیم آباد و بهیم فرمانروائی بر سر نهاده
جلوس نمود و خود را ملقب بشاه عالم نمود سکه و خطبه بنام خود کرد و خلعت نارت بنواب شجاع الدوله
صوبه دار آورده و خلعت امیرالامرائی به نجیب الدوله فرستاد و با فوجی عظیم متوجه قلعه عظیم آباد متوجه شد
و تنی با سابعان نواب جعفر علی خان جنگ داشت تا آنکه میر صادق علی مشهور پیرین صاحب بقعات و فعات
منو و قاسم علی خان نایب او گردید بعد از چندی قاسم علی خان با روسای انگریز متفق شده نواب جعفر علی خان را
عزول کرد و آینده خود بر سرند ریاست نشسته تا آنکه انولایت گردید بعد از آن بجنور شاه عالم آمد و برای مصارف
پادشاه از صوبه بنجاله بیت چهار لاکه پسیالیانه مقرر نمود و از آنجا کوچ کرده به ال آباد توجه نمود در آنجا شجاع
الدوله بجنور رسید مدت ده سال در آنجا بسر برده چون او آخر سال ۱۱۷۱ هجری میانه روساه انگریز و
نواب قاسم علی خان ناظم بنجاله که در تنی واقع شد بنا برین انگریزان قاسم علی خان را عزول و جعفر علی خان را
بجای او منصوب نموده تا چندی نواب عزول با ایشان محاربه داشت آخر الامر برزیت یافته متوجه ال آباد
شده از شاه عالم استلوه و ملک خواست که بد کرده او را بر عکس سلسله کرد اند چنانچه شاه عالم و شجاع الدوله
در آخر ۱۱۷۲ هجری عظیم کوچ کرده به خطیم آباد رسید بسبب ایام بارش گیاه توقف نمود چون ایام بارش منتهی
گردید توقف ماناسب نمیده از آنجا کوچ نموده به سر رسید مقام گردید بجزیریند و جدا از سرداران انگریز

الاشاره صاحبان کوشل با فوجی قلیل که در آن ایام داشتند کسر آمده طرح جنگ با نواب شجاع الدوله انداختند
 افکار نواب موصوف تا ب مقاومت درخوردند و از میدان جنگ در بر تافته بطرف بریلی شافت انگریزان بیخ
 و غیره رفتی ال آباد و گهسو و فیض آباد داخل شدند چون شاه عالم دید که شجاع الدوله منهنم شد حاجا با روسای بگریز
 طرح صلح انداخته با تفاق ایشان تا ال آباد آمد این واقعه در ماه می سنه ۱۱۲۱ هجری مطابق سنه ۱۷۰۸ هجری قمری
 پیوست از همین وقت پایتخت کهنی انگریز در هند قائم گردید و عمل داری انگریز را از همین زمان تصور باید کرد و فوج
 دولت انگریز از این مصرع یافته اند در هند امیر شد فرنگی خلاصه شجاع الدوله بعد از انهن نام طرح
 صلح با روساء انگریز در میان آورد و با جنرال کاننگ صاحب ملاقات نموده و عهد و پیمان که تا چند سال
 قبل ازین بران قائم بودند در میان آمد و از این زمان کل مملکت هندوستان در تصرف دولت بریتانیا
 بعد از صلح نواب شجاع الدوله خلعت پادشاهی او در پوشیده بطرف صوبه اوده رفتند نظامت صوبه
 بنگال بنام نغم الدوله پسر نواب جعفر علی و سند دیوانی بنام کهنی انگریز قرار یک بیت و چهار لک روپیه تخاری
 برساند نوشته شد و محاصل صوبه بنگال را بطریق باج بنام کهنی انگریز در هند شاهای نوشتند و مقرر شد که حکم الدوله
 سالی شصت لک روپیه جهت مخارج خود گرفته و جمیع معاملات ملکی مالی و مخارج فوج و تحصیل مال متعلق به صاحبان
 کهنی باشد بعد از آن تاریخ دو روز و نیم ماه اکتبر سنه ۱۱۲۱ هجری مطابق چهارم صفر سنه ۱۷۰۸ هجری لاره کلیه بطرف کلکت
 روانه شد و شاه عالم در شهر ال آباد طرح اقامت انداخت

چون نجیب الدوله در شاه جهان آباد جهان فانی را وداع نمود سرداران مرتبه عرا یض بی دربی بکنور شاه عالم
 ارسال داشتند که آمده لکث موروثی را متصرف شود پادشاه در شهر دومی جمعه سنه ۱۱۲۱ هجری مطابق سنه ۱۷۰۸
 غیسوی از ال آباد بجانب شاه جهان آباد کوچ نموده سواد فرخ آباد را منجم ساخت از اتفاقات احوال خان بخش
 حاکم فرخ آباد قبل از ورود عا کر شاهای فوت شد و میر بهت خان ولد خان مرحوم بکنور پادشاه رسید از غلظت
 خسروانه خطاب منظر جنگ یافت و بر لکث پد حاکم روانه شد پادشاه بعد از بیت و ده روز از آنجا کوچ
 نموده بعد از طی منازل مراحل در کلشن کبج که دو منزل بدار خلاصه مسافت دارد محل نزول را قرار داد
 سرداران مرتبه با استقبال شانه شمول عواطف شایانه گردیدند و از آنجا کوچ کرده روز عید رمضان سنه ۱۱۲۱
 در محل ارک شاه جهان آباد شد ضابطه خان که مصدر بعضی حرکت ناشایسته شده بود و پادشاه چند روز بعد از
 ورود خود بر استیصال او و انهدام طایفه رو به کمر بست بر لبست با ستم و مرتبه با شمشیر ماه جنگ در پیش
 داشت تا آنکه ضابطه خان بهزیمت یافته رو بفرار نهاده خود را بکوستان طلب رسانید و از آنجا بطریق
 شجاع الدوله شده روز کار بنا کامی بسیر میر پادشاه با فتح و فیروز می داخل شاه جهان آباد گردید

چون میرزا نجف خان بدین مهم مصدور بعضی ذیبات نمایان شده بود پادشاه غمده امیرالامرائی با درحمت
 نمود و بطلب نواب ذوالفقارالدوله غالب جنگ اورا مخاطب ساخت اگر چه پادشاه را بعد از مغلوب ساختن
 طایفه روهی علی و سیمع بدست آمده بود لکن روز بروز کار شروع تفریل داشت زیرا که آنچه ملک از دست
 ضابطه خان در ویدیه با گرفت مرسته بارشوه گرفته به ضابطه خان مسترد کرد و در نهایت که ضابطه خان با توکو کوچی
 و مدده رشوه کلی نمود و بواسطه او طالب منصب امیرالامرائی گردید چون پادشاه گوشه نظر نمیداد و نجف خان
 داشت این مطلب مقرون با حاجت نشد توکو کوچی بچیده مستعد جنگ شد با و شاه نیز میرزا نجف خان حکم داد
 که تهنیه لشکر دیده مستعد جنگ باشد و اندک ریزشگر فراهم آورد و با مرسته با جنگ و در پوست آخرال مرید
 از کشتش و کوشش میزای موصوف بهرست یافت بعد از آن مرسته با پادشاه را بران داشتند که ضابطه
 خان با خلعت امیرالامرائی بخشید خلاصه مرسته از پادشاه مرخص شده باراد و شیر ملک اقا غمده روانه شد
 میرزا نجف خان را نیز همراه برود و از کجا عبور نمود بهاسی ساخت و تاراج نمودند چندی نگذشته بود که
 خبر فوت ناراین روز دکن رسید سرداران مرسته ازین واقعه شوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند
 که توقف ما حال در اینجا صورت ندانند اگر شما شصت نکت با و سپید علی که از فاعله گرفته ایم بر شما
 می سپاریم چون نواب بخرالی افاغنه راضی نبود حافظ رحمت خان را بطلبیده گفتگو نموده او را
 راضی ساخت حافظ رحمت خان گفت که بالفعل شما یک کرور و سپید مرسته با از خود به سپید شصت
 نکت بحساب خود و چهل نکت در حساب من بنویسید و من این مبلغ را بتدوین سرانجام نموده بخدمت میرسام
 نواب وجه مذکور را تسلیم مرسته با نموده آنها پس از وصول وجه بملک دکن روانه شدند بعد از آن میرزا
 نجف خان بخدمت نواب شجاع الدوله رسید بفرارش ایشان بختیاری به مات سلطنت منیانت وزارت
 کردن اقطاعی را بخدمت بدلی آمده مجده الدوله که مستیر سلطنت بود لی بجمع نموده و حساب الدوله را حسب
 الا شایه پادشاه بحسب ساخت بعد از آن به شیر قلعه اگر آباد بصدف راه اول سنگ بود در فتنه محاصره
 نموده قلعه را مفتوح ساخت بعد از آن قلعه دیکت را محاصره نموده می جنگید که در این اثنا راجه نول سنگه
 در قلعه فوت کرد و نه را مستخر نمود چون میرزا نجف خان بکلهای مفتوحه را تا ما بنصرف خود میداشت مجده الدوله
 پادشاه را بر آن داشت که فرمائی بنام میرزا نجف خان فرستادند باین مضمون که چون بدین و لا و فوج اگر بزرگ
 ملازم رکاب شده اند لازم است که از نکت ای متصرف بقدر واجب و فوج جدا ساخته حال ملازمان
 مسکاری نمائی غرض مجده الدوله این بود که اگر میرزا نجف خان اطاعت نماید نصف نکت او صرف
 در واجب و فوج خواهد رفت و اگر سرداران با نند فوج اگر نیز فرستاد و شکر او را به هم زنند لکن چون بعضی

کور جزئی شامل حالش بود ظلی با در رسید و دیوان سال از کبریا و پادشاه جهان آباد آمد. حسب آثار پادشاه
 مجدالدوله را مقید ساخت بعد از چند یوم در هشتم جمادی الثانی ۱۱۹۶ هجری قمری در شب فوت کرد پادشاه
 منصب امیرالامرائی را بر افراسیاب خان بخشید و در آنجا طب بکجاب شرف الدوله ساخت مجدالدوله از
 حسب بانی بایت بعد از چندی میرزا شفیع خان که او تیر سپهر خوانده میرزای موصوف بود افراسیاب خان را
 از وظیفی بدر ساخت و منصب امیرالامرائی را از پادشاه گرفت بعد از یکسال میرزا شفیع خان در قندهار
 دیکت گشته شد بعد از گشته شدن او مجد و افراسیاب خان سپهر خوانده میرزا بخت بخت امیرالامرائی
 سر بلند کردید چون سیالی ازین مقدمه گذشت فتنه و فساد کلی برپا شد و میرزا جهاندار شاه از جوهر افراسیاب
 خان که رنجیده بگنورفت و در شروع ۱۱۹۸ هجری قمری رسیده تمام مهابت سلطنت را بقتضای
 خود آورد و خانچه پادشاه را بجز نامی نبود درین بین غلام قادر خان سپهر ضابطه خان فرصت غنیمت شمرده
 لشکری از خانچه جمع آوری نموده شاه جهان آباد را محاصره نمود و عرصه را بر پادشاه چنان تنگ
 ساخت که مجبوراً او را طلبیده منصب امیرالامرائی را با و واگذار نمود پس از آن خان موصوف خواست
 که مرته با را از ملک بدر ساخته بی مزاحمت بکار ملک پردازد مبلغی کلی از پادشاه چه مصارف سپاه طلب
 نمود چون پادشاه میدانست که او از عهده این کار بر نمی آید در دادن وجه را رضی نشد غلام قادر خان
 کدر شده روز دیگر چند نفر از اقوام را بر داشت به همراه خود آورده اول پادشاه را مع شاهزادگان
 و شکیر نموده مقید ساخت شاهزاده سید بخت را از مجلس بر آورده بر تخت نشاند پس آن از روز و جوان
 آنچه که توانست از خزانه بدست آورد بدین پیشکار پادشاه و شاهزادگان چند روزی آذوقه بودند بلکه چند
 از آنها از گرسنگی جان دادند با بجز بعد از خبر بسیار در بیستم ذی قعدة هر دو چشم پادشاه را از حدقه بر آورده
 دست نظم بر او و لاد تیموریه دراز داشتند از ترس مرته با فرار نموده بطرف قندهار شتافت بعد از روانگی او
 مرته پادشاه جهان آباد را پادشاه را بجزستور سابق بر تخت نشاند و از نو بنام او سکه و خطبه مقرر شد
 چنانکه سکه او تا ۱۲۰۰ هجری قمری در تمامی ملک هندوستان جاری و رواج بود بعد از آن مرته با به تعاقب غلام
 قادر خان رفته او را دستگیر نموده بسزای عمل خویش رسا بنده پادشاه تا چند سال دیگر بر تخت نشسته
 بود لکن بسزای بانی نبود بجز هشتاد سالگی در بیستم شهر رمضان ۱۲۰۲ هجری مطابق نوامبر ۱۸۰۹
 عیسوی در شاه جهان آباد بر حمت ایزدی پیوست چهل و چهار سال سلطنت کرد از آنکه دو وازده سال
 در صوبه بهار و هجده سال با دو چشم بینا و نوزده سال با دو چشم کور در جهان آباد
 سیه شاه عالم پادشاه در صوبه بهار

شبهه شاه عالم پادشاه



فصل هفدهم ذکر سلطنت معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم پادشاه قاز
 بتاریخ در شهر رمضان سال ۸۹۷ هجری مطابق با نو برپا شد عید می بعد از فوت پدر بزرگوار و بیست سالگی بر تخت
 سلطنت نشست لیکن نظم و نسق امور مملکت تماماً بسیر کار کسب می آموخته بود و سالیانه برای مصارف شاهانه
 کت مقرر کرده بود بعد از سی سال بروز جمعیت و هشتم شهر جمادی الثانی سنه هزار و دویست
 پنجاه و سه هجری مطابق بیت و هشتم ستمبر سنه هزار و هشتصد و سی و بیست برض استقامت و
 جحسان فانی نمود

تاریخ جهانگیری

شبهه اکبر شاه ثانی در صفت و بیاد است

مشبه محمد اکبر شاه ثانی



فصل هجدهم ذکر سلطنت سراج الدین محمد بهادر شاه بن محمد اکبر شاه ثانی پادشاه اعجاز
 تاریخ بعیت هشتم جادی الثانی ۱۲۵۳ هجری مطابق بعیت دهم سنه ۱۸۳۷ عیسوی بعد از فوت پسر
 بر تخت حکومت نشست و از سر کار پسرش ای بیگ لک روپیه جده مصارف او مقرر شد مخفی نماید که بعد از
 او شاه در سلطنت دہلی برج و مرج زیاد روی نمود سرداران دولت تیوریہ بر اقطاع ہند متصرف
 گشتند و بطریق نڈراچہ برای پادشاه میفرستادند پادشاه غنیمت شمرده قبول میکرد و فرمان ایالت حکومت
 نا خط بہای شاہی نوشتہ میداد بر این مدخل مصارف شاہی مقرر بود چون انگریزان بر اکثر بلاد ہند تسلط
 یافتند سرکشانرا مطمح ساختہ با ہمہ عہد و پیمان نمودند از آنجمله جتہ اکبر شاه ثانی سالیانہ دو از وہ لک
 روپہ معین ساختند و چند قریہ از توابع دہلی کہ در پستال قریب سہ لک روپہ آمدنی آن بود پادشاه
 واگذارند و بطاہر احترام شاہی رامری میداشتند چون نوبت بہ پادشاه ثانی رسید قانون گرفتارین
 حکومت گذارند ہم ہم خورد فقط همان مقرر کی کہ برای پد زحین بود برای پسر نیز مقرر شد بہادر شاه
 چون مرد صوفی غنشی بود ہمین قناعت کرده در شاہ جهان آباد بسر میرد و ہندوستان تانما زیر حکومت ملکہ

انگلیز کون و کتور باشد تمام راجگان و نوابان مطیع حکام فرنگ شدند تا آنکه از لندن فننگ ای حدیله وضع
 چه فننگ سپاه آوردند کاقدی که بر آن فننگ با سپیده بود و غنی بود چه آنکه در دریا از آسیب طوبت محفوظ
 ماندند و آن گفته که چون باید بوقت استعمال هر فننگ را بدان برید یعنی بر و عن کا و حرب کرده اند اهل
 اسلام مذکور شد استند که غالباً باید از پیله خنیر باشد بریدن از دندان خلاف دین و آئین است اگر نیران از این
 گفتگو برآید و بعضی از سران سپاه را از هند و مسلمان در میرت مقید نمودند فوج احاطه بنجال سراز احاطه
 باز زد و بقدر شصت سوار و چند سردار خود را که انگریز بودند کشتند و دشلاق و ایلا قها آتش زدند و خنیر
 انگریزی بیوت در عا یا راج نمودند فوج در شاه جهان آباد آمد در ماه رمضان ۱۱۱۰ هجری قمری بهادر شاه ثانی
 بر جنگ فرنگیان برانگیختند که در عا و تا فلک دو بار بلند گردید تا چندی فرنگیان منگوبت مخدول بودند چون لشکر
 فرنگ از لندن بخواریت فرنگیان احاطه بنجی بدس پنجاب لشکری که برای جنگ خلیج فارس رفته بود کرد
 آمد در اجه همون و بیپال و دیگر فرماز و ایان هند منجر نظام والی حیدرآباد و کن در نیش بهوپال فوج بدو انگریزان
 ماسور کردند حال دیگر کون کردید در اوایل ۱۱۱۰ هجری قمری در مان شهر پرست سرداران فرنگ گرفتار شدند و شاهزادگان
 بقتل رسیدند و قلعه دلی تباراج رفت و بهادر شاه را بشهر نکون برده قید کردند و وی در حبس در ۱۱۱۰ هجری قمری
 هستی بخات یافت دولت تیموری نیست نابود کردید جهان ای برادر ناندکس دل اند جهان فرین بدس

شبهه بهادر شاه ثانی



مقاله سیم تا ج التواریخ موسوم بسلسله امیر ذکرا حالات خاندان شاهان صوبه و ده کلن مشتمل بر فصل

فصل اول نواب برهان الملک سعادت خان

نامش سیر محمد امین سپهر سیرزانی نصیر که اصلش از نیشابور بود در سال ۱۱۰۰ هجری بملاقات پدر بار برادر ترک وطن کرده به کابل
 و به بند بشار عظیم آباد رسید که پیش فوت شده بود از آنجا هر دو برادر بسوی ایل روانه شدند روزی چند در
 ایل سپهر روز بشاه جهان آباد درآمدند در زمان سلطنت محمد معظم شاه بهادریه امر او در کان سلطنت در ساختن
 بنا صاب مختلفه و زکامی خوش گذرانیدند در این اثنا سیر محمد امین علاقه جات تحصیل و فوج داری به بند
 سیاه از مضافات صوبه اکبر آباد و ابوجمعی به فده لکت رویه بدست آورده بمطعم و نسق علاقه مذکور با عمار
 اشتغال میداشت تا آنکه باوان سیر ارانی فردوس آرا نگاه محمد شاه شکام شورش بدعت خان با جمعی
 داشت مصدر خدمات نمایان شده در نزد پادشاه خصوصیتی پیدا کرده بمنصب پخرازی پنج هزار
 سوار و خطاب بهادری سرافراز گردید و در سنه هزار و صد و سی و یک بمنصب هفت هزاری خطاب
 نواب سعادت خان بهادر جنگ برهان الملک سرافراز شد پس از آن در سنه هزار و صد و سی و دو
 خلعت صوبه داری ممالک آوده را پوشیده با افولج و توپخانه و انواع تجلات بسرزین اختر گردود
 رسید و بهانجا رحل اقامت انداخت بآنک زمانی از سن تدیران حد و در از حسن و خاشاک مخلف
 پاک ساخت و در پنج اضلاع آن ملک که رانته آوده و خیر آباد و لکنه و بهراج و معظم آباد نام داشت
 با تمام شایسته کشیده محاصل پنج اضلاع را که بقا و لکت رویه سالیان پیش نبود افزایش داد و زیاده
 از یکت کرد و رویه پخرازه شاهی رسانید و سال دوم محض از نساعی جمیده خود بدون جبر بر احدی حصول
 آن ممالک را بد و کرد و رسانیده موارد و عواطف حسروانی گردید و به همین سال سیرزا محمد مقیم مشیره زاد
 خود را از وطن طلبیده و ختر خود را بسکات از و واج او در آور و چون انوار فراست و کامکاری از گامینه
 احوال سیرزای صوف فروزان بود به نیابت خودش بر کاشت و بفر گرفتن قواعد سلطنت و در سن
 قنون عدلت و حکمرانی مصروف و مشغولش میداشت در سنه هزار و صد و سی و یک که پادشاه قشای
 از ایران متوجه هندوستان گردید از او خدمات نمایان بنصبه ظهور رسید و بهان او ان از جهان فانی

بسرای جاودانی رحلت نمود با بجهت نوزده سال بصوبه واک
 ممالک آوده بسکرت برد

شعبه او در صنف بعد است

نویسنده
 سید محمد
 قزوینی

شهبه نواب بران کت



بزرگوار
صفت

فضل دوم ذکر صوبه دار صفر چکت با در شیر و زاده و داماد بران کت
 امش میرزا محمد مقیم است در زیر کی و فطانت از ابتدای عمر متصف بود حسب الاشاره مرحوم نواب
 بران المکت به هندوستان آمد و در سنه هزار و صد و شصت و یکت پس از فوت نواب بران کت
 بخلعت صوبه داری اووه سرافراز شد و در ایل پنجم سال سنکامی که احمد شاه درانی بهت داده
 حسب الحکم پادشاه خدمات نمایان کرد و عساکر خصم را شکست داد و تقرب کتی بدرگاه پادشاه بهرین
 بنصب وزارت قاضی گردید و بختاب دار المہام وزیر الماکت اعتماد الدوله سپاهی گشت و در
 عهد وزارت خود به ضبط محالات احمد خان نیکیش داد مردانگیها داد صاحب رامی ثاقب شجاع بود
 در سنه هزار و صد و شصت و هفت هجری در مقام پرکجات

لمحوق عوارض جسمانی از این جهان فانی
 رحلت نمود
 شهبه او در صفر بعد است

شیه صفدر جنگ عباد



فصل سیم ذکر صوبه واری نواب شجاع الدوله بهادرین وزیر الممالک صند جنگ
 نامش میرزا جمال الدین حیدر است بعد از فوت پدر بر مسند امارت متنگن گردید و در عهد سلطنت اعرالدین عالم
 ثانی و زمان ولعیم سدی شایب زاده بلننا ختر شاه عالم بطرف منتهی پروازیهایی علی مردان روپه و غیره بهت
 برکاشت و بهر طریقی که توجه می نمود علم نصرت بتدبیر شایسته بر می افراشت خصوصاً بهنگامی که بازار احمد شاه در آن
 باستماع مفسده افغانان متوجه هند و سکنان شد در حفظ و حراست حدود ممالک و دفع هرگونه فساد و فحش
 و مراعات باقدانیان به آنچو مناسب آن بهنگام بود پرداخت و با اینهمه بطلب رضای پادشاه فرمان نیز
 کوشید تا هم در آن بست و کشا و در سه هزار و صد و هفتاد و شصت و هجری نصب وزارت بهند و قرار
 گرفت و بوزیر الممالک شجاع الدوله بهادر مخاطب گردید و تمام اطراف و اکناف را بمساعی جمیل خود
 از تدبیر و حوادث وار بماند چون در سه هزار و صد و هفتاد و هشتاد و هشت قاسم علی خان ناظم صوبه بهنگام
 از جنگ با افواج انگریز بستوه آمد و پناه بنواب شجاع الدوله آورد و نواب مدد و روح فوری بقصد اعانت
 ناظم ماده گردید پیش افواج بروی کار آمد با وجود آنکه اکثر سرداران افغانه و کارپردازان بهند و شراد از قیامت

سنگ ظریفی بطبع و نیوی قلوب مغشوش به آنوقت میداشتمند و در حقیقت معامله این نبرد با معان نظر خالی از خوف نمی نمود تا چون تیرنجت و اقبال نواب از افق سعادت تابان بود کج رویهای معاندین کاری نکرد تا آنکه بعد از طی بسیار مراحل که تقضیاتش تطویل می انجامد آب صلح و وفاق بر آتش بغض و تقاطق افتاد و در آنجا آن جانین دست از خون ریزی خلائی باز داشتند و بهین اثنا با شماره خاقان هند و آنکلندالین شجاع الدوله و سرکار کپسنی معاهده صلح و محبت با استحکام شرایط چند مصادقت پیوند حسن انصاف و یافت در زندگانی سرکار را گریز و ممالکت او ده قایم کرد و سپس عمده کورنزی هم از حضور پادشاه انگلستان کشود هندوستان بجا آگست نه هزار و هفتصد و هفتاد و سه غیسوی مقرر کرد و در اولین ملاقات نواب کورنر جنرال با نواب شجاع الدوله در مقام بنارس منصبه ظهور آمد پس از آن معاودت بستقر ریاست خود نمود و توجیه شایسته با تنظیم سهام مالی و کلی مبذول میداشت تا آنکه بعد از چهل و پنج سالگی در بیست و چهارم ذی قعد سنه یک هزار و صد و هشتاد و هشت هجری داعی اجل را بلیک اجابت گفت مدت ریاست او نوزده سال بود حاصل قلم و شش دو کور و هفتاد و یکت بود

شیر نواب شجاع الدوله



مکر صوبه دار کا
آصف الدولہ

فضل چہارم ذکر صوبہ داری نواب آصف الدولہ پسر مرحوم نواب شیخ الدولہ بہا
 اہم شہسازانی محمد علی خان بعد از فوت پدریت و تخم ذمی مقدمہ شدہ ۱۱۸۹ ہجری بمسند فرمان بہی صوبہ اودہ نشست
 و از جانب پادشاہ بختاب وزیر الممالک آصف ہنر بجکت مخاطب شد پس از آن از فیض آباد شہر گھنہ قدم
 از زانی فرمودہ تعمیر عمارات عالیہ و باغات پر قضا و مساجد پرداختہ چون رابطہ محبت و داد و دہ اسطر تو دو
 و اتحاد فیما بین سرکار و دولت دار کمپنی انگریز زیادہ تر از زیادتری پذیرفت نظر بصالح ملک مراعات و رابطہ
 و کجبتی علاقہ جات بنارس و جوپور و غازی پور را بسرکار کمپنی منفوض کردہ و از طرف کمپنی در عرض اینکوہ احسان
 نمایان اقرار جدید بخصوص خط ملک مال وزیر الممالک از ہر قسم مخالفان و بدخواہان درونی و بیرونی متوقف گشتہ
 در مراسم داد و ولو از م اتحاد و کمال توکید دیدہ آمد شہر گھنہ کہ پیش از آن تقریب ہمینی مانست بروز کی چند زینت
 البلا و کشت از جملہ اعمال خیرہ کہ از وہاںی بہت کی آنتست کہ در بخت اشرف نہری در آن زمین جفر نمود
 باسم نہر آصفی لغت و مشہور است قریب بہت لکت رو پیر خراج ان شدہ و بنا بر ہشتم شہر ربیع الاول سنہ
 ہزار و دولیت و دوازده در عمر پنجاہ و یکسالگی بر حسب ایزدی پوہست ۲۳ سال باقی ماند

شیخ آصف الدولہ بہا



میرزا
آصف

مصلح مخم ذکر صوبه واری میرزا وزیر علی خان بهادر آصف جاه

چون آصف الدوله وزیر الممالک فرزند می داشت از وزیر علی خان پسر می را از خانواده شریف بفرزند می خود گرفته
 پس از تعلیم و تربیت و لیعهد خود ساخته بود بعد از رحلت نواب موصوف و لیعهد مجدوح با اتفاق امراء دینیه
 انگریز بر سر ریاست متکلم شد و لقب نواب میرزا آصف جاه شہرت یافت اما از افعال بی باکانه و مزاج
 طغیانه و عدم مناسبت با این دو دمان بریکی را متفری از وی امن گیر خاطر گردید تا اکثری از اراکین
 ریاست سر از متابعت او و از و نه تا یک بعد از چهار ماه حسب ایامی کورتر جنرال از منصب وزارت و ریاست
 خارجش کرد و پس از تقریر شکست روسه سالانه در بنارس محل اقامتش را قرار داد و چون اختر سعادتش و
 به پستی بود انجا هم مصدر جهان قسم بی اعتدالی باشد چنانچه رزیدنت انجا را مع سه نفر از صاحب منصبان
 انگریز را کشته سر با و ابر کی نهاد و در اطراف هند گرفتار شده در قلعه کلکتہ مدت ہفتہ سال محبوس شد
 و در ماه شعبان سنہ ہزار و دو و بیست و سی و دو بعمر سی و شش سالگی از قید عات نجات یافت چون ونگا
 مسند شینئی میرزای موصوف بس قلیل بود از وی امر می تازہ بطور رزیدنت کہ قابل ایاد کار با

شہید نواب وزیر علی خان آصف جاه



فصل ششم در خصوص داری نواب علی بن الدوله سعادت علی خان بهادر سپهسالار و شیخ الدوله

ذکر خصوصیات
نواب علی بن
الدوله

باشاره کورننت سوم شعبان سنه ۱۲۱۰ هجری رونق افروز دولت خانه وزارت شده با این متممه ریاست
 و ساده آرای منصب پرگشت از آنجانی که مراتب محبت و اخلاصش با سرکار انگریز و افرو متکاگر و دیگر
 ایفای بعضی مواعید و عهد و عهد که سابق بمیان آمده مطلع نظرش افتاد بنا علی بن الدوله نوزده لک و بیست
 و هزار و شصده شصت و دو روپیه سالانه مبلغ پنجاه و شش لک و هفتاد و شصت و هفت روپیه و صد
 سالانه افواج که برای حفاظت و اعانت او در متعین بود و بیفزود و بنامی مودت را فیما بین دو لکن از
 سر فو موثق تر ساخت چون در سال چهارم از جلوس نواب کورنن جنرل به لکن و آمد ذکر افروزی مصارف
 سرکار انگریزی و احتیاج نگه داشت افواج در انگلستان پیش آمد خوانان استه او شد نواب وزیر الممالک نظر بر
 اتحاد و یگانگی فرمود که در مقدار سالانه زاده از آنچه مقر است گنجی پیش افراش بنظر در نیاید تا از برای تسهیل
 و تحصیل وجه مقرر کن که بعضی مصارف تنخواه افواج انگریزی تحلیه لک او در جمله لک و اب تا صوبه الہ آباد مع
 قطع فتح کده و فتحپور و اعظم کده و فرخ آباد و تمامی حدود و وسیله مع اخراجات تحصیل و مشاہره شاہزادگان
 و سالانه معمولات اولاد ناصر جنگ و احمد خان نکیش و معاینه و چاکرات و غیره که همه از خزانه وزارت او
 بکار برد از کورننت مغرض کرده میشود و بقیه ممالک بعلاقه وزارت باشد چنانکه تقسیم این بر دو حصص
 برده سرکار قرار یافت و بتاریخ سوم رجب سنه ۱۲۱۰ تقسیم مذکور بمنصبه ظنور آمد بعد از طی این جمله
 در کار ریاست توجه نمود رونق و آبادی ملک راد و مقابل افزون و تا اینکه ملک ہندار کپنی قتل پادشاہ
 شد کیفیت اینکه انگریزان چند نفر بہم متفق شدہ بر رسم تجارت ہند آمدند ہندی کہ در ہند توقف نمودند
 بتدایر بعضی جاہار متصرف شدہ پادشاہ انگلند قرار دادند کہ ما سچو کہ ممکن باشد مملکت ہند را بہ دست می آوریم
 بشرط آنکہ جزا و دیکری مرض عنیت کہ برای تجارت ہند آید و ہر قدر ملک کہ مفتوح شود در اجارہ خود ما ہا
 و آنچه مال الاجارہ معین شود خود بخوانہ شاہی ہر سال پادشاہ انگلند قبول نموده عہد و پیمان با ایشان
 مقرر ساخت و ایشان رفقہ رفقہ تمام ہند را متصرف شدند تا در سنہ ۱۲۱۰ مملکت ہند و ستان بنام کپنی
 نامیدہ شد و بعد از ہند مذکور بسبب انقلابی کہ در ہند پیدا شد و فوج ہندی سر از اطاعت کپنی باز زدند
 و ہزار ہا انگریز کشتہ شد ملک ہند از تصرف کپنی بیرون آمد و کومین و کتوریا لک لندن از پیشگاہ خود
 کار فرمایان ہند برکاشت نواب موصوف خواست کہ ممالک ہند را نوعی کہ بہتاجوری کپنی است
 از حضور پادشاہ انگلستان گرفتہ بچیطہ انتظام خود آورد تا اینکه تخرکی اندرین خصوص بمیان آمد و در خواست
 نواب پذیرا شد بشرط آنکہ کسب حاصل ملک را پیشگی نواب ازین نوید شاد خاطر کشتہ رسیدہ کرور روپیه

فراهم نموده و برای بکیت کرده و دیگر میخواست که وام گرفته سرانجام کار خود نماید که کارکنان قضا و قدر سرگرم
انتظامی و کیر بود کشور چهار دانگ تن عنصرشیش پیش از سرانجام این وام خارج از قبضه مستاجر جان مستعار
کرد یعنی بهر شصت و سه سالگی در ماه رجب سنه هزار و دو و نسیست بهیت نهجری ازین سرامی عالی رخت پرست

شیر نواب بین الدارین



فصل هفتم ذکر ابوالمنظر قاضی الدین حیدر پادشاه

نام وی در او ان ولیعهدی رفت الله رفیع الملک حیدر خان بهادر شامت جنگ بود بعد از فوت پدر
در شهر رجب سنه ۱۲۲۹ هجری تاج شاهی بر سر و قبای ریاست در بر کرده بر سر نشست می رار عایت مراسم تاج
و خلوص با بسکارا کر بر زاده تر از نیاکان خود منظور نظر افتاد و کور نشست نیز نظر بر عواقب امور کرده ابواب
محبت را مفتوح نموده چنانچه در پانزدهم ذی حجه سنه ۱۲۳۵ از طرف ملکه اکلانه بختاب شاه زمین مخاطب گردید
و صاحب خلیه و سکه شد و در تعمیر عمارات رفیعه مشغول گردید و مبالغی کثیر صرف این کار نمود و آن خلیه
معمد الذور ضمیمه بکیت را خلعت وزارت بخشید با بجز وزیر با اتفاق ارکان دولت شاه را قبل نیز درخت زوال
نموده و شب بنوشانیدن بکیت کشیدن چرس در لهوره لعب مشغول داشت خلاصه شاه زمین عجم در

ذکر قاضی
الدین حیدر
پادشاه

ششمین سال که در آن عمر عزیز او در عیش و عشرت گذرانید در سبت و بیستم شهر ربیع الاول سنه هزار و دویست و چهل و چهار هجری بعارضه اسهال انتقال نمود

شبهه غازی الدین حمید پادشاه



صل مشتمل بر ذکر سلیمان جاه نصیر الدین حمید پادشاه

بعد از فوت پدر و زبیت و بیست و هشتم ماه ربیع الاول سنه هزار و دویست و چهل و ششم هجری با تجمعات حضور آنروزه نقی افروز تحت سلطنت گردید و در او ولعب حسرت از مرتبه زیاد و از پدر مرگب و منگت شد و تق و هتق امور مملکت بوزرا بود و مدت ده سال با حشمت و خوشی سلطنت و جهان بانی نمود و در پنجم سی و پنج سالگی در اوایل صمد فرزان روانی نگه و کتور با پادشاه انگلت در تاریخ چهارم ربیع الثانی سنه هزار و دویست و پنجاه و سه هجری پیوند زمین گردید

سلیمان پادشاه

شبهه او در سینه بعد است

بسم الله الرحمن الرحيم

مصلح نهم ذکر میرزا رفیع الدین حیدر معروف به مناجان

دی پرورد و پسر خوانده شاه بود اول زیر سایه الطاف نواب عالی پادشاه بیکم پرورش یافت بعد بهت سالی
 بصد و بعضی امور خلاف از نظر شاهی بهتیا وحشی اگر بسر کار کورمنت اطلاعش داد لکن میرزا مصلح نظر عاطفت بیکم بود
 چون بعد از فوت پادشاه بهان شب بیکم صاحب میرزا رفیع الدین حیدر با جمعیت دو هزار تن مسلح بدو تن شاهی
 داخل شده بر تخت سلطنت جاگزین کردید همراهمان و هو اخوانش نذر گذرانیدند چون خبر به زندنت رسید
 گفت شخص عاق استحقاق منند سلطنت را ندارد فقی حکم با فواج اگر زری داده متوجه خانه شاهی شده اند از هر دو
 جانب آتش مخصوصه زبانه زن گشت اگر چه از جانب زندنت کمال احتیاط ملحوظ بود لیکن باز چندین از سپاهیان
 کشته شدند و پادشاه بالانشین چون خود را مصلح ضرب قوب دیدند و داده از سر تخت بگذشت بیکم صاحب
 مع مناجان بعد ساعتی از تخت نشینی بجا صره در افتادند و شیران خود را نیز با خود با سیری همراه بردند اول
 بکانه پور بعد از آن قلعه چنار کده رفته با سایش قامت کزین شدند و مصلح بیست و هشتاد و دو پیه سالیمان آری
 مصارف بیکم و مناجان از خزینه سلطنت او ده مقرر کردند تا اگر شایسته بودیم ماه محرم سنه هزار و دو و بیست
 شصت و دو و مناجان در قلعه مذکور وفات یافت

شعبه میرزا رفیع الدین حیدر مناجان



مصلح

فضل و هم ذکر صدوقاری محمد علی پادشاه

وی فرزند وزیر الممالک نواب سعادت علی خان بود بعد از مجوسی مناجان اتفاق رزیدنت در چهارم ماه
ربیع الثانی ۱۲۵۳ بر تخت پادشاهی او در جلوس نمود در آغاز جلوس پادشاه محمد و حشمت دولت رزیدنت
با پادشاه ترسیم و تجویزی در عهدنامه موثقه سابق بقره جدید چند لکت رویه سالانه از خزانه شاهی جهت مصارف
انگیزی سلطنتی که متعین بکراست حدود و مصلحت کوهستان می ماندند داده یافته بود از کیفیت این قرار داد
بگورنر جنرال اگهی شد و کنکاشی اندرین خصوص فیما بین ارباب محکم علیه پادشاهی بعمل آمد نظر بر اعانت حقوق حکم
رزیدنت رسید که پادشاه او در برابر ای ادای این مبلغ تکلیفی نتوان داد بسالی استکامی تا که در کار خانجات
مالی و ملکی این دیار که بسوختن کار پردازان سپهرین را و یافته بود از حسن تدبیرش حاصل گرانیده طبع و الا
این پادشاه با شاعت خیر و اجرای کارهای خسته مایل بود و لیکن حیف که در آغاز سال ششم از
جلوس که سه هزار و دویست و پنجاه و هشت بگری باشد در پنجم ماه ربیع الثانی ازین جهان فانی
متوجه عالم جاوداتی گشت زیر سایه رحمت یزدانی جاگزید

شیشه محمد علی پادشاه



ذکر شاه
پادشاه

فصل نازدهم ذکر تاجا به محمد امجد علی شاه پادشاه

بعد از فوت پدر بزرگوار و نیکو سالکی پنجم ربيع الثانی ۱۲۵۱ هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود پس از جلوس علاوه
 اجرائی قوانین عدالت و مراعات حقوق هرگونه حقداران در تأسیس مابنی دین بین اتباع او امر و نواهی
 شریعت تصب السبق را از بسا پیشانیان این سلطنت برده و در کثرت طاعت عبادت و ادخار تقوی و خزان
 خیر سعادت بر اکثر سلاطین با فرزند تمکین فتنه سی و مرتبی حاصل کرده مراعات مراتب و داد و اتقاد و سایر کار
 انگریز اکثر جاگزین خاطر آن پادشاهی بود سپاه پنجه بهنگام منضت افواج انگریز نسبت کا بلستان به علم و ادب
 نگه داشت عساکر جزا به پیش آمد هم لا بهور چه قدر امانت نمود و لکوک بار و پیه تقوی نص کرده که سرتوز
 از منافع مستمره پیش شاهزادگان کامیات هستند چون مدت حیات این پادشاه با مضامین
 سرآمد بهشت روز علیل مانده شب کیشیه بیت و ششم ماه صفر سنه هزار و دو و نود و شصت و سه اعیان التیکت

شعبه تاجا به محمد امجد علی شاه پادشاه



فصل دوازدهم ذکر سلطان عالم محمد ابو جید علی شاه پادشاه

بعد از فوت پدر بزرگوار و نیکو ماه صفر سنه ۱۲۶۳ هجری بر تخت شاهی جلوس نمود و جلوسه متوسلان سلطنت ارکان دولت

ذکر شاه
پادشاه

بیافتن خلعت اسی کران بهای پیرایه عزت و استسما را خود برافزودند و سرگرم کارگذاری گردیدند چون میلان و توجه
 پادشاه بطرف علم سستی بود و تحصیل تکمیلش کوششها بکار برید که استادان این فن معاینه کمالانش دم از دعوی
 او ستادی نر و بستند روزی چند در تیر آسایش اصلاح مزاج مصروف بود و بتفریح و آراش طبع صرف
 اوقات کرامی نمود چون درین اوان جمله رتق و فتق مهات سلطنت تعلق علی غنی خان وزیر داشت رزیدنت انگلیز
 بعضی وجوہات نا ملائم که در تالی با وزیر روداد و روش حکومت و طرز کارگذاریها خاصه پس پیدا و مذاق
 تا آنکه شکوه و شکایتها زیر را بخصور پادشاه آغاز بنامه و خواہش تبدیل وزیر را نمود وزیر نظر به اقتداریکه درین سرکار
 داشت علی العکس توصیف حسن انتظام خود را با تریوید شکایت رزیدنت بوساطت بیان سایر مقریان شب
 و روز بمعرض عرض در می آورد و از اینک پادشاه با حاطه و تدبیر وزیر حرف شکوه و شکایتش از هیچ در و گیر نشنید
 عزل وزیر را بجز اظهار رزیدنت خلافت آئین مروت دانستند قبول این مسئول نمیداد چون رزیدنت شکایت
 این معنی بکوزر جنرل نوشت درین اثنا بسال ششصد و عیسوی کوزر جنرل به حکام سیر ممالکت بلاقات پادشاه
 قصه لکهنو نمود از استماع این خبر در تدارک همان آمده شده تا کما نورا اتفاق امر استقبال نمود بوقت
 ملاقات با کمال مهربانی در یکت بود و نشستند و بکلمات لطف آئینه سرگرم گفتگو شدند بعد ازین ملاقی با پادشاه پیغام
 طلب ضیافت بمستقر خلافت داد و خود را پیشتر متوجه دارا کلا فذ کردید بعد از آن کوزر جنرل حکم ضیافت از
 عقب مستقر خلافت در رسیدند روز در لکهنو توقف نموده روز چهارم بوقت روانگی محبت نامه مشتمل بر بعضی
 شکایات و نصایح دوستانه در خصوص انتظام سلطنت برای گذرانیدن بخصور پادشاه بوزیدنت سپرد و رزیدنت
 آن نامه را پس از روانگی کوزر جنرل بخصور پیش کرد پادشاه چون در آن نامه نیک نظر کرد و توجه با شکایات
 مندرجاتش نمود وزیر با حسن انتظام خود را بشهادت سایر مقریان بپایه ثبوت رسانید پادشاه بر گفته وزیر
 اطمینان نموده چون سالی چند بر همان طریق و طریقه بگذشت رزیدنت تحریری باظهار شوق تفریح اصلاح ملک او
 بخصور فرستاد پادشاه نظر بر تواحد و اتحاد انگشت قبول این باسؤل بر دیده صلاح بین نهاد و رزیدنت را
 اجازت سیر سفر داد چون این ششم دوره رزیدنت درین مملکت امری بود عجیب از همان وقت توہمات
 کاسده بلجسای عوام راه یافت بگد و ساوس و اشتباہات بعضی خواص بهم با طرف خلاف میرفت
 کسانی که با غرض نفسانی باطنور بعضی بی اعتدالها که از وزیر چیزی بدل میداشتند چنین موقع را از منعمات
 انجاشته عریضه های شکایت بنظر رزیدنت گذرانیدند و همه را رپورت بکوزر جنرل می نمودند تا آنکه از شکایات
 ستواتره که قلسدش را در آن در انقطاع نمیشد کوششهای ارباب صدروا بیت انگلند آگنده بود و دیگر بآب شنیدن
 نامه تا آنکه از کمال دستگیری عالی عالی چنان آمده شد که در بیشتر انتظام تمام سلطنت او در ابلف کفایت

خود کینه چنانچه حکمی باین خصوص بنام کور جنرل بهادر نفاذ یافت و میسر جنرل اترم زندیت گمنوا برای اجراء باین حکم حسب الطلب کور جنرل کلکتہ فرارسید و بسر کردی افواجیکه برای ضرورت این مهم فرامهم آمده بود باز پس روانه اوڈ کرید و خواہان دولت اوڈه خیرتو حش اثر ز پادشاہ رسانیدند لیکن ہمہ معروضات از بهنوات زیرنا سمید کارکہ با وصف یگانگی از گنواڈ شیدہا بیگانہ افتادہ بود و درودہ احقا مانڈ میسر جنرل اترم با افواج انگریزی باین بلاسی تا کہمانی در رسید وزیر بامستجبال بامستقبالش شتافت و بوقت ملاقات ارادہ شس را دریافت بعد و در جنرل موصوف حاضر باد گاہ شاہی کشت پس از تقدیم لوازم ادب بعبت تا شہ کہ بحقیقت بعکس بود از نظر پادشاہ کدر این پادشاہ آنوقت بر کردار سرتوار وزیر واقف شد و درینوقت ہر سوکڈاشت در غرہ جادی الشانی شہ اجوی پادشاہ را از تحت فرود آورده و ملک اوڈه را شامل ملک انگریزی نمودند نظریات انگریز در آن سلطنت کہن سال جاری کردند و یک کپت مانڈ چتہ مخارج پادشاہ مقرر نمودند پادشاہ بفرم بنگلہ لندن در گمنو برآمدہ کلکتہ رسیدہ مقیم کشت تا در شش مہینہ رقت در پاریس انتقال نمود و شاہ معزول در کلکتہ عمارات عالی بنا کرده و از دنیا و ما فیہا چشم بستہ بہ عیاشی خوشگذران مشغول گردید و در ۳ محرم ۱۲۱۰ انتقال نمود و نفس او را کیر بلا بردند بعد از رحلت انسر کار انگریز چتہ اولاد ایشان مانڈ بقدر سدر متق معین گردید و قریب ہیچ ہزار کس وظیفہ خواہ بودند بر طرف شدند

شہید محمد واجد علی شاہ بادشاہ



خاتمه

مخفی میباد که در وقت روانگی و اجد علی شاه از لکنو یک پسر وضع موموم بر عیسی قدر و ما در شش را در لکنو گذاشته بود در شش سهری که فوج فرنگت با منی شد و در بلی غیره فساد بر پا کرد و مردم بر عیسی قدر را پادشاهی مقرر کردند و فرزند او را انگریزان از لکنو باین خیال دست تروه بودند که مادر و برادر شاه بکندن رفته بودند برای ادخاری که بر گاه استر و ادماکت با نماند و با ضرورت حال متاع ایشان با آنها و اگر خواهد شد لهذا فرزند بجای خود بود پس بر عیسی قدر بر فرزند دست یافته زیاد از یک لکت سپاه جمع آوری کرده و لیرانه با فوج فرنگت جنگید تا ماه و پانزدهم یوم سلطنت کرده از بی وفائی و ننگ عرانی لازمان خویش کثرت سپاه فرنگت بستوه آمده از لکنو برآمد و در امن کوه فیال مدنی با فوج فرنگت جنگت جو مانده چون نوکران خیرخواه او کشته شدند و ساز و سامان حرب ماند و راه جگامی الاول مشنگه سهری پناه بر اجد فیال پرور اجد او را در حمایت خود جای داده و بنگران فرنگت گفت زبون کشته را شیخ و خیز زون بود بر رگ مرده نشتر زون بدینال اهو چه پوی چو پیر اگر شمره پس شیر کبر انگریزان سخن راجه را قبول کردند و دست از پیکار کشید و مراجعت نمودند راجه برای بر عیسی قدر و طبقه مقرر کند وی قبول نکرد و گفت هنوز زدن قدر می زرد و جواهر موجود است بر گاه صرف شد همان شاه هتم راجه در سواد شکر کوهت ماند و برای سکونت او جانی مقرر نمود و از بعضی ثقات شنیده شد که شخصی سوداگر ایرانی که ساکن تداخ بود دختر خود را به عیسی قدر داده و بر عیسی قدر آنچه جواهر داشته بشخص سوداگر مذکور داده تجارت نماید و فایده آنرا سال بسال میدید بر عیسی قدر بدان آمده که زبان میکند لکن از قدر که معلوم شد این اوقات حسب انخواست سرکار انگلیس حکایت آمده و بجای پدر جای نشین است اما از دولت بینه انگلیس برای ایشان مقرر شده جهان ای بر او نماند بکش دل از جهان آفرین بدین

مقاله چهارم کتاب نیت الزان و تاریخ و سلاطه السیر در بیان مملکت از کیفیت حکومت و سلاطه ابالی سلطنت بر طایفه بجا لکت وسیع الفضا می دهند و ستان از آغاز طلوع خورشید حکومت انزل آیت اندیا پسنی

بر خاطر خاطر اولی الالباب مطالعه کنندگان این کتاب کثرت و معلوم باد که مملکت هندوستان در جنوب آسیا واقعست بحساب اهل خرافا در چهار حصه تقسیم شده است اول کجنگ یعنی ولایاتی که از روه و کجس مشرو میشو و دوم سندیک یعنی ولایاتی که از روه و خانه سند آبیاری میشود تقسیم کنترل اندیا یعنی مملکت مرکزی چهارم سورن اندیا یعنی مملکت جنوبی سلاطه و سلیطای سلطنت کلیتیه بچار سوسی هندوستان بدو کار بفرم تجارت بود

تین این مقال آنکه در سنه ۱۶۰۰ عیسوی از پیشگاه گل آینه نیت فرمانفرمای نخلستان جماعتی از تجاران مملکت بخصوص بجزایر
 سیر و سفر تجارت شرقیه هندوستان فرمائی حاصل نموده اساس کار تجارت این مملکت با حکم کرده و این عتبات
 ۱۱۰۰ نوبل آیت اندیکینی لقب و موسوم گشت در آثار کار و عهد سلطنت نورالدین جهانگیر پادشاه دہلی بمقام
 بندر سورت آمد و طرح بنای تجارت انداختند پس در سال ۱۶۰۰ عیسوی در عهد سلطنت چارلس اول پادشاه نخلستان
 و وزیران سلطنت ابوالمنظر شهاب الدین محمد شاه پادشاه دہلی جماعتی از تجاران مذکور به بندر سرتی برای تجارت فرستند
 و در سال ۱۶۰۰ عیسوی زمان سلطنت همان چارلس اول در حکومت شاه محمد شجاع پادشاه دہلی در مقام هوکلی نیز
 با کار تجارت پرداخته و در سال ۱۶۰۰ عیسوی که عهد فرمانروائی چارلس اولی و زمان سلطنت او نیکت نیب بود
 کاشان کپنی بزور کارخانه تجارت مملکت بنگال را نسبت به راس افزودند نظریات عالم گیر در دستگاہ
 تجارت کپنی در مملکت ہند خیلی ترقی پیدا آمد پس در سال ۱۶۰۰ عیسوی حکم گورت آف دیر گورس کارخانه تجارت مملکت
 بنگال از تجارت مدراس علیحد شد چون نواب شابت خان صوبہ وار در آنوقت بعضی احکام منافی راہی کپنی
 جاری کرده بود و جرم از پیشگاہ عیسوی پادشاه نخلستان حکم جنگ با صوبہ وار مذکور و پادشاه دہلی بنام کپنی
 صادر شد و برای انجام این مهم فوجی لشکر جنگی با دو صد توپ با دو مرکب جنگی از آنکلند ہندوستان با سورت
 و با نسران کپنی حکم شد کہ جہانات را بجا تمام برند و اول آن مقام را بحیطه تصرف خود در آورند و بنا بر
 در آنجا آغازند خلاصہ بعد از گفتگوی بسیار و زود خورد و بشمار بتاریخ شازدہ ہم ماہ اکت ۱۶۰۰ عیسوی کپنی
 کپنی صوبہ وار عقد مصالحت بستہ شد و کپنی بنگال را ریاستی جداگانہ قرار داد و در کلکتہ قلعه ساخته تمام شاہ
 نخلستان فوت و لیم موسوم نمود و در سنہ ۱۶۰۰ عیسوی بعد سلطنت گلانی نواب مرشد قلینان از وضع حرکت
 کپنی خوش نیامد و احکام چندی کہ خلاف طبع کپنی بود چاری کرد و کپنی مسترترین و خواجہ سر ہند از منی را
 بر اسم سفارت بعنوان فرخ سیر پادشاه دہلی فرستادہ انجام مرام خود را بضمین ہدای مراتب چارکانہ ذیل بنویسید
 اول آنکہ حکم شود بار الضرب مرشد آباد بھراہی تہ روز سکہ طلا و نقرہ برای کپنی طیار کرد و
 دوم آنکہ ہر کسی کہ بیروانہ را ہداری بدست کپنی داشتہ باشد در سرحدا ت تقصیر مال و متاعش نکند
 سوم آنکہ ہر کسی کہ بدین کپنی کرد و محکوم حکم سردار کلکتہ باشد
 چارم آنکہ کپنی میخاہی و بہشت قریہ نزدیک کلکتہ بخر منع و تعرض درین امر را نیابد
 فرخ دیر ہر چار خواہش ہنارا قبول نمودہ سفرای مذکور یا نیل مرام عمان غریت بصوب کلکتہ منتطف
 نمود و در سنہ ۱۶۰۰ عیسوی پس از آنکہ نواب مہابت جنگ داعی اجل را البتیکت اجابت گفت نواب سرنج اول
 بصوبہ بنگالہ و بہار و او ویسہ منصوب کردید کشد اس نایب نواب شہاب جنگ منظم و ما کہ بجز صوبہ

و صورت اهل عیال که سخته و طفل حمایت کمپنی بگلته آمد و از کمپنی امان خواست سراج الدوله بخواستکاری او پامی
 یکمپنی فرستاد و از آنجا شکر حمایت تمام از واجبات آفرین ملک اریست کمپنی خواستش اورا قبول نکرد و سرسراج الدوله
 ازین فقره برآشفقت و بتاریخ بیستم جون ۱۸۳۰ ششده عیسوی با کمپنی در گلته جنگی عظیم کرد کمپنی مداس نشینیدن این خبر گرفتار
 با یکت فوج سپاه انگریز و دو فوج هندوستانی بدر روانه گلته نمود و باره میان فوج انگریز و نواب نایره آتش
 جدال و قتال بلند شد آخر الامر نواب شکست خورده گلته بتصرف انگریز و بندر هو کلی را نیز تسخیر نمود و بعد از چند
 مصالحت ظاهری در میان کمپنی و نواب منعقد گردید لکن بعد از عرضة قلیل صورت مصالحت برهنورد و باز بمقام پامی
 محاربتی عظیم روی داد با وجودیکه لشکر انگریز قلیل و لشکر نواب از جهل هزارتن بود و نواب تاب مقاومت نیاورد
 راه گریز نیموده بر شد آباد رسیده اهل و عیال را بروداشته روانه عظیم آباد گردید و درین راه اورا دستگیر نمود و بدانش
 کشیدند بعد از آن میر محمد جعفر خان را بر بند ریاست مرشد آباد مستشار گردانیدند و در ۱۷۶۳ عظیم آباد را مسخر
 نمودند و در ۱۷۵۴ لار و کلیو با ناظم و افسر ملک هندوستان قرار دادند و در همین سینه صحبت بخانه بیمار و اورسینه
 شاه عالم پادشاه و علی با انگریز و اگذار نمود و برای مصارف پادشاهیت و چهار لاکت و سیالیانه مقرر شد و در ۱۷۵۴
 لار و کلیو استیفا داده روانه انگلستان شد و بهتری و نیزیت بجای ایشان مقرر گردید و در ۱۷۵۴ میان انگریز
 و نواب حید علی خان الی میور بعد از محاربات بسیار مصالحت مسلوک گشت و در ۱۷۵۴ لار و وارن بستنگس تونق
 افزون گلته گردید لار و در حد ف اهل برآورد داخل کمپنی انموده تحصیل کند کانش انکلیتر نام کرد و خلاصه
 کمپنی را از مرشد آباد بگلته آورد و همانسال بعد التما مقرر شد و در گلته دو حکمرانه اسلحه ایل قرار داد یکی برای
 اسلحه مقتات دیوانی بنام صدر دیوانی و یکی دیگر برای مقتات فوجداری بنام صدر نظامت در همان اوان
 برای حکومت هندوستان ضوابط و قوانین جدید جاری گردید یعنی از برای شوری صوابدید در اجلاس گورنری
 چهار کس کوشلی مقرر شدند و در ۱۷۵۴ اجازت طبع اخبار داده شد مشروط بآنکه اخبار صحیح مندرج ساندند و
 لکنه بنایس را از نواب وزیر گرفته و در ۱۷۵۴ لار و گارن و آلس کورنری و هم سپه سالاری هندوستان مقرر
 گشتند و درین عین انگریز نگرات باقیو سلطان الی میور محاربات سخت نمود و آخر الامر قیو سلطان تن بمصالحه دروا
 و در ۱۷۹۱ چون عهد گورنری بدار کوس و لیلی اختصاص یافت باز باقیو سلطان محاربه روی او در آن معرکه قیو
 سلطان کشته شد و در ۱۷۹۰ محالکت ارکات سورت و تجور را مسخر نمودند و در ۱۸۱۳ با غیالیان تنکاشه کارزار کرد
 کردید و غیالیان را بهرستی سخت رسید انگریز ایشان صلاح کار خود را بصلح قرار داده بسیاری از ملک خود را با انگریز
 و اگذار نمودند و در ۱۸۲۳ نون بتصرف انگریز درآمد و در ۱۸۲۹ هندوستانیا نرا عهده امی جلیده صدر الصده و محال
 شد و آمد و رفت جهازات در هند جاری گردید و در ۱۸۳۵ روپیه کمپنی جاری گردید و در ۱۸۳۵ ملک پنجاب را تصرف کردند

و در سال ۱۸۵۶ قندهار و سرخان بتصرف انگریز درآمد و در ۱۸۵۹ ملک او ده با تمام جنرال او ترم بهادر تصرف انگریز
 درآمد و در ۱۸۵۲ ساله لوباسی هند سر بر زد و شورشی عظیم در تمام هند برپا شد تبیین این مقال آنکه چون قشکهای که
 تازه اختراع شده بود که کلر لاش مسافت نهند قدم کار میکرد برای سپاه از آنکند آورده همراه آن قشکهای
 جدید که کاغذی بود عن در آن سچیده بودند تا از آسیب باد و باران خراب نشود و بار و دهم پندار آورده
 بودند و بسپاهیان هند وستانی تقسیم نمودند چون باید بوقت استعمال قشک مذکور سرانرا بدان برده در
 اندازد سپاه بنود گفتند این دروغی که بان کاغذالیده شده دروغی است و است لنداد استعمال آن عذر آورده
 اهل اسلام گفتند شاید زهری خفزی باشد و بریدن آن از دندان خلاف این آئین است کورمنت حکم داد که در
 کلکترو مان هند بهان قسم قشک ساخته سپاهیان دادند باز سپاهیان هند از قوم برهمن و راجپوت قبول
 نکردند و حکم از کورمنت شد که اسباب و آلات ساختن قشک را در هند سپاهیان تا خودشان بدست خویش
 بسازند و با بروغنی که در هند پیشان ممنوع نیست چه کینند باز ازین حکم نیز سر باز زدند و بر خود سری ای قیامند
 افسران فوج بعضی از متردین را سیاست نمودند چاره نشد چون اینگونه تا زمانی اولاً از سپاهیان فوج نوزدهم
 متقیم برهمن و بطور رسید حکم شد که برهمه کویج کرده بمقام با کپور جمع شوند چون در موضع مذکور اجتماع نمودند
 حکم شد متردین از خدمت سرکاری عزل و اسلحه قشک را از آنها بازستانند و مشایخ ایشان را تا جهان یوم با ایشان
 و سچوهری نظمی دانستند در باره مشایخ ایشان بیان نمود و گفت با وجود اینها زمانی سرکار علیا در عیبت
 پروری مصارف عبور شمار از دریای هوکلی متحمل شود ایشان بظا لشکر نمود ولی چون لهای ایشان ملو از کینند بود
 یکی از سپاهیان حکم نموده چند نفر از افسران فوج را زخمی کرد و رفته رفته نایره فنا و بلند کردید اشرار و او باش که
 پیوسته در صد فنا و بدستان شدند و خواطر نشان حوام کردند که انگریز به نهب و کیش رعایا میخورد و خلوت تصرف
 نماید لذا بدین بهانه شورش در اضلاع و اقطاع مملکت برانگیخته و جنگا می برپا نمودند از استل و اخبار و حشایان
 شرعاً بازار روزی نبود که با کونا کون تخلفات و توهمات هم و دشمنی هم هر اس نباشند به صد کوزه طلال صبح را شام میکردند
 و شبها با کمال قشقت خاطر بزمی آوردند تا آنکه دایره فنا و کینند خوانان رو بوسعت نهاد و در هر گوشه بیاحت
 و تاراج برداختند سپاه افسران اضلاع بر تن ستم آنان بجزار حسرت و حرمان جان دادند و زنان و بچهان نشان از غایت
 بیرحمی اشرار بقراب فنا افتادند و اینها فنا و از سپاهیان بطور رسیدگان حوام این بود که سپاهیان با بدین دخل
 ذهبی دست از استعمال قشک با برداشته و ابالی سلطنت با آنها جبر کردند و همان حیرت شد و موجب اینها
 شد که کن حوام سچاره خبر از حقیقت کارند از ندانند که معاد قشکک بهانه بوده و حلال آنکه نشان اینها و آن
 بود که در ۱۸۵۹ عیسوی قانونی جدید در خصوص منع محروم بودن از ارتش به تبدیل فیهب در هند جاری شد

مردم عوام از هند و اسلام بوجه واقف نبودند از اصل مطلب نسبت داخله انگریز را بجهت و ادیان فهمیدند حال
انگه این کافران تیرمانده گان سابق ایشان عاری از پیرایه خرد بود چه که این قانون برای عموم مردم بود
نه ملت مخصوصی و اصل بنیاد و بنیاد این قانون بخیال کو بیمنت آن بود که چون حقوق معاش بر شخصی از تعلقات
دنیوی بدین کیش قعلق نداد و دولت مذہب امریست متعلق بآب و عقاب آخرت نه بجایه و دولت است که در
امثل هند و ثراوی بدین اسلام در آید یکی و بدی و می متعلق به روز جزا خواهد بود و بقانون سلطنت تکلیف
معاملات دنیوی بر قوم بدون حمایت مذہب ملتی انفصال می یابد پس حقوق دنیوی چنین کسی را بعلت تبدیل
مذہب تلف نمودن چه ضرور است تبدیل مذہب امریست متعلق بعقل و اختیار و از هیچ آئین سرکاری نمی توان فهمید
که سلطان وقت مردم را بملت خود میخواند و حال آنکه در خصوصیات مذہبیه و مراسم دینی رعایا حکومت
انگریز گاهی مضایقه نموده و همیشه رعایت مذہب کیشهای رعایا را در نظر داشته چنانچه مدارس عربی فارسی
و سنیکرت محض پاس خاطر مسلمانان و هند و در هر شهر و دیار جاری نموده و کوشتهای عام داده که رعایا خیالات
واهی نکنند که حکومت انگریز بجهت کیش رعایا قرض و مزاحمتی میسر سازد و بر کس در مذہب ملت خود مختار است
خلاصه در همین اثنا که غنچه زار و بازار بود و خلق خدا بصدمات پریشانی گرفتار بود و قدرای را که این سلطنت بر آن قرار گرفت
که یکی از حکام کلکته که از راه ضایع و اطوار مردم هند خبردار باشد بتدارک حالات رعایا و تائید احکام آنها و اصلاح
بظرفیهائی که با انواع اسباب راه یافته بر کار مذابا حسن الوجه تنبیه و کوشمال سرکشان را در آنکند و بتدبیر مناسب بنماید
و بتکیین و تسلی خاطر رعایا که بشنیدن اخبارات ای عوام پرکنده دل شده اند بعنوانی بر تو از و که امن و امان و
و جمعیت اطمینان که از میان رفته بآنجایه آخر الامر سامیول صدر الصدور کلکته که واقف از احوال و اطوار
قائمین آن دیار بود و در وانش بگانه و زکار بود و بعد که کشتی مقام پتیه و اضلاع حومه متعلق این نامور شد
روانه کردید چون وارد عظیم آباد شد مجلسی منعقد نموده صلاهی عام در داد کرده که گروه خلائق در آن مجلس که آمدند
کشته موصوف نطقی منع و منع بدین مضمون داد انمود که ای عوام دانسته و آگاه باشید که بجهت حفاظت و رعیت پروری
سرکار که در جزیرل هیچگونه تفاوت و اختلاف راه نیافته جمله رعایا از مسلمین و هندو و نصاری و یهود چنانکه سابقا در
رافت رعایت جناب ممد فوج بودند اکنون نیز همچنانست و فاشعاران حق گذارند ام مستحق انعام و توفیق
و پادشاهان قابل سزا و تکریم چون برکت از شما صاحب عقل و خرد میباشید نباید کوشش بر افواه عوام نمائید لازم
اگر در تعلیم و تفریح عوام بکوشید و هر کوه سلطوت و حشمت حکومت را خاطر نشان آنها نکنید و بچارگان لازم
صدقات و پریشانی و آرا نید با بکار کشته صاحب حکمت عملی آنچه باید و شاید از حالات واقعی و نصایحی که مناسب
وقت بود بیان نمود تسلی کلی بخاطر ای پریشان راه یافتان وقت جمیع رعایا و برایا بحال طبعیتنا خاطر خود

بدعای دوام سلطت پرده خفته عیال افعال خود را که از ترس اشرار با طرف فرستاده بودند طلب نمود و کاروبار
 تجارت از باب معرفت از سر نو رونق گرفت در عرصه قلیل نزار که شش و هفتاد این سلطنت اکثر مقامات فتح و نصرت
 حاصل شد و اشرار بگردانها هتکار خویش گرفتار شدند و حشمت اضطراب رعایا بکلی بر طرف شده و احکام که پیش از
 دستور سابق جاری گشت و درین سینه مملکت بندها که پیشی مفتعل یا علی حضرت مکه مظهر شد این وقت بحسب قانون سلطنت
 هندوستان بر پنج حصه کبیره مقرر شد اول ممالک برتش و آنرا بیشش حصه تقسیم کردند
 حصه اول علاقه بنگال و آنرا در تحت حکومت لغنت گورز قرار دادند

و آن صوبه بنگال و صوبه بهار و صوبه اویس است
 حصه علاقه مدراس و آن را در تحت حکومت گورز مقرر کردند

و آن آرکات و ترچناپلی و تیر مهورا تیلور پتن چهل پتن کنتور گرنول بلاری راجسندی
 کرچین تانچری کالیکوت سنگاپور سرنک پتن
 حصه دوم علاقه بمبئی و آنرا در تحت حکومت گورز کونسل قرار دادند

پیشکش به تبرستان
 www.tabarestan.info

و آن بمبئی پونده احمد نگر خاندیس و باردار تمانه رتناگری سورت بروج احمد آباد
 حیدرآباد سندھ سنگاپور تاسک ستارا
 حصه چهارم علاقه فریده آنرا در تحت حکومت لغنت گورز قرار دادند

و آن بنارس فتح گده تیریز پور گورکپور شاه جهان پور ستر تریلی تیلی پیت مراد آباد قانپور چوچا
 حصه پنجم علاقه پنجاب و آنرا در تحت حکومت لغنت قرار دادند

و آن دهلی لاهور امرت سر قمان کویانہ انبالہ شله ویر غازی خان ویر اسمعیل خان
 جامندر پشاور سیالکوٹ

حصه ششم علاقه اضلاع جدید و آنرا در تحت حکومت ولسری قرار دادند

و آن آوده ناکپور برار بلاو پکو مرسان برما کشمیر مین پور
 دوم ممالک مطلق النان

و آن میپال و بهوتان است که این بیاست خراج نمیدهند
 سیم ممالک پرکیز است

و آن گوا و تن قلندریپ پونده پجری کاریل تانان ضلع راجسندی چندر نگر
 چهارم جزایری که از توابع هندوستان است آنرا در تحت حکومت جیف کشن قرار دادند

آن سرانجام و کتدیپ و مال و پ و نیکیار و آندامن

پیم مملکت متحاب که ملطع و متقاد و خراج گذارند

و تحت مملکت هند پانزده لاکت میل مربع است که من جز آن نیکت میلین بقصر فکله مملکت است و شش لاکت
میل زمین بقصر روسا و اهل اسلام در داران صنم پرست است و دارای طبیعت شش گره و مخلوق و پنجاه و دو گره و
نزدیک نام هندوستان است و در این مملکت اکنون تیزه ریش مسلمانان پشاور و شش ماه هندو بر سادو
ریاست مکن دارند و در تحت حکومت دولت گلپیس و خراج گذارند و کتف کتاب مناسب چنان یکدکه مجمل شرح
احوال و بندی از محاسن خصال و محامد فعال هر یک از اماراد عظام و واجبان الاسلامی که اکنون بر هند ریاست
شکند بر صغیر و مکار گذارند و غرض نقشی است که با زمانه که هستی را نمی بینیم بقستی .

فصل اول ریاست مکن که از لشکر و کشور بزرگترین ریاستهای هندوستان است

بزرگان است
مکن

این ریاست متعلق است به اعلی حضرت فریدون چشمت کردون تخت کیوان تکیست شاه جوان بخت مجید بکر کامکار
سازد و در زمان آصفی ابو المنظر فتح جنگ نظام الدوله آصف جاه میر محبوب علی خان بهادر ادام الله عمره و دولت
پنجمه ربع الاولی است که سلطان شوم ماه فروری ۱۱۸۱ عیسوی بر سر جهان بانی جلوس فرمود و هر یک از
اعیان سلطنت ارکان دولت را بمناصب بلند و خدات از جمله اعزاز و اکرام نمود و به نظم و نسق مهام مملکت
پرداخته و مراسم شرف عدلت و نظم مملکت و ترویج سناج اسلام و استحکام قواعد علوم کوی سبق از شایان جهان
ر بود و در آداب رعیت پروری و اسباب سناگتتری و وفور توت و فنون فنوت چنان جدی مو فوری گامی
آورد که احسان فریدون کتوم وصیت عدل نو شیروان معلوم گردید و حقیقتی آفتاب سلطنتی را از مغرب
زوال محفوظ گرداند و تحت مملکت این پادشاه ۹۵۹۳۶ میل مربع است خراج مملکت این پادشاه پنج گرو پند
میباشد پشاور هزار سوار و پیاده حاضر کاب دارد و بیت و یکت شکلت توپ سلام و هر مقام که باشد از

جانب گلپیس برای ایشان مقرر است معاهده دوستی انگلیس در ۱۲۵۹

عیسوی منقشه

شبهه ایشان در صغیر بعد است

شیدای دولت‌نظر نظام الدوله میر محبوب علی خان بیار



ذکر معدودی از مستعدان دولت و مترجمان خلوت علی حضرت پادشاه

اول بحر معرفت و ابر کرمیت آسمان وزارت مهر سپهر آفاق جلالت جناب مستطاب فخر اکرم عظیم احشمت رفعت جنک
 بشیر الدوله عمده الملک اعظم الامراء وزیر دربار اعظم و داخله و مایه کل محروم و کن دایم حبس لاله العالی بانواع خصایل
 آراسته باقسام خصایل پر پیسته رای غیب نمائش استوار حل مشکلات امور است کار اصابت ایش قانون کشف
 مصلحت احوال جمهور از آنرا که مستند وزارت و چهره ریاست را به جمال شوکت آرایش داده چندان در اسراف
 مطالب ضحوا و آبا و انی حال ولایت شادمانی نال بعیت مبالغت فرموده که در هیچ یک از عهد و او اخذ و قرن
 او ایل وزیر سی علی تلک المفاخر و الماثر و مشیری علی تلک انحصایل مشهور و بیقتاده مانع بر آسمان ادب و دانش
 خواهم یا صلا یوان خرد و پیشش دایم از زمین کفایت حسن کفالتش چنان در پیشگاه شاهی محل مرحمت است که احدی
 از مستعدان دولت و مترجمان خلوت را این نوع عظمت شان نیست اشهد بانند ذکر خصایل و شرح فضایل و علو نسبتها
 و متوجه حساب این فرخنده وزیر پادشاه آنرا است که بنان افهام و بیان اعلام نماید .

ذکر نواب

ذکر نواب

دوم جناب مستطاب عظمت و جلالت غنساب اجل اکرم انجم نواب محمد علی الدین بیار در تنج جنک شمس الامراء

امیر کبیر خورشید چاه دام غلظت فنون ادب را دارا و صنوف لطایف را بهار عالم را صدر افزای عزت و جلال مسند
 نشین عقل و کمال در فصاحت کلام و صفاقت مقام طلو نسب و سمو حسب و انعام بی پایان احسان بی استنمان
 و استعلائی قدرت و استیلائی قوت و درج کمال معارج جلال کمالی با وی طاقت همسری و لیاقت برابری نیست با این
 بلند می درجت و ارتفاع منزلت چنان با عتی و درویش و بیگانه خویش سلوک و رعنائی نماید و آنا تر از باد و در پیش و آفتاب
 و بخشش می چون که تو گفت آنرا که چشم سدیدیت بروی می بازاید و هر که با دست متناهیست بسوی او دراز نماید
 نسیم جناب مستطاب جلالت بکتب اجل اکرم افخم اشتم نواب محمد افضل الدین خان بهادر سکندر جنگت اقبال الله
 و قارالامراء دام اقباله العالی کو بهر پیش سرشته بهر است مراتب عزت و اقتدار و مراسم شوکت و عظمت ساری
 با وی طاقت همسری و لیاقت برابری نیست احدی و خیده ایست از لالی که تالی آن از بحر عمان نخبه و اکتبت بلند
 بی زوال خویش که دستور ایسا لیبقت و کبجوز خزان برتوت و میزان مراسم انصافست چنان در پیشگاه شاهی محل
 و شوق کرده که مرجع سهام و مصدر کفایت امور خاص و عام است بهمانا این لقب خود براننده جاه و جلال
 و فرازنده شوکت و اقبال بوده نسیم فضایل و اطراف جهان را چون گلستان مطرویم شمیم مناقش و شری زمین و ناز را چون بهر زلفه و سینه

نواب محمد
 افضل الدین خان

شید نواب اقبال الله ولد و طولانی



شید نواب بشیر الله ولد بهادر



نواب
محمد

چهارم نوپاک و نیرانیاک خورشید آسمان عالی و در وقت شاهزاده مهر طلعت امیرزاده پهرین نواب مستطاب اجل اکرم
ظفر جنگ که سرکار خورشید جاوه را عالی تراود پسر است بناهت اخلاقش مانند لعلان صبح صادق مشهور آفاق و
بی نیاز از شایسته که نه مبالغت و اغراق است

شید امیر کبیر خورشید جاوه بهما

شید شاهزاده ظفر جنگ بهما



نگارخانه به تبرستان
www.tabarestan.info

نظام
نظام

نجم نواب مستطاب اجل اکرم افخم میرسد علی خان بهادر نظام یار جنگ نظام پورالدوله حسام الملک خانخانان
سعین المہام متفرقات ام اجلاہ فضلی ما پر وار و مسلحی ظاہر بہت بحسبیت متلاطم کہ از کثرت بخشش نیز میزد و بہ
بخشش ابریت مترکم کہ از شدت ریزش فیزید در سکت انبای ملوک بحین سلوک مذکور است بلندی جایگاهش
بملاحظہ لایوصف نفکت بالارفع و در حیرت و حریف بکند و رفتن پیکارش مناسبت لالتعرف الشمس بالشعاع و
میزان تعریف نسخہ کہ ہم بیان از آن عاجز آید و قسم از این قاصر

نظام
نظام

ششم زبده دو مان شرافت و نجبہ خاندان نبالت کو ہر و ج قیمت نواب مستطاب شرف الامیر سرور ازین
خان بہادر صدر جنگ شیر الدولہ فخر الملک سعین المہام حدتھی ساری سرکار عالی و ام مجیدہ رفت قدر و از این پیش است
کہ پند و زکایات مقام فضائلیش در صرف و صرف کجیدہ نشود و مرا قیش میزان سخن سنجیدہ کرد و چہ پسر پور و کرد

بوده و هر سایه کسرت در جنبش چون می آمد مقدمی معلوم و مقدمی با ادب و مقدمی بفتون و مقدمی به بند و ستوده بجمال و ستوده بجمال و ستوده بوقار و ستوده بسیر و هنوز پیش منیده و کوشی کشیده همانا اگر قلم کاتب دعوی تحریر نماید و او پیش محاسب ادعای تصویر دعوی آن خیال محض است و ادعای این محض خیال چنانکه کلمات ایح نگار میگوید و قلم اگر همه دم وصف حال او بنویسد حدیث او نشود تا همه ارسال مکرر .

شیریه نوب فرزند حسین خان با صد جنک



نواب میرزا
حسین خان

په ختم شجره کلاستان شمامت و دو در لبستان نایبیت جناب فخرت و جلالت نصاب بقرت بارگاه سلطان نواب میرزا ضیاء علیخان بهادر و محبوب یار جنک امین خلوت حضور زندگان عالی ساقی قرات و نیکی صفات و فضایل و در معرفت و کیاست بهار دانی و فراست و مردانی موضوعت نقاش فخرت بزیبائی او بر لوح وجود نقش کشیده و کالات ظاهری و باطنی مسلم چنانچه بعلوم حالات برایشان و اقران قدم از بهیت عمر گنگون و امن بجزات و منتهیات نیا لوده در فصاحت کلام و لاف لسان و محاسن شلاق کسی با اوی برابری نیست بهوجب این ظهور کالات غالب اوقات بشفرف لازمست و مواظبت خدمت هنگام خلوت و بار و اوقات سواری و شکار و طفل تربیت و نعمت حضور زندگان عالی منقول و نورا و از سایر بگمنان مقدم و ممتاز است .

شعبه
۹۲

به ششم آیه عقل و دانش و این فضل و پیش حجاب جلالت آداب نواب شجاع السلطنه افسر جنگ و اعم اجبالا العالی
 عقل و شجاعت معروف به بنو کفایت موصوف است در ای میز مشرب در شب حادثه آقا میت روشن گزای می پر تو شمع
 ضییرش در تیره کی هر واقعه نوبت ظلمت زدای کجینیه سینه اش ملو کجا هر علوم مشون و ابر فیانی از ایشاد دست
 در زشارش عرق خجالت بر جبین و کان بدخشان در بخشش کف کجینش خون دل بر زمین فشانده برشش بزرگ بخت
 بلند یازود لیره بدل بو شمنه و بسبب شرف نفس کرم ذات و وفور حشمت ظهور بخت و میامن قیرو مراتب مهتا
 سزاوار جاه و کنت شایسته بلندی رفعت همواره خان کرم و احسانش کسرتده و آینه در و زده در انهر است
 لطف و کرمت خویش مخطوط و بهره و میدارد و وفادات ایشان چندان مطبوع خاطر خورشید مطا هر بندگان عالی
 میباشد که غالباً در سفر و خلوت و جلوت و بطوت بالطف لولا که منقو و سرا و از

شعبه نواب شجاع السلطنه افسر جنگ و اعم اجبالا العالی



نهم و در حه اقبال و شجوه کال سخن پرور و نکته کسرت سخن ساز حجاب جلالت آداب نواب دولت یار جنگ و اعم اجبالا العالی
 و اعم اقبال آثار جلالت انوار نباهت از ناصیه مدین و غره جبین او چون ضیاء خورشید و صفا در مرادید به بود
 و در کسب خنایل فضائی و کالات جسمانی و مکارم اخلاق و پاکیزگی طینت و اصالت حسب و صحت نسب

دولت
یار جنگ

چون خوشیغای و مشهور و سرفرازه بحال دانش و جمال طمانت بهر پوری منحصر و متنازه بواسطه اطوار حمیده و انبیا
 و نیکی نهاد و رفتار مطبوع و بخاری بدست ارفع مترت بلندی حکمت که از وی پدید است زبان باب
 نظم و شعر در مباح فوات محامض غنای شرح کوه شکر که از جوهر خیالات و پسندش مطبوع طبع کلام داخل عالم مقبول
 ضمایر تمامی کما بر فضیلتی بنی آدم است و از شجاعت اشعار که هر بارشش ریاض فضل و فصاحت ناصره و از نظرات ایما
 در تبارش حیاض و التمش بلاغت سرشار و مالاست و تفریف نظمش از اندازه برون و توصیف شش اینده از
 خصوص کتاب تاریخی که تازه تالیف فرموده اند که از فوایح کلمات که هر بارشش مذاق اصحاب خبر و شناسترین
 و در یکی اعتقاد و خوشی نهاد و مقبول طبع بکلی اعیان در بار و محبوب القلوب تمامت ارکان دولت است

شعبه نواب دولت در حکمت بخاورد
 پیشکش به تبرستان
 www.tabarestan



زاد بجزیره

دویم جناب جلالت آب اجل اکرم انجم نواب عماد الملک مولوی سید حسین دلم اقباله معتبر و با کرون
 دارد مقامات اودیت و مقدمات عرفیت و در علوم عقلی و فنون نقلی فرید و دیر و وجد عصر است بلطف عمیم
 و بکرم هم و خلق کیم و حسن سیرت و لطف معاشرت و موافقت و شمار مروت و قوت را خضارتی تازه و کلزار
 بهمت شوکت را خضارتی بی اندازه بخشیده و در مدارج علوم از قبیل هیئت نجوم و جغرافیا و حساب

و تاریخ بی نیاز و ممتاز است چنانچه اگر از شرق تا غرب عالم را بپیمایند مانند ویرا در احیای مراسم فضل و ادب بزمینند
 و ارامی بر زبان و داناتی بر سینه فضیلتی بر روی زمین و فقهای با تمکین با نعام بی پایان و احسان فراوانش مشهورند
 و اسناد دور و نزدیک بپایش قائل و صنوف عرب و عجم برواج فضیلتش نمانند و چنان در آینه خارجه و امور
 پولیتیکیه تدبیر کرده که کسی را در این باب زهره اشتباه و بجزیره تدبیر نیست در اسالیب فصاحت و تقصیر در کتب و
 و کتبش در تاریخ و جز کنون مخزن حکم و مصدر محاسن شمیم گردیده چنانچه دو صاحب وراثت از نسیم تربیتش با اثر
 و شجوه اقبال ارباب کفایت از نسیم تربیتش باور است .

شبهه نواب عماد الدوله مولوی سید حسین حسینی



یازدهم شجره فضل و فتوت جناب تاج الادب مولوی محمد القیوم کشته انعام بر یوم فضائل آراسته است در عشقون
 زندگانی در ایام شباب اندوی جودت فتم و حدت دهن در یافت که تکمیل نفس انسانی و ترقی از پستی چهل و نالی بی
 اکتساب مراتب انفس صورت بنده تکمیل علوم و تحصیل فنون را پاسی طلب در راه تعجب نهاد و باب استفاوه و
 کما جرت بها العاده بر کشود و مقدمات با سایر علوم در اندک مدت خوانده پس از آن مسائل فقهیه و ضبط و لامل اصول و
 تا بفرغ مستلم گشت و طریقه کوش سپیدی خاصه عام شده در ملک کن مستعد با تراسی گردیده و در جزیره شمالی مالش

مولوی
القیوم

در نشو و نما و شایخ اقبالش در برک و نواشته همین سبانی بهم و حسن نگارم ششم در آنک زمان فروغ چهره اولوالابصار کشید
در ظل عاطفت اعلی حضرت بندگان عالی با کمال خرمی روزگار بسبک زاندا اکنون سال فزون از نسبت است
که با نرفش شده الفت چنان محکم است که بدینگونه الفت بی شایسته کلفت کم اتفاق افتاده و کسی نشان نداده

صاحب حکیم
محمد حسین

دوازدهم مژده شجره امتبال جناب عمده انکما حکیم محبت حسین زیویضایل در نیت فاضل آراست است در علوم
عربی و مراتب ادبیت و انواع محقول و منقول و حکمت الهی طبیعی و ریاضی تالی در سطوح و تالی افلاطون است
و چنان در مسائل حکمت و نجوم و بهیئت تدریس کرده که کسی را در این باب زهره اشتباه و بهره بد تلبیس نیست
از حسن خدمت چندان در خاطر سرکار نواب و قارالامرار سوجی دارد که هیچ کس از معتمدان را بدینگونه عیبت با برقصه
عنیت و سالهاست بشرف لازمیت و مواظبت خدمت سرافراز است بهار عالم حسنش دل و جان زنده

پیشکش به تهرستان
www.tehrstan.info

میدارد برکت اصحاب صورت را بسواریاب معنی را
خلاصه این ریاست داری بقصد امیر دیگر است که جمیع اطوار انسانیت در آنها موجود است کن علم در میان
انها رواجی ندارد و مشغول بیاشی می باشند خداوند از برای اتمام محبت بر آنها چنان نواب مختار الملک و وزیر
با تدبیری را عطا فرموده بود که میتوان گفت قابل وزارت یکی از سلاطین محترم روی زمین بود هر چند که شش نمود
در تربیت ملک و ترقی آنها اصلا بر دل آنها اثر نکرد حتی آنکه استادان ما هر از هر سمت طلب نمود در سه
بامی متعدد چه در شروچه در محالات باز نمود اثری بطور نرسید تا اینکه از دست بی تربیتی آنها به تنگ
آمده بنا نمود مردمان لایق را از خارج طلبیده به امورات ملکی مقرر نمود با وجود اینها باز اثر بر آنها نکرده
تربیت اهل ملک بمقتضای مقتضای دستور در روزگار بعد از مدت مدیده مستقر سریر وزارت
بود رخت بیاد و پستی کشید از این دنیای دون عجب رفتی نمود که کوما ملک دکن را همراه بر دو انقلابات
زیاد و ریاست پیدا کردید و کسانی را که آن مرحوم از خارج طلبید و بگویند چنان تسلطی بر ملک پیدا
نموده اند که املی ملک نه از پادشاه و نه از وزیر و نه از رعیت کسی را قدرت بر آن عنیت که بتواند خلاف
امر آنها عمل نماید و این مذلت بر سر آنها نیامد مگر بسبب بی دانشی و بی علمی اکنون بسبب نقاتی که در میان
آنهاست ملک مانند کشتی طوفانی در ماطلم است که عنقریب از خاوشات

زمان غرق خواهد شد

شیخیه عالییه جهانگیر

فضل و عیال ریاست بھول



این ریاست یکی از ریاست‌های مسجریه است و از محال بالود
 محسوب می‌شود و بانی این ریاست دوست محمد خان خانان
 است که یکی از امراء طایفه میرزا خلیلی و در سلطنت گلزاران پادشاه
 فرخ سیر بود و اکنون ولایت ریاست که ریاست نرپور است
 حکومت اولاد و اخادد است از حسن اتفاق ریختن محترم پانچ
 بی درین ریاست حکمران مستمند و کمالی سلطان جهانگیر منصب
 جلیله و بعد از جانب او مقرر مستند و ایام حکومت سکند
 جهانگیر این ریاست مشهور است به قیام جواد خوشی و درین
 انتظام و حکمت داری و لشکر کشی و شهنشاهی و رعیت داری ایستاد
 اگر بخوانیم بنویسم قریب صد ساله از یاد می‌ماند که در او ایامی خدمت خود
 خواهم دولت قوی شوکت بگذشت ۱۸۵۰ هجری منی خطی است از بهر
 کردیند و برکنه بر سارا و قد شد دولت قوی شوکت ایشان که در
 و در ۱۸۶۰ هجری است که بر ریاست او روز از جلال حسن در
 جلیله کی این بود که در مدت شش سال ریاست را از بازار قرضه
 مستخلص کرد و در ۱۸۶۵ هجری اعلیٰ اهل التیکت اجابت گفت
 بعد از وی در ختر تیکت با ختر شرف اب علی عالییه جهانگیر
 بیگم بن سیدی پوکی بر مسند حکومت جلوس نمود و الی الان بنام
 همان مشهور ریاست در کف کفایت ایشانست و سعیت
 کت ۱۸۶۴ میل معراج آمدنی ۲۶۸۲۷۰۰ روپیه
 خراج بدولت قوی شوکت سالی دو لاک روپیه
 نوزده شلکت قیام سلام برای ایشان مقرر است
 ۳۳ سوار و ۲۸ پیاده حاضر گلاب
 موجود و معین همیشه اوقات دارند .

شیخ نواب کلب علی خان بهادر



فضل شہم ریاست رامپور

باتی این ولایت علی محمد خان افغان است که کسب تیر
 بسیاری از نواحی مراد آباد را بحیطه تصرف در آورده و سر
 کردہ چهل و ستہ ہزار افغان شد و خطاب نوابی از جانب
 پادشاہ دہلی سپاداشش خدمتی کہ بساوات بارہ کردہ
 بود یافت ہنسنگامی کہ نواب کلب علی خان بند حکومت
 قرار گرفت از حسن تدابیرش ریاست مذکور محسوس و ریاست
 ہای قریب و جوار خویش بود رعایا و برابرا ہمہ
 خوشنود و بود و مذ و طبع والا سی این نواب با شجاعت
 خیر و اجرائی کار ہای حسنیہ مایل بود از آنجائی کہ
 مصدر خدمات نمایان شدہ بود از طرق حکومت
 انجلس مخاطب بکتاب شیر قیصر بند شد و پانزدہ
 شکست توپ سلام بر اسی ایشان مقرر شد چون
 داعی اجل را البتیکت اجابت گفت پسرش نواب
 محمد شتاق علی خان بر منہ حکمرانی جلوس نمود
 در عرصہ قلیل بدو و دوجان فانی کرد و پسرش در حالہ
 نواب حامد علی خان بہادر جای نشین شد چون نواب
 بر اقصائی ستن سرکار کور نر جنرل ریاست را بہ
 کونسل و اگذار نمودہ تا کہ ریش حالہ تجدید شد برسد
 آنجا ہ ریاست در کف کفایت او گذارند و سعادت ملک
 ۱۱۳۰ میل مربع آمدنی سیانہ یازدہ لاکت روپیہ است
 نواب حالہ اکنون سیاحت نکلند در قرا اندر جہت از
 انکلند اجمال دارد کہ زام ریاست را بقصد اقتدار
 ایشان و اگذارند

شیرخان محمد ابراهیم علی خان بهادر



فضل چهارم ریاست ننگ پانچونہ

بانی این ریاست امیرالدوله نواب محمد امیر خان سپہ سالار
افواج مهاراجہ جسونت رامی بگرو پوتناریخ و نوب
سہ ہزار ہشتصد و ہفتدہ ^{۱۸۱۷} عیسوی معاہدہ بادولت سرکار
انگلیس کردہ را میپور و قلعہ کورنت را سرکار
برایشان عطا فرمود حکمران عالیہ حافظ محمد ابراهیم
علی خان است و سند قبسی مع نوزدہ شکست توب
سلام برای ایشان مقرر است است است است است
۸۰۰ میل مربع آمدنی سا لیانہ پانزدہ لک روپیہ
است و این ریاست از حسن تدبیر رئیس عالیہ
منظم و قابل تعریف و توصیف است۔

شیرخان نواب زور اورخان بہادر



فضل پنجم ریاست بالاسنور

این ریاست از محال کاتیا وارو تحت حکومت بٹی
است والی این ریاست از اولاد سردار محمد خان
شیرخان بانی چونکہ است رئیس عالیہ
نواب زور اورخان است شکست توب سلام
از سرکار انگلیس برای ایشان مقرر است است
ملک ۸۰۰ میل مربع آمدنی سا لیانہ چہل ہزار
روپیہ است

۱۸۱۷

شیر نواب شیر محمد خان بهادر



فضل بیشتر ریاست پالن پور

این ریاست از محال کاتیاوار تحت حکومت هند
 بمبئی است و رئیس عالی آنجا نواب شیر محمد خان بهادر
 است در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت در از راه هند
 که بدولت سرکار انگلیس کرده بود سند قبی گیری
 و یازده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر شد و تحت
 ملک ۲۳۸۶۴ میل مربع آمدنی سالانه سه لک روپیه
 تعداد فوج یک صد و پنجاه سوار و پیاده یک هشتاد
 دارد و چهل پنجاه روپیه نقد و دوازده روپیه خراج
 حکومت انگلیس در سال میدهد

شیر نواب نصر خان بهادر



فضل هفتم ریاست مرشد آباد

دارای ریاست نیک بنگال است طالبان بنگال بتاقت خد شرفی
 اسلام بر بنگال جنوبی طبع بنگال را مغربی صوبه ریاست او در هند
 بهم توپان ریاست متعلق بود و این نیز ریاستی است که از امری
 حاکم بود در مرشد آباد است علی خان صوبه بنگال را در مرشد
 آباد ریاست مرشد آباد و کاتیاوار و کاتیاوار و کاتیاوار
 در او آن حکومت است که کاتیاوار و کاتیاوار و کاتیاوار
 برای مجاریش چون یک ملک شاد و شاد و کید و کید و کید
 کرد نام بر ریاست مرشد آباد است اب فریدون بهادر
 علی خان نصرت جنگ بهادر است تا طرم منظر صوبه
 نیک نوزده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر شد

شهبانوی بیادق محمد جان کهنه



فضل شهنشاه بیادق

حاکم این ریاست ابتدا بهاول خان از قوم آود پور
 بوده زمانی که مادرشاه در آنی بعد از فتح هندوستان
 وارد لکنت شدند آن ملک که در توابع سند بود
 تا توابع ملتان بخوانین داود پور و عطا نمود
 رئیس حالیه آنجا نواز صاحب ملج خان رکن الدوله
 بهادر است مبلغ بیست لک روپیه بوض خدائی که
 در وقت اقتداس کابل کرده بود و انعام می یابد
 وسعت لکنت بیست هشتاد میل مربع آمدنی سالانه
 هجده لک روپیه تعداد فوج سه هزار گس هجده شلک
 توپ سلام برای ایشان مقررات .

شهبانوی بیادق محمد اسماعیل خان بیادق



فضل شهنشاه بیادق

این ریاست در لکنت مالوه واقع است وسعت
 لکنت ۶۰۰ میل مربع آمدنی سالانه شش
 لک و پنجاه و پنجاه روپیه است و چهل روپیه است
 رئیس حالیه نواب محمد اسماعیل خان بیادق است
 در سنه هزار و هشتصد و شصت و دو سند قسری کبری میگذرد
 شلیک توپ سلام برای ایشان مقرر شد تعداد فوج
 حاضر یکاب تا ۱۵ اسوار و ۱۰۰ پیاده است .

شهبانوی نواب بسم الله خان بیابان

شهبانوی نواب محمد ابراهیم علی خان بیابان



فضل یازدهم ریاست الیر کوتله

فضل دهم ریاست دادوین پور

سابق این ریاست در تصرف ریخت سنکو والی
 لاهور بود و در سنه ۱۸۹۰ هجری قمری و در کورننت هندوستان
 بوجوات چند شیخ صدرالدین معروف صدر
 جهان راجیش الیر کوتله و بخلاب نوابی سرافراز
 نو و رئیس حالیه نواب ابراهیم علی خان است
 سند قبیله گیری یازده شکست توپ سلام برای
 ایشان مقرر است مسعت ملک ۵۰۰ میل مربع
 آمدنی سالیانه دو لاکت پونیه ریاست

این ریاست تحت حکومت بستی است و در ویست
 سال قبل بجا دکان ثانی این ریاست از صفهان
 آمده این ملک را آباد کرد و رئیس حالیه نواب بسم الله
 خان صفهانی است سند قبیله گیری یازده شکست
 توپ سلام برای ایشان مقرر است مسعت ملک
 ۳۵۰ میل مربع آمدنی سالیانه دو لاکت پنجاه
 هزاره پونیه تعداد فوج ۲۳۳ سوار ۲۲ پیاده
 حاضر کلاب می باشند

شیخه نواب مهابت خان بهادر



شیخه نهاراج مادوجی بها



فضل و دوازدهم ریاست بهار

این ریاست تحت حکومت بیسی و از محال کاتبیادار است سابق حکمران این ملک از قوم راجهوت بوده است ۱۷۲۶ء حاکم کجوات این ریاست را بتصرف در آورد و در ۱۷۳۱ء شیخ خان که یکی از سپاهیان بود حکمران آنجا را گشت ملک را بتصرف خود در آورد و شیخ حالیه نواب مهابت خان بهادر است آمدنی شش کلا پیوسته است بیست و هشت هزار دس صد و نود و چاه و پیه پنجاه و سه پنه قصبی گیری یا زده شکست پی سلام از کورنت حاصل گردان در بار قیصری اکنون پانزده شکست نوب سلام برای ایشان مقررات .

فضل سیزدهم ریاست کوالیا

این ریاست شامل اضلاع متفرقه است و الی حالیه نیز ریاست مادوجی نام دارد وسعت ملک ۳۳ میل مربع آمدنی سالانه هفتاد و دو لک و هزار و یکصد و دو روپیه است ریاست بهار بابت مخارج فوج بدولت شیکت پنجاه و سه پیه و شش کلا که در ۱۸۵۶ء بدولت بهیبه کرده جاسی داد و شش لک روپیه با و غایت شده و در ۱۸۶۲ء علیوی مخا خطاب استخرا ف اندیا درجه اول شد و سنده قصبی گیری حاصل کرده و نوزده شکست نوب سلام در بر سمت ام کرده باشد و در صد و دو خود بیست و یک شکست برای ایشان معین است

صلح چهاردهم ریاست برود

شاید چهاردهم سید جی راد بسا



این ریاست از حال مالوه است ثانی این ریاست
ابتدا چهاردهم و دیگر کی از سر واران فوج میرتیر بود
چون چهاردهم چهاردهم حکمران سابق بجات چند از حکومت
معزول شد چهاردهم حالیه سید جی راد ملقب کایکرا
بسن دو از ده سالگی بر بند حکومت جلوس نمود نظر به
اقتصادی سن امور ریاست و مهمام حکومت است
مجلس مجبور بود چون چهاردهم بخدر شد قابلیت
رسید در سنه هزار و هشتاد و هشتاد و یکت عیسوی
از دربار قیصری حکم صادر شد که عنان حکومت در نام
ریاست راد رکف کفایت او و اگر از نرد و اکنون که
سنه هزار و هشتاد و نود و سه عیسویست چهاردهم
مربور در حال خوبی امور محکمت خویش را انجام میدهد
کلکت دوزبان اگر هزار دستمان کرد و استان
جلالتش را یکی از هزار و اندکی از بسیار توان
سرود وسعت ملک ۹۹ میل مترج آمدنی
سالیا نیک که بود پیشک و پیه تعداد فوج سوار یک هزار
پایه و چهار هزار سنه قنبری کبری و خطاب استر
در جز اول و بیت و یکت شلیک توپ سلام سالانه
سه لکت روپیه تخفیف از جانب حکومت برای
ایشان مقرر است توپهای طلا و نقره در توپخانه
ایشان موجود است که در هیچ ملک هندوستان
چنین توپها نرد واحدی از نظام مکن نیست

شهبه هزاره در جنگل شکر بهار



فضل شاهزدهم ریاست الوار

این ریاست از محاللات سیوات و هوند بهار است
والی این ملک موسوم است به شاه جنگل شکر که از قوم
راجپوت راجه سوهوف این ریاست را در سنه
۱۸۸۰ هجری قمری بنیاد نمود و عیسوی از ریاست
جی پور و بهرت بود و وضع کرد و وسعت ملک
۳۰۰۰ میل مربع آمدنی سالانه بیست و یک
روپیه است تعداد فرج پانزده هزار سوار و دو
هزار پیاده حاضر کاب دار و سنده قبضی گیری
و پانزده شکست توپ سلام برای ایشان هرگز
حکومت شان در کمال است

شهبه اجدهای یکی سینگ بهار



فضل شاهزدهم ریاست اسپندی

والی سابق این ریاست از قوم راجپوت بود لکن
بوجرات چند بموجب عهدنامه لاهور مورخه ۱۸۴۹
شده بتصرف انگلیس درآمد بعد از آن سرکار
انگلیس در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و یک برای
برسین و درات او و اکدار نمود و قبی که راجه سوهوف
در و دجیبان نمود و پسرش ^{شاهزدهم} بر سر حکومت
شکون گردید سنه قبضی گیری او داده و یازده شکست
توپ سلام برای او مقرب شد وسعت ملک ۱۰۰۰
میل مربع آمدنی سالانه یک روپیه است
و سالانه یک شکست و پیه حکومت خراج میدهد

شعبه راجه بٹونا تہ سنگ



فضل احمد ہم ریاست براج پتر پور

بانی این ریاست ابتدا کنور سونی ساه لازم ہندو پت بول
 یسین این مقال آنگہ بسبب منکارتہ پورشس بہتہ کنور سونی
 ساه بسیاری ملک از اطراف وجوان این ریاست بہتہ
 خود آورده حکومت میکرد ہنگامی کہ انگلیس تمام
 ملک بوندیل گہنہ مستط شد صلاح وقت را چنان
 دید کہ ملک متصرفی کنور سونی ساه را بچو شس و آگہ
 نماید اہذا در فورہ ہم ماہ مارچ ۱۸۶۶ شدہ ملک را با او و کلا
 نمودہ و اجنت سیار قسبی گیری را نیز باو داد و وقت ملک
 ۱۲۳۰ میل مرتفع آمدنی سالیانہ شدہ ملک روپیہ
 پانزدہ شلک توب سلام برایش مقرر است
 ریش حالتی بہتہ گاہتہ سنگ است

شعبه ہمارا چہ پراب سنگہ بہادر



فضل احمد ہم ریاست کشمیر

دارا ریاست این ملک سری کشمیر است بانی این ریاست کلاب سنگہ ابتدا
 نزد خوشحال سنگہ فرج ادریش سنگہ لازم بود و وقتہ قسب و بخت
 سرافرج شدہ و از اسی خدائی کہ در بخت کبرخان حاکم براج
 از اظہور رسید جمور برای سکونت او از براج لاہور رسیدہ
 کلاب سنگہ ازین جهان رو بتافت پسر شریک ب سنگہ شریک حال
 بجای پدر برہند حکومت ممکن کرد و در ۱۸۶۱ شدہ بخت
 استر در جہ اول مخاطب سند قسبی گیری یازدہ شلک
 سلام برای او مقرر شد تعداد فرج سوار و پیادہ شاتر پور
 دارد و این ریاست خود مختار بود اکنون تحت حکومت
 دست ملک ۲۵۰۰ میل مزبج آمدنی سالیانہ چاہا کلا پتر

فضل نوزدهم ریاست جمہوری

شہید نواز مجاہد مبارک سنہ ۱۸۵۲



سوانحی جمعی سنگھ بہادر قوم کچھو این ریاست آنا و خشت
 بعد از فوت مولانا جمعی سنگھ رئیس عالیہ مبارک و مبارک سنگھ پیر و مولانا
 بیگم دست بطور سس نمود نظر با اقتضای سن حکومت این
 زمانہ ریاست را بہ جمہور و اگر اگر در چون راجہ بچہ ز شد
 رسید در سنہ ہزار و ہشتصد و پنجاہ و دو و علیوی
 زمانہ ہمام ریاست را بہ کف کفایت او دادند
 و در سنہ ہزار و ہشتصد و پنجاہ و ہفتاد و اشتر
 خواہی و جان فشانی و خدماتی کہ در برکنہ کوتا قائم
 حکومت کردہ بود مستند قننی و خطاب است
 مباد اول و بیت و یکت شکست توپ سلام از حکومت
 برای ایشان مقرر شد در قواعد ملک اری قانون
 حکم رانی و رعیت پروری شمسدہ آفاق و محمود
 بہنگان است اگر بخواہم اوصاف حمیدہ ایشان
 بیان کنیم و قریب ہذا کا نامہ مختصر اینکہ بہت
 بگری است متلاطم کہ از کثرت بخشش نیز ہیز و
 بخشش ابری است شرا کہم کہ از شدت تیرش
 فیندیشد در سکت ابنای بلوک بخش بلوک نہ کہ
 است سعادت ملک پانزدہ ہزار میل مربع آمدنی
 سالیانہ چل و شش لک روپیہ است سالیانہ چہا
 لک روپیہ خراج حکومت میدہ تعداد فوج سوا
 و پیادہ پانزدہ ہزار حاضر کاب دارد و در ہشت
 ہنگام مشغول حکمرانی است

مشیرہ ہمارا جہ پتیالہ



فضل مستیر ریاست پتیالہ

والی این ریاست تھوہ جانتے کہ مذہب ناکت شامی اور در ۱۸۱۸ء
 بادشاہ خدائی کہ راجہ نرسنگ و پرکرنہ مارنول حکومت کر رہے ہو
 محضول وہ لکت روپہ ایم ان حکومت باو علی شدہ و مخاطب کلاب
 استدر جہ اول کہ وید و سندھ قینی گیری حاصل نمود مع ہمدہ
 شلیک توپ سلام چونکہ ہمارا جہ موصوف و در ۱۸۲۷ء
 موافق آئین و ملت خند کہ بسیار ثواب اہ و زندہ خود در اور
 انداخت پیر شش کہ ہمزور بوجہ کور زجر لالہ ادا خلق نمودہ بر
 ریاست پتیالہ و ہمہ ریاست بکونسل اور کھنڈی قیام نمودہ
 تمام رعایا و بریا خوشنود شدہ و حسن تیار کونسل وزیر و ملک
 رعیت و رعیت لکت ۱۸۱۸ء میل تریج آہ سالانہ ہی لکت روپہ

مشیرہ ہمارا نا فتح سنگہ جی پتیالہ



فضل مستیر ریاست اودھی پتیالہ

این ریاست از محال میوار است ہمارا نا اودھی سنگہ
 این ریاست را آباد کردہ و خد شمالی پیر است خد شرقی او
 کو تا بوندی خد جنوبی الوہ خد غربی سر وہی است و سنگہ
 ۱۱۹۱ میل مربع است آہنی سالانہ چول لکت روپہ
 خرج فوج و ولکت پنجاہ ہزار روپہ حکومت میدہ والی
 این لکت بسیار قدیم عالی خاندانست تمام راجان پتیالہ
 خلی برکت و حرمت میدارند اول لقب آفتاب خد است
 والی حالہ ہمارا نا فتح سنگہ جی ۱۳ جنوری ۱۸۱۹ء
 با حکومت تلکس تجدید معاہدہ نمودہ و سند
 قینی گیری مع ۲۱ شکت توپ سلام حاصل کرد

شیخه راجه سواجی ادرکریه



فضل بیت او دوم ریاست از ۱۲۰۰

این ریاست از مجال مالوه است بانی این ریاست هموار
 داد و بگر از مسواریان فوج میرتد بوده سواجی را در اوج
 در ۱۲۰۰ میلادی عیسوی مخاطب بخلاب استر و جاتول شد
 و سنده قسبی گیری حاصل کرد و نوزده شکست توپ سلام
 به مقامی که باشد و در حدود خود بیت یکت شکست از
 حکومت برای ایشان مقرر شد و سعت لکت ۱۳۱۸
 میل مربع آمدنی سالانه پنجاه لکت و پیه است
 لکت و نوزده هزار و هفتاد و دو و پیه حکومت
 انگلیس خسر ج فوج میدهد تعداد فوج سوازه ۳۳
 پیاده ۵۰۰ ۶۳ حاضر رکاب و در ملک شاری ایاز

شیخه راجه رکھیہ سنگریه



فضل بیت یم ریاست جنبد

راجه قبیاله و راجه ایر ریاست جد شان یکی است و در
 ناکت شماری دارند در ۲۲ ستمبر ۱۸۵۷ بر سنده حکومت
 جلوس نمود و در ۱۸۵۷ در بهنگامه در ملی این راجه مقدمه
 ایشیش شده بکک کلکس رفت و فتح نمایانی کرد و به
 پادشاه انجدرت حکومت کلکس لکت در فاندراگ جالس
 یکت لکت شانزده هزار و شصت و سیزده بود و شان انعام داد
 و از ریاست پنجاه هزار را حکومت همین شد که بر وقت ضرورت به
 در وقت راجه حالیه رکھیہ سنگریه اختیار قسبی گیری و نازده
 شکست توپ سلام داده شد و سعت لکت ۱۲۳۶ میل
 مربع آمدنی سالانه هفت لکت و پیه

شهبانیه راجه است در اوجی بار



فضل بیت چهارم ریاست بار

این ریاست در ملک مالوه واقع حکم از این ریاست
ابتدا از پتوار بود در سنه هزار و هشتاد و شصت
دو و ششس حالیه اندر اوجی را اختیار عینی گیری
و پانزده شلیکت توپ سلام از سرکار حاصل شد
وسعت ملک ۲۵۰۰ میل مربع آمدنی سالیان
پنج لک و سی هفت هزار پونیه

شهبانیه راجه سوراند کبریم ساه بهانه



فضل بیت پنجم ریاست خیال

این لایت تحت حکومت پر سید نسی بنجال است
شمالش کوه بهالیه قد غرضش کادون قد جنوبی اوده
و محال کور کپوره و بنجال است از اراک ریاست این ملک
کنامند دست رئیس این ریاست خود را از اولاراناک
اودی پور میداند و خراج بنجان چین میداد حکومت
انگلیس در سنه ۱۷۹۳ برای توسیع دائره و تجارت معاهد
رئیس حالیه سوراند کبریم ساه از قوم اچوست این راجه
خود مختار یعنی خراج کد از حکومت انگلیس گنیت دست ملک
۲۳ هزار میل مربع آمدنی سالانه ۳۰۰۰۰ گرو و محض دست
اتحاد ۲۱ شلیکت توپ سلام از حکومت انگلیس برای این

شهباز راجه رور پرتاب سنگ



شهباز راجه ساه و اول سنگ بهادر



فضل بیت ششم ریاست پنا

این ریاست از محال بود بزرگ کند است و در سنه ۱۸۰۰ راجه کشور
سنگ بر سنده ریاست تنگن شد پس از فوت او در سنه ۱۸۱۴
راجه تربت سنگ حکمران این ریاست گشت و پادشاه
غذائی که در سنه هزار و هشتاد و پنج و هفت
عیسوی ب حکومت کرده بود از جانب پادشاه
متمنی بیست هزار روپیه مخاطب مهند و غنیا
قنبری کبری و یازده شکست توپ سلام سرافرا کردید
در سنه ۱۸۷۷ در و جهان نمود در شین حالیه و در پرتاب
بجایش نشست مسعت ملک ۵۰۰۰۰ میل مربع آمدنی
سالانه چهار لک هزار و ششصد و پنجاه و پنج روپیه است

فضل بیت هفتم ریاست کشن گره

این ریاست از محال بار و ار است پیش این ریاست
از خاندان راجگان جو پورا است در سنه ۱۸۴۰
صد و چهل عیسوی راجه حالیه اول سنگ بر سنده
شکست شد سنده قنبری کبری و یازده شکست توپ
سلام از حکومت برای ایشان مقرر شد مسعت
ملک ۵۰۰۰۰ میل مربع آمدنی سایانه شش لک
روپیه حکومت مخض عایت خراج از ایشان سنگیر
تعداد خراج دولیت و پنجاه سواره سی صد سیاده
حاضر رکاب دارد

شهبه راجه جونت سنگر بها



فضلیت هشتم ریاست جوهپور

دارالریاست این ملک مار واراست باقی این ریاست
ابتدا جوه نامی از خاندان راجپوتان را تهور قوج است
در ۱۸۵۲ راجه جالیه جونت سنگر بر منند حکومت جلوس
نمود بعض خدایاتی که حکومت تکلیس کرده سند
اجتیار قسبی گیری و خطاب استرودخ اول نوزده
شکست توپ سلام از حکومت حاصل نمود وسعت
ملک ۹۶۲ میل مربع آمدنی سالانه هفتاد و دو
لک و پیه تعداد قوج که هزار سوار و پیاده دارد و نوزده
هشت هزار و پیه مخارج قوج و یک لک و پانزده
هزار و پیه مخارج حکومت میدهد

شهبه رانا نمال سنگر بها



فضلیت و نهم ریاست اهور پور

راجا این ریاست از قوم جات است باقی این ریاست
ابتدا در عهد باجی را و پیشوا سپاهی بود در سنه
هزار و هشتاد و سی و شش عیسوی راجه رانا لوک
ایندر سنگر با حکومت نگلیس معا به نموده و پیش حالیه
رانا نمال سنگر راجا نشین کرده سنه هشتاد و شش قسبی گیری
و پانزده شلیک توپ سلام حاصل نمود وسعت
ملک ۶۶۲ میل مربع آمدنی سالانه هفتاد و دو
لک و پیه تعداد قوج سواره و پیاده و دو ستر و پنج
لک و پیه دارد

شهبه مهار و رام سنگ بهتا



فضل سی ام ریاست بوندی

راجا امید سنگه حاکم این ریاست از قوم راجپوتان است
ابتدا کسی که با حکومت نگلیس در مقام اتحا و برادر این راجه
بود در سال ۱۸۱۲ امید سنگه بدو جهان نمود پس کوچی
از او باقی بود و موسوم به مهاراوش سنگه حکومت بجای پی
نشاند با او عهدنامه جدیدی منعقد نمود پس از فوت او پسرش
مهار و رام سنگه راجه گلیسین بازوه سالگی دست نشاند شد تا ایام
انتظام ملکات حکومت نگلیس میداد چون بگذرید رسیدند
ریاست او در کفایت او بنا و در همه شکست تو سلام برای او
شهر را در سال ۱۸۹۱ میل تاریخ آمدنی سالانه پنج لک روپیه
خراج یکت و بیست هزار روپیه سالانه نقد و پنج سوار و ده

شهبه مهاراچ سکوه بهیو سنگه



فضل سی و یکم ریاست درنگ

راجا حالیه مهاراچ سکوه همیشه شکست است و سعت
ملکت بیست و سه هزار میل مربع آمدنی سالانه چهل و
هفت لک و پنجاه هزار روپیه نقد و پنجاه روپیه
دو لک و پنجاه هزار روپیه سالانه حکومت نگلیس
خراج میداد پانزده شکست توپ سلام برای او
مقر است

شهباز پادشاهی پشاور



فضل سی و دوم پادشاه پشاور

بانی این پادشاهی است مسلام زمین دار موضع کنگا و رود است
در ۱۲۳۰ هجری در جهان نو و کجایش بلونت سنگه جانشین
شد در ۱۲۶۳ هجری راجه موموف در قشتال نکاله همراه شاه
عالم و سراج الدوله بود پس آن همراه شاه عالم فرج
انگلیس در آمد در سال ۱۲۸۰ هجری در پشاور حکومت
انگلیس با او گذار نمود شرط به اینکه سالانه چهل
لاک روپیه بدهد لکن اختیار خودداری و دیوانی در
پست حکومت نگه داشت چون ملک عدم شد راجه پشاور
ز این راجه جایزه نشین سند قبیله گری و سیزده ملک
توپ سلام از حکومت بهاسی او مقرر گردید .

شهباز پادشاهی پشاور
و راجه پشاور پشاور



فضل سی و نهم پادشاه پشاور

پش حالیه پشاور است پش
سلطان پشاور است که او راجه پشاور پشاور پشاور پشاور
سلطان کنگا پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور
حکمران پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور
شاه پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور
بدل پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور
همه سیاست پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور
حکومت پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور
که پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور
که پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور پشاور
روپیه است

شیره راجه پرتی سنگه با



ضلع بی چهارم یا چهارمین

رئیس عالی پرتی سنگه با در است اختیار ترقی
و پاتر ده شکست توپ سلام از حکومت برایش
و معیت لکت ده هزار و پانصد میل مربع آمدنی سال
پاتر ده لکت روپیه پستاد و سترار روپیه سالیان
حکومت خراج میدهد لکت و فرج پانصد سوار
هزار میاده حاضر کاب دارد و حکومت ایشان
در نهایت شگفت است

شیره مهاراؤل بی سال حکم



ضلع بی پنجم یا پنجم

این ریاست در تصرف قوم راجه پوتان است تا به چهار
میل بود لاج ده ساله معاهد و با حکومت انگلیس
در سال ۱۸۵۲ عیسوی فوت کرد پس آن غیره پیش
کچ سنگه حکمران ریاست گشت این تزرده ۱۸۵۶
جهان با و داع نمود درین حال مهاراؤل بی سال سنگه
سند نشین شد سند قبلی گیری پاتر ده شکست توپ
سلام از جانب حکومت جده ایشان مقرر شد
و معیت لکت ۲۷۵۲ میل مربع آمدنی سالیان
پنج لکت روپیه بگزارد فرج حاضر کاب ارده بیت
لکت بگزارد روپیه میل مربع آمدنی لکت روپیه

شهبه راجه کبیری پهنگه جی ببا



مصل سبی و م ششم ریاست مرهوی

در سنه ۱۸۲۳ راجه شیونگره رئیس این ریاست معاهده با حکومت
انگلیس نمود که اطاعت نماید و خراج از قرار هر پیش از
بد و حکومت تیر و عده داد که او را در پناه خود نگاهدارد
و قرار داد که اگر کسی از وارث او بعد از وفات شیونگره
شکر باقی ماند او مالکت ریاست باشد رئیس حایه کبیری
شگره جی را پانزده شلکت توپ سلام برایش معین گردید
وسعت ملک سه هزار میل مربع آمدنی سالیانه هشتاد
هزار ششصد و سیه خراج سرکاری از تیره هشتاد و
سیصد روپیه است ثقت و نه سوار و دو لیست و
بعده پیاده حاضر کتاب دارد

شهبه راجه اووی سنگه ببا



مصل سبی بهمن ریاست تانگه

راجه این ریاست از خاندان راجه اووی پورا
در سنه هزار و هشتاد و چهل و چهار عیسوی راجه
شگره نشین شد نخستیار عینی کبیری و پانزده شلکت
توپ سلام برای او مقرر شد راجه عالیله اووی
شگره ببا در است وسعت ملک و ۱۴۰ میل مربع
آمدنی سالیانه چهار لک روپیه است پنجاه سوار
و دو لیست پیاده حاضر کتاب دارد

فضل بیستم ریاست رتلام

شکر راجه بخت سنگر جی بهادر



راجه رتلام را قوم راجپوت بسیار معزز میدانند از زمانه پادشاه
 میخانه درین راجه هشتاد و چهار هزار و سیصد و پنجاه و پنج
 حکومت انگلیس بر راجه سفید بیا خراج میدادند
 سه هزار و هشتصد و نود و نه عیسوی فیما بین راجه
 سفید بیا و پرتاب سنگر راجه رتلام بیساطت
 انگلیس عهد نامه منعقد شد که راجه سفید بیا متصرف
 ریاست رتلام نشود و خراج نگیرد پس از فوت
 پرتاب سنگر پسرش بونیت که بر مندر ریاست قرا
 گرفت نظر بخدمتالی که در هند کاشی در سینه
 هزار و هشتصد و پنجاه و نه عیسوی بخت
 بگومت انگلیس از فوت سنگر بخت رسید و بخواه
 پسرش بیر سنگر از دیار قیسری بخلعت قانچو کالی
 شد و یازده شلیک توپ سلام برایش معین
 گردید راجه حالیه بخت سنگر جی بهادر است
 وسعت ملک پانصد میل مربع آمدنی سالیانه
 سه لاک و شصت چار هزار و شصت چار روپیه
 است پانصد سوار حاضر رکاب دارد و اموره
 حکومت ایشان منظم است

شهباز و جبهه سنگر جی بهادر



فضل سنی نهم ریاست بهر پناه

این ریاست از محال میوات است بانی این ریاست
برج نامی قطاع الطریق در عهد عالم کیر پاوشاه بوده
است ریشیر حال صوبت سنگر جی است
سند قنبری کیری با و داده شده و در سنه هزار و هشتصد
پناه و پنج عیسوی بهغه شلیک توپ سلام برایش
مقرر گردید و سنت ملک ۱۹۲۴ میل مربع آمدنی
بیت و یکت گت رو پیاست تعداد فوج سوار
۲۲۱۴ پیاده ۳۳۹ اسپاه تو پناه ۳۶۸
می باشد

شهر راجه بهمان نایب سنگر بهادر



فضل چلم ریاست بجاو

بانی این ریاست خانان سنگر در سپهر غیر سنگر حکمت سراج بود
بوده و بنام سیکر علی باور ملک بیدیل گنند رافع کرده و سنگر کوه
سیر طاعت فرود آورده در جنگ کشته شده و جبهت بهادر در نزد
علی باور واسطه شد ملک ریشیر ننگر کوه کیری سنگر ستر و کوه
در حیات کیری سنگر ملک بیدیل گنند و تصرف حکومت کلیمین
و بسبب سارغه ضیاء این ابر چهری بجا و کیری سنگر ستر
ساعت بهمان نایب سنگر ریشیر حال بعضی خدانی که در سنه
حکومت کلیمین که ده بود بر سنده حکومت مقرر شد و جبهت
قنبری کیری یا زده شلیک توپ سلام حاصل گردید و سنت
ملک ۱۹۲۴ میل مربع آمدنی سالیانه سنگر ملک توپ است

شهبانوی بکریم سنگر بهادر



فضل جیل و دوم ریاست مذکور

این ریاست به سمت جناب فیروز پور واقع است بانی
این ریاست سلطان نامی از قوم جات بود در عهد کبیر شاه
حاکم فریدکوت شد بعد از چندی علم خود سری برافراشت
تا در سال ۱۸۱۷ در وقت لشکر کشی انگریز به سمت نظر جناب
لائیق که از راه بلنور رسیده بود در کنگر کت کتوار با
خطاب راه جلی از حکومت تخلص یافت و بعضی ضلانی
که در سال ۱۸۵۷ کرده بود و یازده شکست توپ سلاطین
مقرر شد و در سال ۱۸۶۱ بکریم سنگر شهبانوی اختیار قسطنطنیه
و اذن وسعت ملک ۶۲۳ میل مربع آمدنی سالانه
پنج هزار روپیه پنجاه سوار و دولت سیاه خاکی و

شهبانوی بکریم سنگر بهادر



فضل جیل و دوم ریاست اجی کده

ریشس حالیه بکریم سنگر است یازده شکست توپ
سلام برای ایشان مقرر است وسعت ملک ۴۳
میل مربع آمدنی سالانه یکت و پنجاه و چهار روپیه
است بهفت هزار و سیصد و روپیه و دو اخرج
حکومت میداد تا در سنه هزار و هشتصد و شانزده
عیسوی سیسی چند قدری ملک از تصرفش برین رفت
حکومت یکزار و پانصد روپیه اخرج مقرر می بود
تخفیف ۱۸۵۷ است

شهباز نوب اندر نراین بهباد



فضل چل و شیم ریاست کج خبیا

این ریاست از محال کامروپ است در شانزده صد و پنجاه و یک
 راجه دندرن نراین رئیس این ریاست را قوم به پیوسته
 ساختند راجه مذکور از کورنمنت انگلیس درخواست نمود
 که اگر سرکار بدو کتبه مراد از قتیله بر پانصد لصف آمدنی ملک
 خود را بسرکار خواهد نمود و حکومت انگلیس او را از قتیله
 خلام کرد و رئیس حالیه نرپ اندر نراین بهباد است
 سیزده شلیک توپ برایش مقرر است

شهباز نوب نام کج بهباد



فضل چل و چایم ریاست تانگو

ریاست تزانو کور را تراج هم میگویند و در آن ریاست
 این ملک تزانو نام است راجه حالیه هم درم بهباد
 است و نسبت ملک ۳۵۰۰ میل مربع آمدنی
 سالانه چل و دو ملک بهر شتا دو پنجاه و سه روسته
 است تعداد فوج ۱۰۰۰۰ پیاده در شتا هزاره
 بهشت صد و بیست و شتا در بهشت علیسوی تیر ریاست
 معاومه با حکومت انگلیس کرده که دو پلتن لشکر
 بهای حفاظت سرحد به

شیخه باجره راجه سندھ



فضل علی و خیر ریاست میور

این ریاست تحت حکومت مدراس است و رشتہ
 هزار و ہشت صد و سی و یک عیسوی حکومت گلپس
 بسبب بی انتظامی دولت باست با از راجہ کرشنا
 راج گرفته بقصر خود آورد و یک لک روپہ
 سالانہ برای مخارج راجہ و پنج لک برای اواسی
 قرض او مقرر و در شیش سالہ ۷۷ راجہ و پیندہ
 بہا و راست و نعت لک ۲۷ ہزار میل مریج
 است و بیت و یک شلکیت توپ سلام پڑی
 راجہ مذکور مقرر است

شیخہ راجہ کونیش من سنگہ



فضل علی و ششم ریاست بلوان

این ریاست بسیار قدیم است کبرادت ہر سی لک
 پنت پنجا نوادہ بیگ و یونیر سدور ستر ہزار و
 ہشت صد و سی و دو عیسوی عهد نامہ سرکار انگریز
 منعقد شد بقدر شلکیت توپ برای ایشان مقرر است
 نعت لک ۱۳۰۰ میل مریج آمدنی سالانہ
 بیت و پنج لک روپہ است تعداد فوج نصد و
 شصت و پنج سوار و دو ہزار و ہشت ہشتاد و
 پادہ حاضر در کاب و اردو میں عالیہ
 ہمارا راجہ و کونیش من سنگہ

شهبه راجه جوٹ سنگر بہار



فضل جیل ہفتم ریاست بہار

این ریاست از محل کاتیا وارکت حکومت بستی
 است بانی این ریاست سیکت نام از قوم راجپوت
 کوہیلہ است رئیس عالیہ جوٹ سنگر بہار است
 آمدنی سالیانہ بہت لکٹ و پیرہ است یک لکٹ
 سی ہسزادو پیرہ خراج حکومت میدہ سزہشتیا
 قبضی گیری یازدہ شلیک توپ سلام برای ایشان
 مقرر است

شهبه راجہ ساہو جی چترتی بہار



فضل جیل ہشتم ریاست کولہا

بانی این ریاست راجہ رام سپر کوچک سیراجی
 راجہ ستار است پیش عالیہ ساہو جی چترتی است
 آمدنی سالیانہ دہ لکٹ روپہ است تعداد فوج
 سیزدہ ہسزادو سوار و ہشت تھہ پیادہ نوزدہ
 شلیک توپ سلام برای ایشان مقرر است
 دعت لکٹ ۲۱۸۴ میل مربع

شهبه مهاراجه رانا اندر جیب سنگه
مهاراجه رانا اندر جیب سنگه



فضل پل و نهر ریاست برادان

رئیس عالیله این ریاست مهاراجه او بهراج سری
مهاراجه رانا اندر جیب سنگه بهادری قوم چارگر کپور
کتر است خطاب بزرگائینس و سیزده شکست
توپ سلام از حکومت برای ایشان مقرر است
در حسن اخلاق و همان نوازی این مهاراجه
بی نظیر است و سعادت ملک و دودمان میل بر آید
سکس پنجاه هزار روپیه است

شهبه راجه جکت جیب سنگه



فضل سنجاهم ریاست کپورتله

بانی این ریاست ابتدا جیسا سنگه بود بعضی از ملک را
بزرگ شمشیر و بعضی بطور انعام از دربار لاهور محال
کرد بعد از او سردار بخشال سنگه حکمران بود بعد از او
سردار بخشال سنگه و جکت جیب سنگه پیش حالیه بر مندر گرفت
در ۱۸۵۷ سپاداش خدائی که حکومت کرده بود محال بودی
و پس از نواح ملک او در مع خلعت قیمتی ده هزار روپیه
عطا و اختیار قیمتی کبری خطاب شده و یازده شکست توپ
سلام و شکر است ۹۸ میل ششصد و شانزده لاکت تقیاد و
بمقتضای روپیه لاکت و بیست و یک هزار روپیه حکومت
خراج میدهد بر تعداد فوج سواره و پیاده کپور حاضر کتاب دارد

شهبه مهاراجه سوانی سنگربها



فضل سخاوه و کرم ریاست دیتا

این ریاست از محال بنیدل گنند است ریش حالیه
مهاراجه سوانی سنگربها در است راجه بسیار جسم
دل است ۸۰۰ هزاره همیشه در شصت و دو سده
اختیار قسبی گیری با ایشان عطا شده وسعت ملک
بشت ۸۰۰ صد و پنجاه میل مربع آمدنی سالانه ده
روپیه است

شهبه راجه بهیر سنگربها



فضل سخاوه و دودوم ریاست بنامه

حاکم ریاست یو ایند سنگربها از خاندان اچ چویند است چون همکار
مخاربه این سکه بان او آونخه را بر لشکر اگر زنده کرده بود لهند
انگلیس بعد از تسلط بر کهمان اجه مذکور در معزول نموده در
نظر بند ساخت و بجایش قسبی حالیه بهیر سنگربها نشین شد
در ۱۸۵۶ ایست خانی که ازین اوج بطور رسید بود و در
ان حکومت انگلیس علاقه کانور که جانشینت ملک و شهنشاه
روپیه بود با و عطا کرد در ۱۸۶۰ حینت با قسبی گیری بلنده
شکست قسبی سلام برایش رسید وسعت ملک ۴۱۳
میل مربع آمدنی سایا بیعت ملک و پویه استخراج
حکومت ملک پویه سوار و پیاده ده هزار حاضر کاروان

شهبه راجه راکھنجاچی بیار



فضل سخا و ستم ریاست کچھ

ریش این ریاست را و راجی نامی است کہ با
انگلیس در سنہ ۱۸۱۹ء معاہدہ کرد و طرح
دوستی انداخت ریش عالیہ را و کھنجاچی است
سند قبتی گیری و ہفدہ شکست توپ سلام پری
ایشان معین است شعت ملک شش ہزار و پانچ
میل مربع آمدنی سالیانہ پانزدہ لاکھ روپیہ است
خراج و مخارج فوج سالی دو لاکھ و ہشتاد
شش ہزار و چہل و نہ روپیہ سیرکار شوکت دار
انگلیستہ میدہ

شہبہ ہمارا بچہ سترنگہ بہادر



فضل سخا و چارم ریاست ستر

والی این ریاست چتر سنگہ از قوم بندیلہ است
در سنہ ہزار و ہشت صد و اہفدہ عیسوی عمداً
دوستی با حکومت انگلیس منعقد نمودہ و یازدہ
شکست توپ سلام پرائش مقرر کردید و اختیار
قبتی گیری نیز حاصل نمود دوست ملک ۱۷۵
میل مربع آمدنی سالیانہ چھسار لاکھ و پچاہ
ہزار روپیہ است

خاتمه

ذکر منافع و فواید دیگر از ایجادات و خصوصیات این سلطنت تو شدت است در ممالک هند منتهی بها که بعد از تسلط و تکیه
 در بلاد هندوستان بسیار افزاید که باعث فلاح و ترقی مملکت می باشد از توجهات این طایفه جاری شده و شایع گشته
 اگر از بدو عمل واری می او ان حکومت آنها بخوابیم یکی با بیان که درین مختصر مکتوب چارباختصاری پروازم از آنجمله فواید که
 باعث آسایش حال مال خواص و عوام گشته درستی و حفاظت طرق و شوارع است بنا بر آن در مراحل عبید و نظام
 و آن دو انگانه اگر چه از ایجادات از باب این سلطنت نیست لیکن واضح است که این قسم درستی امنیت طرق و انتظام و آن
 از برای مرحله بیانی و ارسال خطوط و کاغذات و انواع سوارها برای مسافرین آسانی و ارزانی در تمام اقطار و مقامات این
 بلاد وسیع جاریست در عهد هیچ یک از سلاطین نبوده اول در عهد سابق امن طریق چنانکه در این عهد است کجا بود و ثانیاً این قسم
 طرق و شوارع صاف که بنا بر بیانی بدون احتیاج فائد بر آن تواند که گشت و مسافر هر چند که بدت بدت باشد بدین دلیل
 متوجه منزل مقصود تواند گشت در عهد و سالها هرگز نبوده مع هذا اکثر شوارعی و اطراف در آن عهد و از تراکم اشجار صحرا
 و هجوم حیال و اقبال متروک و نامسلوک میماند بلکه در ایام باریش سلب نامهوری زمین راههای پر مهنگار اکثرت سیلاب
 در یابی آب میگردید و تیز از خوف راه زمان صد و در مورد طرق جاری و شوارع عام مسافران کام و بدین معنیست
 که قیری آمد علاوه برین سبب اندام امن طریق کسی از اهل هند قصد سفر بعید در آن عهد و سیر کرد و اگر احیاناً کسی عزم سفر
 بسافت و در سیر و ابل عیالش سفر او را مانند سفر آخرت می شمردند و بحال با بر او و داع می گردید اکنون از تاسخ سلطنت
 است که همین جهت حکام آنهمه خارهای مفاسد و آفات از بگذر چنان دور گردید که اکنون از آن همه مفاسد و آفات غیره
 قصور و حکایات نمانده است امنیت طرق و شوارع بحدیست که مسافران و تجار با اتمه و اموال و هر کوه احوال اقبال
 بغراق بال به طرئی که خواهند ترود کنند سهل آسانی رسیدن کاتیب و خطوط بر تبه است که لغافه خطبه و پول سها
 تا مسافت دو ماه و سه ماهه بدون تاخیر و مشقت بپرسد و اموال و اجناس با بی آنکه محاطی و کسبانی بر کاشته باشند
 بر قدر مسافت که خواهند بصرف قلیلی کسلی کنند اینهمه فواید و منافع در از منته سابقه کجا بود و از آنجمله است انتظام
 متوسعیاتی یعنی درستی و صفائی راه با در تمام بلاد و قری و دفع کسافت از هر جا برای حفظ اعتدال آب و هوا
 و اهتمام آرایش و روشنی تمام شب در هر کوه و بندان و عهد یکم از پادشاهان بر روی کار نیامده و هیچ
 یکت را خیالی در این چنین امور بوده از آنجمله است هر کوه تعلیم و اشاعت آن در هر امصار و قری از برای ملتی
 رعایا نقطه زبان علوم انگریزی عربی و پارسی عینه و انواع صنایع که کاهی از او ان حکومت بنو و تا
 تا م تسلط انگریزان شنیده شده از آنجمله است انتظام محاکمات پولیس که خط جان و مال و ابرو و حیثیت
 بر یکت از رعایا از آنست چه مجالست که در آبادی و یا در صحرا یکی بر دیگری دست اندازی نماید مسافر که

تنها با زور و اجبار و اسباب گران بها آرام از شهری بشهری روز با شب سوار با شیفته و نقل حمایت مراستین
 سلطنت می آید و سیر و حالات امن طریق عموم و سابقه را چگونه می بیند هر کس بود نشان در خانهای خود که حکومت بود
 از کتب و تواریخ هر ملک میزان سید است از آنچه است تربیت پرورش حفاظت اطفال صغار بجهت که مواضع و ممالک
 کثیر اطفال خود سال را دولت بدست خود گرفته بعد از وضع قدیمه مالکنداری سرکاری بقیه توفیر برای آنها جمع
 می کند و تعلیم و تربیت آنها را تا زمان بلوغ زیاده از پدر و مادر می نماید و از پس انداز حاصلات دیگر المان خرید و المان
 آنها را بجهت می افزاید که آسای آنها نیز اطفال را ممالک جاها و گاهی بخواب ندیده اند از آنچه است بنای شفاخانها
 خیراتی از برای بیمار داری و در آن رسائی بغیر و مساکین هر قوم و ملت و بهر شهر و دوات از آنچه است ایجاد
 کارخانها از کارخانه آرد و در لیسان بنیه و پارچه بانی و غیره برای صد گونه منافع که چهره عروس این مملکت کلبی از اینکه
 خانه کلکون نشده بود از آنچه است ایجاد مراکب بخاری و خانی و ایجا دریل کاری برای تسهیل حمل و نقل اطفال
 اطفال در عموم و سابقه اعظم تدابیر برای روانه کردن خطوط و زود رسیدن بمقصود و سوار می سبب یافته تیز رفتار بود
 اینهم چندی ملوک و امرای برای گیری پیشتر بود اکنون قطع مسافت یکماه بیست و روز بدون مشقت کویا که انسان
 در خانه خود نشسته با سایش تمام بلکه در خواب راحت و آرام قطع منازل طی مراحل میکند چنانکه درین عهد عجم غربت
 است از منته سابقه گاهی نصیب احدی از شاهان نبوده از آنچه است اجرای آبر بر فی بصنعت مقناطیس که بیست
 خط از شهری بشهری هر یکی بدگری اخبار سیر مانند بخرج قلیل از آنچه است بنای خرابی آب از مسافت بعید و جاری
 کردن در شهرها و خانها از آنچه است روشنی گیس در اکثر شهرهای مشهور مثل بسنی مدیس و کاکته و غیره هر شب
 از شام تا صبح تمام راهها مشتعل است این منافع و ترقیات که روز بروز در دنیا پیدا است از تاسع توجه انسانی نیست
 المنة قد تعالی این رساله ها یون در ساعت سعید صورت انتظام گرفته صورت ختام

امید که منظور نظر اولی الالباب کرد

فی شهر شوال الحکم سنه ۱۳۱۱ هجری

بخدا اقلنگین میرزا محمدی

شارعی صورت ختام

بخدمت تتر